

# لادن و ن

اظهارات و گفتگو

LIBRARY OF CONGRESS  
MAR 1 1981  
COPY  
DIPLOMA

المجله الجديده  
لادین و ن  
کتاب پر لپسی شماره



۳۱ جنوری ۱۹۸۱

شماره - ۴۵

۱۱ دلو ۱۳۵۹



# اقتصاد و قایم مهم ملت



کتاب پرانگیزی شماره  
مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوري دموکراتیک افغانستان تیلگرام تبریکه بمناسبت سی و دومین سالگرد روز تأسیس جمهوري هند عنوانی جلالت‌آباد سنجوا ریڈی رئیس جمهور آن کشور به دهلی مخابره گردیده است .

بیرکامل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورا ی انقلابی و صدراعظم جمهوري دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۵ دلو موسفدان و نمایندگان مردم شریف علاقه داری خواهان ولسوالی در واز ولایت بدخشان را در مقر شورای

انقلابی پذیرفته و در فضای نهایت دوستانه و صمیمانه با ایشان صحبت کردند .

سیمینار زراعتی مدیران عمومی زراعت ولایات کشور قبل از ظهر ۸ دلو بابیانیه سلطه علی گشتند عضو بروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم جمهوري دموکراتیک افغانستان دوفضر صلاوت افتتاح شد .

افغانستان د دموکراتیک جمهوریت اطلاعاتو او کلتور دوزات اودعلومو داکادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دهرینی دوه سوم لمریز کال فتلین دمانختی دپاره ددلو په نهمه نیټه یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د ( دوستی ) په نامه دمخکښانو دمنی اردوگاه ددلولی ۸ لغرمی وروسته داردو گاه د خاصو مراسمو په ترڅ کی د

نانوی تخنیک په ادیتوریم کی پرائیسنه شوه .

دکتور اناهیتا راتب زاد عضو یسرو ی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، عضو شورای انقلابی و رئیس سازمان صلح و همبستگی و دو ستی جمهوري دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان دو-کراتیک زنان افغانستان که برای استراک در

کنفرانسی شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنندگان کنفرانس استقبال گردید .

د افغانستان د خلک دموکراتیک گوند دمرکزی کمیٹی غړی انقلابی شورادونیسه هیات غړی اودمخابراتو وزیر محمداسلم وطنجار د دلولی ۸ په هغی غونډه کی برخه واخیسته چی دچاریکارو دښار اود هغه ولایت دمریوطاتو زیارایستونکیسو

خلکو دپراخی پلار وطنی ملی جیبی دجوړیدو په خاطر دچاریکارو دسینما په تالارکی کړی وه .

بوهنمل گلداد وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ۴ دلو در دفتر کارش باعیلادین نیکو- لوف میلادینوف سفیر کبیر جمهوریت مردم بلغاریا در کابل ملاقات نموده وروی موضوعات مورد علاقه فرهنگی مذاکره نمود .



سلطانملی گشتند عضو بروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم ج.د.ا. هنگام ایراد بیانیه در جلسه افتتاحیه سیمینار مدیران عمومی زراعت ولایت کشور .



دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان همچنان نیکه روحانیون مبین پرست و اشتراک آنان رادد چپه ملی وسیع پدر وطن بدیده ستایش می نگرد هر شدان و روحانیون سده های گذشته رانیز گرامی میدارد . برقرار ساختن مجلس بزرگداشت میا فقیراله جلال آبادی علیه الرحمه نمونه خوبی از ایستادن ارجمندی دولت می تواند بود .

از پیام ببرک کار مل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان

شنبه ۱۱ دلو ۱۳۵۹ ، ۳۱ جنوری ۱۹۸۱

## درین شماره

# تجلیل و قدردانی از مفاخر گذشته

بیاد مرحوم استاد صلا

...

تجلیل و قدردانی از دوصدمین سال وفات عارف دانشمند کشور میافقر الله جلال آبادی

...

اختراع جدیدی که یک انجنیر افغانی در مورد استفاده از انرژی آفتاب کرده است.

...

ستارگان افسانه ساز

...

د سپورت ټولنیز دندی

...

شرح روی جلد :

سیمه ترانه آواز خوان محبوبه رادیو

تلویزیون کشور

...

عکاسی روی جلد از : مسعود شمس

جلال آبادی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان به همکار ری یو نسکو بزرگوار گردید که بیشتر از هشتاد محقق و دانشپژوه تا خلی و خارجی در بین سیمینار اشتراک نمود و طریقی آنچیزات مختلف زندگی علمی و عرفانی این عارف و درویش و فاضل روحانی کشور مورد ارزیابی قرار گرفته که بدون شک در معرفی و شناساندن این شخصیت عرفانی کشور بسوی ملی و بین المللی کمک بسزایی شده میتواند .

میا فقیرالله که در حدود سالهای ۱۱۰۰ ق در حصارک جلال آباد دنیا آمد و در افغانستان و هند علوم اسلامی را فرا گرفت بعد از شکارپور سکونت گزید و به تصوف روی آورده طریقه نقشبندی به را پیشه کرد، وی در تمام مسالک تصوف مطالعات وسیعی داشت و در طریق عرفان عملا سیر کرده بود و در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه و تصوف مرجع اهل روزگار و از انواع عللای دیار بود . میا فقیراله نه فقط یک رهبر روحانی مردم بود بلکه در سیاست و چپا نداری هم علاقمند بوده به ارباب اقتدار هدایت می داد چنانچه از مکاتیب وی بر می آید او با دوبار ابدالی ارتباطه قایم گرد و حکمای وقت از ارادتمندان وی بودند و در امور دولتی و کشوری ازین عارف و فاضل دوران مشورت ها می گرفتند .

مادر حالیکه تدویر چنین سیمینار های علمی را که به منظور تجلیل و قدردانی از رجال و مفاخر گذشته ما بعمل می آید بدیده قدر می نگریم امید داریم تا در آینده نیز پاسداران فرهنگ و کلتور ما قلم های واقعاً سودمند و منبری راد جهت احیای افتخارات گذشته کشور بخصوص در جهت معرفی و شناساندن شخصیت های علمی و عرفانی گذشته ما بردارند .

زنده نگه داشتن افتخارات فرهنگی کشور ما و همچنان به منظور رشد و تکامل هر چه بیشتر آن این رسالت بزرگ و افتخار پس سترگ راداشته اند که مطالعات و تحقیقات علمی راد زمینه کاوش و ارزیابی آثار و اندیشه های دانشمندان و رجال بزرگ تصوف و عرفان کشور تا جایکه برای شان مقدور بوده انجام دهند که خوشبختانه تاکنون یک سلسله مطالعات و تحقیقات ارزشمندی در زمینه معرفی چهره های تابناک گذشته علم و معرفت کشور انجام داده شده است .

از آنجایی که دولت انقلابی ما در جهت احیای ارزش های فرهنگی ما و رشد و تکامل آن علاقه فراوان دارد قدردانی و تجلیل از مفاخر علمی و روحانی گذشته کشور بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود چنانچه ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان طی پیام شان به سیمینار دوصدمین سال وفات میافقر الله جلال آبادی علیه الرحمه اظهار داشتند :

«قدردانی از شخصیت های علمی و روحانی تاریخ ما بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از مظاهر سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود ستایش و بزرگداشت مفاخر فرهنگی تاریخی و احترام به پایه های معنوی جامعه و شناسایی سرچشمه های راستین پاکدامنی آزاد اندیشی و دیگر خصلت های نیکوکار و ویژگیهای اخلاقی مردم این سر زمین است .»

به تاسی از همین سیاست فرهنگی دولت معرفی ما بود که اخیراً به سلسله معرفی و شناساندن افاضل و دانشمندان گذشته کشور سیمینار دوصدمین سال وفات عارف گزیده و فاضل درویش کشور (میا فقیرالله

تاریخ باستانی کشور عزیز ما مشحون از مفاخر بزرگ و دانشمندان پر آوازه و رجال و شخصیت های پر گزیده ای است که هر کدام مصدر چنان کار ها و خدمات گرانبهادر علمی ، ادبی ، اخلاقی و اجتماعی و عرفانی شده اند که در تاریخ کشور ما مقامی بس ارجمند و جایگاه بس عالی و رفیع داشته و همچون ستاره های درخشان در آسمان فرهنگ و معرفت کشور ما تلالو و درخشندگی جاودانه دارند این چهره های تابناک نه تنها مایه افتخار مردم ماست بلکه اندیشه های عالی و انسانی آنها در فراسوی مرز هادر کشور های مختلف جهان نفوذ نموده و ملل و جوامع بشری از چشمه سار دانش و معرفت شان فیض برده و به وجود آنها مباحثات می نمایند .

باید متذکر شد که در تاریخ فرهنگ پرمایه و شگوفان مارچال ، مفاخر زنده و برگزیده عرفانی نظیر علامه ابو ریحان البیرونی ، ابن سینا بلخی ، سید جمال الدین افغانی ، ناصر خسرو و صدها چهره درخشان تصوف و عرفان ، حکمت و فلسفه ، طبابت و نجوم و غیره علوم متداول وقت بر جستگی خاصی دارد که هر کدام بنوبه خود خدمات بس بزرگ و کار نامه های بس سترگی را نه تنها در کشور و زادگاه شان انجام داده اند بلکه رهنمود ها و اندیشه های علمی و انسانی و اخلاقی آنها در بین کتله های وسیع بشری در نقاط مختلف گیتی نفوذ و راه خود راباز نموده و مورد پذیرش ، استفاده و احترام آنها قرار گرفته است .

البته مطالعه و کاوش و تحقیق در اطراف شخصیت و آثار و افکار این مفاخر جهان معرفت و بکار برد ارزش های عالی رهنمود ها اینان کاری است که هر ملت آگاه و هر جامعه با فرهنگ به انجام آن دست می یازد . پاسداران فرهنگ و کلتور ما به خاطر



# تجربہ

## وطن ما گھوارہ و گور مشترک ماست

قبل تاریخ ۲۵ نور سال جاری حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلامیه انتشار داده و طی آن در پہلوئی آنکه مو ضعی گیری خویش را مبنی بر مذاکرات بدون قید و شرط با همسایگان خویش برای حل موضوعات ذات البینی با صراحت و صداقت بیان داشته بود موضوع بر گشت و عفو آن عده از هموطنان ما را که از ظلم و ستم حفیظ الله امین و امینی های مستبد ترک خانه و دیار کرده اند نیز ذکر شده بود اینک یکبار دیگر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با نشر اعلامیه بتاریخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹ لازم دانست موضوع خود را در مورد به اصطلاح قضیه مهاجرین به صورت مشروح بیان نماید.

باید متذکر شد که پس از پیروزی مرحلہ نوین و تکاملی انقلاب نور تحولات مثبت و دموکراتیک در کشور ما بمیان آمده است که خیلی وسیع از طرف توده های مردم مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفته است، این تحولات نمایانگر استحکام روز به روز دولت مردمی و استقرار نظم و تسلین و عادی شدن اوضاع کشور می باشد. واقعہ مهم و درخور توجه دیگر تدویر کنفرانس نیروهای ملی و وطن پرست که تدارک کنگرہ وسیع ملی پدر وطن و تشکیل جبهہ ملی و سیع پدر وطن را ایجاد خواهد کرد، می باشد پیوستہ به تشکیل این کنفرانس همه مردمان افغانستان همه ملیت ها، اقوام و قبایل و کلیہ وطن پرستان با تشکیل اجتماعات و ایراد بیانات از آن نه تنها استقبال بعمل آوردند بلکه پشتیبانی و تائید همه جانبه خویش را نیز از تشکیل جبهہ وسیع ملی پدر وطن ابراز داشتند. هکذا طرفداری و ابراز مساعی

مشترک از طرف مردم باسیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز در روشنی ملاقات های ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با نمایندگان مردم ولایات پکتیا، جوزجان، نیمروز، غور یا میان، فراه و غیره مناطق کشور، بخوبی مشهود است.

در پرتو اقدامات و اجراات وطن پرستانہ و شریفاانہ دولت مردمی ما مردم افغانستان آئندہ تا بناک و بهروزی را می بینند. عودت دسته جمعی هزاران نفر از هموطنان فریب خورده و هم آنانیکه از ظلم و فساد و قساوت امین فرار کرده بودند بهترین مظهر این اطمینان مردم ما می باشد طوری که همه هموطنان ما از طریق رادیو و تلوویزیون و مطبوعات مطلع اند تنہا درین اواخر هزاران هموطن ما اعم از کارگران، دهقانان، اہل کسب و غیره بوطن بازگشت نموده اند و به حیات خرسود با اطمینان و آرام دوبارہ آغاز نموده اند.

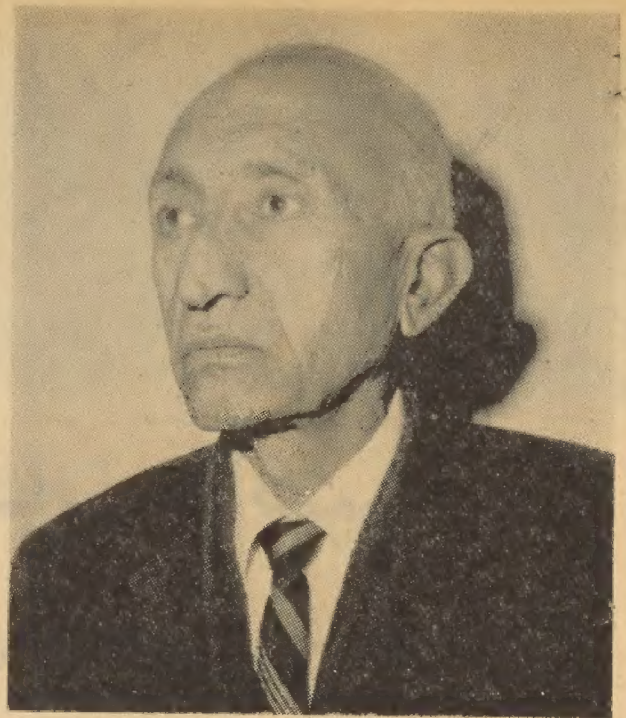
با وجود این ہم نسبت تبلیغات و دسائیس گوناگون دشمنان افغانستان و مردم افغانستان و هکذا نسبت ممانعت و جلوگیری حکمرانان نظامی پاکستان، یک تعدادی از هموطنان ما هنوز ہم از آغوش مادر و وطن دور مانده و بوطن بازنگشته اند، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بحکم ما هیت مردمی خود آرزو مند بازگشت تعداد باقی مانده مردم شریف ما می باشد.

زیرا در اعلامیه اخیر حکومت (مورخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹) یکبار دیگر به همه هموطنانیکه از تعدی

و ظلم امین جاسوس و باند جانی وی و هکذا آن عده از هموطنان ما که نسبت تبلیغات سوء دشمنان ما ترک وطن و خانوادہ نمودہ و بخارج رفته اند، ابلاغ شدہ است کہ بوطن خویش بازگردند و با خاطر آرام به حیات صلح آمیز و پر افتخار خویش در تحت بیرق پر افتخار وطن خود، بسہ آبادانی و شکوفائی کشور مشغول شوند. فیصلہ حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر عفو عمومی آنها نیکہ دست ها یشان بخون هموطنان شان آلودہ نشدہ باشد، بشکل دوامدار نافذ است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان ہم چنان تضمین می نماید کہ مطابق احکام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان برای بازگشت کنندگان امنیت جانی عام و تام و آزادی انتخاب شغل و محل سکونت و تساوی حقوق در حل و فصل دعاوی حقوقی و ارضی و غیره را مہیا سازد ہم چنان حکومت بصراحت اعلام داشتہ است کہ ہمہ شرایسٹ را جهت اشتراک هموطنان ما کہ بوطن برمی گردند مساعد سازد تا آنها بتوانند بشکسل مشر و موثر در کار شکوفان ساختن و وطن، دفاع از وطن و معمور ساختن و طن پا دیگر هموطنان خویش یکجا در عمل به فعالیت بپردازند. ہم چنان نظر به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان نہ تنها استفادہ مجانی از چراگاه ها را بشکل عادلانہ برای کوچی ها، قبایل و مالداران مہیا می سازد بلکه ہم چنان حق حرکت آزاد شنا سرادر ہر نقطہ کشور کہ خواستہ باشند، تا کید می نماید. هکذا حکومت مردمی ما ممانعت های ظالمانہ ابرا کہ از طرف حکومت پاکستان در راه رقت آمدن کوچی ها از افغانستان به خارج و برعکس آن، ایجاد

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان در حالیکہ با حسن نیت صلح خواہانہ یکبار دیگر آمادگی خود را برای مذاکرہ و مفاہمہ باکشور های همسایہ برپایہ اعلامیہ ۲۵ نور ۱۳۵۹ اعلام می دارد، اطمینان دارد کہ برقراری روابط حسنہ ہم جوار و بین کشور های منطقه جوایب گوی منافع این کشور ها و منافع صلح در منطقه و جهان مہیا شد. زندہ باد مردم شرافتمند و صلح جوی تمام جهان. زندہ باد وطن سربلند و آزادما افغانستان انقلابی. ژونون





استاد محمد ابراهیم صفا

دووف راصح

به مناسبت مرگ استاد محمد ابراهیم صفا

# طالب آوازه، گمنام خمشیهامباد!

فرهنگ افغانستان در درازی سده ها و هزاره های فراوانی که بر آن گذشته است همیشه فرهنگی بوده که با همه باروری و غنای خود دود و دود داشته و دو چهره متفاوت و کاملاً متجاذب از هم .

از یکسو در این فرهنگ دیرپا نهادهای زنده یی می بینید از تسلط سالار منشی حاکم بر جامعه و کشیده شدن هنر و ادب به منجانب فساد آلود مدیحه سرایی های پرت زبانی چابلو سانه برای در باریان از مردم و فرهنگ بیگانه و غرق در بی خبری و خودخواهی و خودگامه گی و از سوی دیگر با فرهنگی روپرو میشوید مبارز و تسلیم ناپذیر و عاصی در برابر همه شیوه های ظالمانه استبدادگرانه و بهره کشی های دور از انصاف و افشاءگری از آنچه که در مجموع خود جمعی را گرم و جوی دیگر را گرسنه بار می آورد.

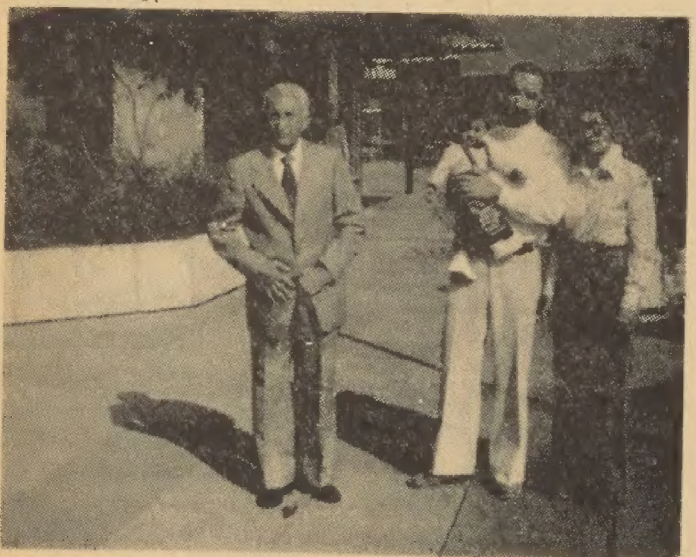
در رخ نخست این فرهنگ شاعرو هنرمند و نویسنده و دانشمند ما از راستی رسته و به دروغ و تزویر و دیا پناه آورده ، از مردم بیگانه شده ، و در صف بزرگترین دشمنان توده های میلیونی درآمده و هرگز نفهم نمی زند جز بدانچه که سفا کان و جلادان در هیئت حاکم جامعه در آمده را خوش آید ، او در دربار مقامی رفیع و ارجی بزرگ دارد و حرکت ابلهانه در باوربان رادر شعر خود به ستایش میگرد .

اوبه هیچ يك از این مسایل توجه ندارد هر روز پله ی دیگر از نردبان انسانیت فرود میاید .

و اما در رخ دیگر موضوع کاملاً به عکس است ، در این نیم چهره مافرو هیکانی را می بینیم که خود را در برابر مردم - در برابر شرایط حاکم در جامعه ، در برابر سیاست های بهره جویانه و استثمار گرانه و در برابر زور گویی

ها و بیعدالتی ها و هر آنچه که در زندگی اجتماعی توده ها مطرح است مسؤول احساس می کنند ، آنها هرگز هنر را و فرهنگ رادر انحصار بالانشینان قرار نمی دهند ، هرگز دست رد بر سینه مردم نمیگذارند و هرگز بخود اجازه نمی دهند که زیر تاثیر زور و زور مداحی کنند . این گروه از فرهنگیان در هر دوره و در هر برش و مقطعی از زمان که قرار گرفته اند با حکومت های چار حاکم آستی ناپذیر بوده اند و در مبارزه ، و در این پیکار حسیق علیه باطل چه بار ها که در سلول های تنگ و تاریک زندان های دژ خیمان جای گرفته اند و چه بار های دیگر که مجازات شده اند ، زیر شکنجه های غیر انسانی قرار گرفته اند ، تبعید شده اند و آواره از شهری به شهری دیگر در حال قرار بوده اند ، اما در همه این شرایط قلم را جز در خدمت منافع انسان جمع و توده های میلیونی ، جز در خدمت فرهنگ و استین و یاد سالت و جز در خدمت رنجبران و زحمت کشان استنهار شده بکار نبرده اند و همین بخش از فرهنگ ماست که ماندنی است و افتخار آمیز و بالنده که باید بیشتر به شناخت آید و بیشتر به آن ارج گذاشته شود.

در نیم قرن اخیر که از یکسو امپریالیزم با تمام نیرو و قوای خود میگوید در کار دوشیدن ملت ها و مکیدن سرمایه های دست نخورده کشور های عقب نگذاشته شده آسیا و آفریقا و امریکای لاتین موفق تر باشد و از سوی دیگر تمام امکانات دست نشاندگان آن به کار افتاده بود تا از باووری شعور سیاسی و اجتماعی توده های وسیع میلیونی در این قاره ها جلوگیری کند در سرزمین ما هم که تازه از بند استعمار سیاسی رسته و در قید هائوز استعمار دیگر و از همه عمده تر استعمار فکری و اقتصادی افتاده بود به همان پیمانه که استعمار انسان



استاد در میان دوستان







افغان و چکوسلواکی برنامه های تحقیقی مشترکی

را به همکاری هم پیش ببرند \*

سومین مهمان خارجی که باوی به صحبت می نشینم خانمی است خوش صحبت و خونگرم از کشور شورا ها \*

وی که (گراس مووا النسیبیا) نام دارد دکتر در اجتماعیات است و همکاری قدیمی و سابقه دار در اکادمی انستیتوت شرقشناسی اتحاد شوروی از این خانم پیش از اینکه پرسشی در زمینه شناخت و واز آثار میافقییر الله جلال آبادی به عمل آید شروع به صحبت میکند و در همین مورد میگوید :

«باتاسف باید بگویم پیش از اینکه ندرد این سیمینار شرکت کنم هیچ شناختی از این عارف و دانشمند افغانی نداشتم و صرفا به این منظور رنج سفر را به خود هموار کردم که در محضر علمای افغانی دیگر کشور عاداتیستنی هایی را در مورد این شخصیت کسب کنم و وقتی از او پرسیده میشود که در این صورت آیا قصه تحقیق در مورد شخصیت میا فقیر الله را دارد که به کسب معلومات در باره وی علاقه گرفته است ؟

بقیه در صفحه ۵۰

میگوید :

« صوفیزم در پی معنویت است و در مجوع مردم را به بر اعتنائی در برابر جلوه های مادی زندگی توصیه میکند . از نظر متصوفان اگر معنویت رواج کامل یابد جایی برای ظلم باقی نماند و همه می توانند در یک نظام عادلانه و برابر با هم زندگی کنند و از شادی های زندگی لذت برند .

« بعد از باز گشت به کشور خود تا آن آما به تحقیق و مطالعه در باره میافقییر الله جلال آبادی دوام میدهم و بایه دانسته های خود در این زمینه بسنده می کنید ؟

« من وقتی به چکوسلواکیا مراجعت کنم وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی میافقییر الله را به هموطنانم بشناسانم و یقینا در این زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم نگاشتم و مطالعاتی جدی تر به انجام خواهم آورد \*

چون فرصت نداشت و نشود به پایان آمده است سخن را دوام میدهم و پروفسور یان ماریک خواهش میکند در ختم گفته هایش این نکته را هم یاد آوری کنم که وی آرزو مندروزی است که همکاری های علمی و فرهنگی میان کابل و پراگ بیش از این انکشاف یابد و دانشمندان



گوشه یی از سیمینار علمی دوسمین سالگرد وفات میا فقیر الله

بسیارستمداران دوران خود ارتباطاتی داشت به عنوان مثال وی دیدار هایی با سر فراز خان والی شکار پور داشت و چون این والی فابریکه بی راکه انگلیس ها برای استثمار بیشتر قوای انسانی در شکار پور گشایش داده بودند مسدود ساخت گفته میشود که وی در این کار مشار از نظرات میافقییر الله بوده است .

باتوجه به این نکات در میابیم که میا فقیر الله انزوای صوفیانه را رد میکند و میخواهد به آن شکل اجتماعی و سیاسی بدهد .

در آخرین پرسش از حسن رضوی خواسته میشود که فشرده نظرش را در باره مفیدیت سیمیناری که در آن شرکت داشته است بگوید و جواب این است که :

« آنچه من از این سیمینار دریافتم که آثار میافقییر الله جلال آبادی پیش از آن با ارزش و مهم است که تاکنون فکر میشد و به همین دلیل در باره کار های تصوفی وی باید مطالعاتی گسترده تر صورت گیرد و بیشتر تحقیق گردد که این وظیفه دانشمندان کشور شماسست .

و دیگر اینکه روش محققان افغانی در کار تحقیق از نظر من بسیار جالب توجه است و نتایج این شیوه کمتر از محققان درجه اول نمایانند .

از سید حسن رضوی مهمان کشور هندی تشکر میکنم و به سراغ پروفسور (یان ماریک) میروم که از کشور چکوسلواکیا رنج سفر را به خود هموار کرده و برای شرکت در سیمینار دوسمین سال وفات میافقییر الله به کشور ما آمده است و ی که به سمت عضو شرقشناس در اکادمی علوم چکوسلواکیا کار میکند و معاونت ریاست بخش آسیای جنوبی را نیز در همین اکادمی عهده دار است در باره اینکه در چه زمینه هایی پیرامون میافقییر الله جلال آبادی و آثار وی مطالعه دارد میگوید : « متاسفانه . وقتی به کابل دعوت شدم تمام متن های موجود زبان های دری و پشتو در اکادمی چکوسلواکیا را از نظر نگارنده ام اما در باره وی مطلبی نیافتم میگویم :

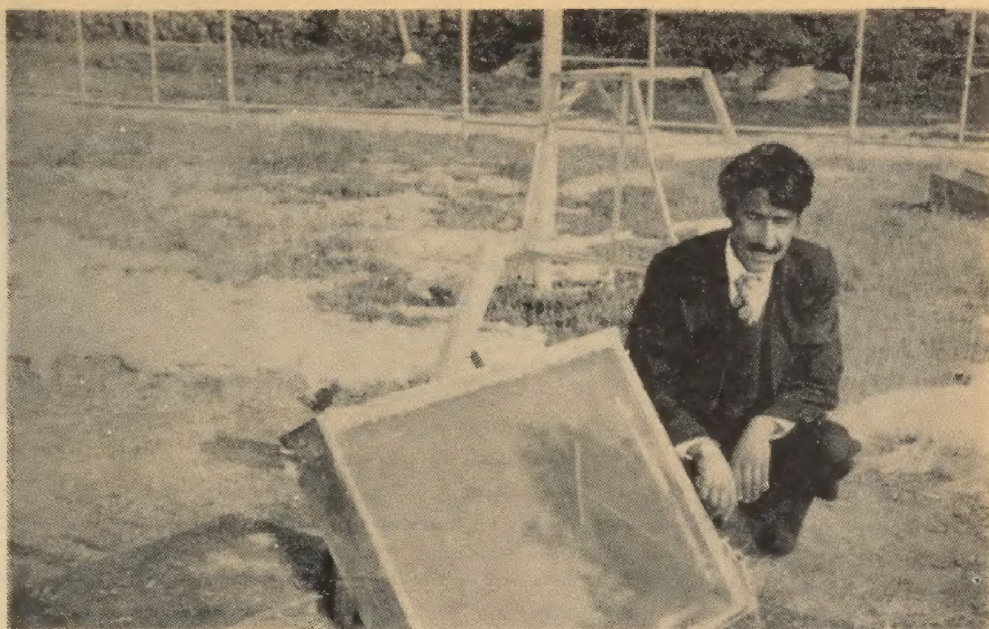
« به صورت کلی در باره تصوف و صوفیزم



چند تن از دانشمندان داخلی و خارجی که در سیمینار دو صدمین سال وفات میافقییر الله اشتراک ورزیده بودند .



\* این دستگاه چه مقدار مصرف دارد  
 \*\* بیش از سه صد افغانی خرج نمی بر دارد که آن هم برای تهیه دستگاه است.  
 \* چرا دستگاه و کار خویش را انکشاف نمی دهید ؟  
 \* اگر دست مایه و پول می داشتیم همین کار را میکردم .  
 \* خوب بیا بیم به اصل مطلب که فعلا کار اساسی و اصلی تانرا میسازد . حال تو ضیح بد هید که این دستگاه گرم کنند ه آفتابی آب چگو نه کار میکند و چگو نه از نور آفتاب بهره می برد .  
 \*\* نخست لازم می بینم که بیرامون ساختمان این وسیله کمی حرف بزنیم . ساختمان این دستگاه بسیار ساده است و هر کس می تواند بدون داشتن مهارت خاص آنرا برای خودش بسازد .  
 این دستگاه صندوق مسطیل ماندنی است که از پنج سوبا



محمد کریم درپهلوی آب گرم کن آفتابی اش

## آستین بالا زنید

## و «آب گرم کن آفتابی» بسازید

میتوانید با این وسیله ، آب گرم تهیه کنید ، ظروف و لباس ها را بشویند .....  
 \* خورشید منبع بزرگ انرژی است ، نه برای دریافت انرژی آن پول ضرورت است و نه محترکین میتوانند آن نور طلایی را به احتکار کشانند .



چوب احاطه گردیده و یکطرف آنرا دو پارچه شیشه معمولی پوشانیده است . درپن این مستطیل ظرفی ساخته شده از آهن چادر به مساحت چهل و پنج دسی متر مربع و ضخامت دو سانتی متر نهاده شده است . به یک گوشه این ظرف قیفی نصب گردیده و به کنار دیگر آن یک شیر دهن آب ساخته شده است که برای آب انداختن و آب گرفتن کمک می کند . زمانیکه این ظرف ده لیتر آب (به درجه مثبت دوازده درجه) را بخود جا میدهد در ظرف چهل و پنج دقیقه در اثر تابش نور آفتاب به چهل و پنج درجه سانتی گراد میرسد . اگر مدت دو نیم ساعت انتظار رود ، می توانیم از آب جوش آن جای تهیه

قطراتی به قسمت داخلی آینه می چسبند و بعدا قطرات به یک نقطه جمع میشوند و آنکا به ظرف می ریزد و همین قطر ه های ریخته شده به ظرف ، از پاکترین و بهترین آب مقطر است که اگر بخواهیم برای استیشتن های هوا شنا سوز دیگر موارد ضرورت از آن استفاده خواهد شد .  
 \* فکر نمی کنید که آب مقطر حاصله به مقدار بسیار نا چیز خواهد بود ؟  
 \*\* چرا ، همینگونه است . فعلا این دستگاه کو چک به مقدار یک کیلاس ، آب مقطر تهیه میدارد که ضرورت استیشتن های هوا شناسی را مرفوع میدارد ، اما با تهیه دستگاه بزرگتر میتوان نیم آب مقطر بیشتر استحصال کنیم .

محمد کریم تکنیکر هوا شنا سی در گفتگوی صمیمانه به پاسخ سوالی گفت : به تجارب مختلفی دست یازیدم . سکیج و کارابندی یک مرکز گرمی را به سر رساندم که نتیجه پیش بینی شده مرا در یافتیم ، اما نیمه تمام رهاش نمودم . و همینگونه دستگاه آب مقطر را ساختم که بهترین نوع آب مقطرا استخراج میکند ساختمان این دستگاه خرد تولید کننده آب مقطر به گونه ای است که چار جهت یک صندوق مسطیل مانند را چوب پوشانیده و در سطح آن دوخته آینه به موازات هم ، بیک زوا به مخصوص تعبیه شده که در پایین آن ظرفی برای آب قرار دارد چون ساحت ظرف محدود و محصور است ، بنا وقتیکه تابش آفتاب از آینه میگذرد به ظرف میخورد

## با او آشاشوید

محمد کریم مامور فنی تخنیک هوا شنا سی و متبکر و ایجاد گر وسیله آب گرم کن آفتابی ، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته اند ه است . هنوز ده سالش نبود که به وزارت مخبرات در ازای یکصد و پنجاه افغانی پیاده مقرر شد . وسالی نرفت که وزارت مخبرات را به حروف جینی نزد خلیفه کاظم علی در مطبعه دولتی ترک گفت . چندی نگذشت که دست و جشمش به چیدن حروف آشنا می پیدا کرد و عزیز ترین دستیار استاد گردید ... آنجا نیز آرام نگرفت ، با خرده سواد که داشت به میز امتحان مدرسه نشست و به صنف چهارم پذیرفته شد . با هوش و ذکاوتی که بهره برده بود ، دوازده سال در سی مکتب را به ده سال ختم نمود و زبان انگلیسی را با مهارت خاصی فرا گرفت و از کتابها و منابع علوم در زمینه کار خویش ، استفاده فراوان برد ...





محمد کریم ، مبتکر و ایجادگر آبگرم کن آفتابی به تشریح کار دستگاه آبگرم کن آفتابی می‌پردازد.

آنها هر شوق می‌گردد .  
\* آیا در این زمینه از کسی تشویقی  
هم دیده اید ؟

\*\* راستش تا هنوز نه . و تنها  
دوستان صمیمی و یکرنگم به  
تشویق پرداختند و دیگران به  
ریشخند م گرفتند .

\* درکارهای علمی ، بخصوص  
کار شما حادثات جالبی رخ می‌دهد  
که شنیدنشان دلچسپ خواهد بود .

آیا برای شما چنین ...

\*\* چرا ، شما نیکو دستگاه مرکز

گر می‌را ساختن در بین آن‌ها

از مس که از میان آن آب عبور

می‌کرد جا بجا گردیده بود آن

به تانکی ذخیره آب وصل می‌گردید

و موقعیکه آب داخل آخذ انرژ

خورشید ، گرم میشد به تانکی

ذخیره می‌رفت و عوض آن آب سرد

به تانکی سرد می‌گردید . در

همین اثنا آب سرد که بداخل

آخذ می‌رفت وصل نبود و آب

سرد بیرون نمی‌داد .... و رفیقی

به شوخی قالمقال را به راه

انداخت که آب جوش آمده ، آب

جوش آمده .

عرق شرم بر پیشانی ام می‌خورد

که اتفاقاً متوجه شدم که جریان

آب سرد به داخل آخذ وصل نیست

آنها پیوند زدم و ربع از ساعت

گذشت و باز رفیقی بر سیل

شوخی و تمسخر دست خود را به

تانکی ذخیره زد و با فغان و ناله

اینبار مواجه شد ... زیرا به راستی

دستش را آب جوش نوازش داده

بود .

\* امیدوارم موفقیت‌های پر-

درخشانی نصیب تان شود .

\*\* تشکر .

بود ؟

\*\* گمان نمی‌کنم . چیزی نیست که

درید و توانایی منحصر بفرد من

باشد و دیگران را دسترس نباشد

قبلاً گفتم برای تهیه این دستگاه

مهارت خاص فلان انجنیر و فلان

نجار بکار نیست . هرکس می

تواند به سهم خود دستگاه آب جوش

کن آفتاب بسازد و استفاده ببرد

، بی‌آنکه سودی ببر و گذشته

از همه هدف من از اینکار خدمت

عاجزانه به هموطنان عزیز است

که چند صباحی به نام نیک زندگی

کنم و از دست آورد کارهای لذت

ببرم . بخصوص به خانواده توصیه

میدارم که برای لباس شویی از

این دستگاه کم خرج استفاده

نمایند .

\* درآینده چه کاری زیر دست

دارید ؟

\*\* می‌خواهم همین دستگاه‌های

کوچک آب جوش کن ، آب مقطر

مرکز گرمی و پخت و پز را که قبلاً

ساخته ام و تا هنوز دوسه تایی آن

نا تکمیل است ، به اكمال رسانم

و در ضمن برای دستگاه آب جوش

کن آفتاب بی که فعلاً با گردش نور

آفتاب باید نقل و انتقال بیابد ،

دستگاه ساده و بی مصرفی

بسازم که در طول روز همچون

گل آفتاب پرست با گردش آفتاب

حرکت کند و زاویه تابش خورشید

آفتاب را تعقیب نماید . عملیه اینکار از

نظر علم فزیک پرابلی ندارد اما

تنها از نظر فن مشکلاتی دارد که

به احتکار کشانند . مدتها به حسرت

نشسته بودم که آیا بشر روزی

موفق خواهد شد که تمام انرژی

مورد ضرورت خویش را از-

خورشید بدست آورد . گمان می‌کنم

آزاد فراز سیده است و در پهنه

زمین به سطح گسترده و پر مصرف

آن از انرژی آفتاب استفاده

میشود که بسیار امید بخش است

با آب گرم این دستگاه کوچک

میتوانیم آبسه و ظروف خویش

را تمیز نماییم و از مصرف زیاد

برق جلوگیری کنیم .

\* این دستگاه آب جوش کن

آفتاب بی شما به چه قیمت ساخته

میشود ؟

کمتر از هفتصد افغانی . دوخته

شیشه (۹۰ + ۶۰) و ظرف ساخته

شده از آهن چادر و یک صندوق

چوبی ...

\* آیا فکر نمی‌کنید که از این ابتکار

خویش ، فایده بسیاری خواهید

بداریم .

این دستگاه به زوایای ذیل به

سوی خورشید عیار می‌گردد ، زیرا

نور آفتاب به پنج زاویه مختلف

تابش میکند ، زوایای مذکور

عبارتند از :

۱- کوساین اف - ساین اف

که نظر به عرض البلد تغییر می

کند .

۲- کوساین بی - ساین بی

که نظر به تابش خورشید در

هر روز تغییر می‌نماید .

۳- کوساین تو

که در طول روز تغییر می

خورد .

\* بطور شد که در بی ساختن آب

جوش کن آفتاب بی برآمدید ؟

\* خورشید منبع بزرگ انرژی

پاست ، نه برای دریافت انرژی

آن پول ضرورت است و نه

محتکرین میتوانند آن نور طلا بی را





صحنه های از فیلم «۲۴ ساعت بالای وظیفه»

قسمت سوم

# نگرشی به سینمای شوروی این سینمای انسانی

رفتم می کند. پودوفکین بانمایش تعدادی جزئیات محیط اجتماعی وضع ذهنی و اعمال قهرمانان را با وسایل بصری نشان می دهد. مکانیسم برانگنده ساعت که شوهر نیلونا شگافش کرده است نمای از شور بختی خانواده است قطرات آبی که پیوسته و یک نواخت به دست شوی می چکد کبزی گذشت زمان بر نیلونای سوگوار، تنهایی او و اندوه بی گرانش را برجسته می سازد. دا درسانی که سرهاشان را نحوه فلم برداری قطع کرده است هجوی گوینده بر علیه عدالت تزاری است بالاخره پیوند شاعرانه نمای کارگران تظاهر کننده به نمای شکستن یخ های رودخانه در بهار، بی مرگی طبقه کارگرو

سکست ناپذیری انقلاب را اعلام می دارد. فلم بعدی پودوفکین به نام پایان سن برزورک (۱۹۲۷) رویداد های اکبر را از طریق

با تمام نواقص زمینه را برای حل موفقیت آمیز این مشکل اساسی فراهم می سازد و فلم اکبر یکی از زیبا ترین یادبود های انقلاب در فرهنگ شوروی باقی می ماند.

مادر: درحالی که ایزنشتین سعی داشت در فلم های تاریخی و انقلابی خود تصویری از توده های انقلابی بیافریند «سه ولو و بود و فکین در فلم مادر (۱۹۲۶) به ترسیم انقلاب از طریق خصایل فردی کارگران انقلابی گوشید شود و فکین داستان برجسته هاگیم گورکی به نام مادر را برگزید و از تجربه شاگردان استانیسلاوسکی که بازیگران هنر تیاتر بودند، بهره گرفت تصاویر گورکی از کارگران انقلابی روس به طرز شگرفی روشن و معتبر بودند. این تصاویر از احساس صادقانه ایدئولوژیک

الهام پذیرفته و آکنده از عواطف عمیق انسانی بودند. «و رابارانو فسکایا» تصویر ارزشمندی از مادر قهرمان به نام «نیلونا» عرضه میکند زن یا بهال شده و خانواده اش هدفتش حفظ خانواده است و از آن در برابر تجاوز قدرتمندان خراسان میگرد و روحیه انقلابی این زن با اهتزاز در آوردن بیرق سرخ در برابر چهره مأمورین انتقام جوی قزاق به اوج کمال می رسد بیان بصری چشمان نیلونا قزاق ها الهام می کند که دست از سرش بردارند قامت شکننده ای او که در زیر بار اندوه در هضم شکسته است فراوان نشانی است آنگاه که بیگاتکان به اتاق گام می گذارند و جنازه سنگین شوهرش را می آورند او تنها دست هایش را از سرد ماندگی حرکت میدهد گویی می گویند چیزی مغوف و اجتناب ناپذیر از خود دور سازد اما همین زن در پایان فلم با غرور متهورانه شکفتی بیرق

در دادگاه رویاروی مأمورین بی رحم و ابله، چهره انقلابی آگاه و مطمئن خود را آشکار می سازد و در صحنه فرار از زندان مادر ایت و دایری



دو صحنه از فلم دلچسپ شوروی بنام «۲۴ ساعت بالای وظیفه».





هنرمند موفق سینمای شوروی

بدینسان بهترین آثار سینمای شوروی در سال های دهه بیست در خدمت تاریخ انقلاب بوده اما فلم سازان شوروی به مضامین گمن تر نیز توجه داشتند مانند جنبش ماه دسامبر در فلم های دکابریست ها (۱۹۲۷) از ایوانفسکی وبا نگاه اقدامات (۱۹۲۷) از گوزینتف و تروپورگ، جنبش پیویو لیست ها در فلم های کاخ و دژ (۱۹۲۴) و ستیان خالتورین از ایوانوفسکی و جنبش های آزادی بخش ملی دراو کراین (تاراس زربا سیلو از کاردینو) روسیه سفید (کاستوس کالینو فسکی) در تمام این فلم ها نبرد مردم علیه استبداد و استبداد مورد ناید قرار گرفته است از میان فیلم هایی که به تاریخ کشور های خارجی می بردانند همه موفق تر فلم گوزینتف و تروپورگ است به نام بابل جدید (۱۹۲۹) در باره کمون باویس این فلم که بر پایه زمان های رومانها (زولوا) و نقاشی های امپرسیونیست هاتراحی شده است محیط فرانسه در قرن نوزدهم را به تصویر میکشد. سینمای تاریخی به پیشرفت و موفقیت های شوروی در سال های دهه سی در عرصه تازه های دست یافت بایندیش صدا آوای انسانی و موسیقی خاص فلم ها تمام عواملی که به سکی موثر امکانات سینمایی غنایی میبخشد در اختیار سینما گران قرار گرفت. نامام



یکی از صحنه های جالب سینمای معاصر شوروی.

تمام این فصل ها با قصه گوئی شاعرانه بدر کلا «نود» ونوه اش به یکدیگر پیوسته اند عطف «داوژنکو و باز یگرش» «هادمسکی» ارائه تصویری عمومی از تاریخ ملی او کراین بود. پیوند تخیلی نمادگرایی و صحنه های زندگی روزانه تاریخ زندگی معاصر افسانه ها و عجو به یاری استعداد شگرف شاعرانه امکان پذیر نموده است داوژنکو در ادغام تصاویر دوران های گوناگون تاریخ دویک ترکیب هنرمندانه یگانه به موفقیت در خشانی دست یافته است. داوژنکو مضمون انقلاب کارگری دراو کراین که در فلم زوینکورا به آن اشاره کرده بود در فلم زرادخانه (۱۹۲۹) ادامه و تکامل داد. تیموش، کونیست یکی از شخصیت های فلم «زوینکورا» که نقش اورا سوا شنکو ایفا می کند، به صورت فرمان اصلی «زادخانه» درمی آید. این فلم با وجود سرشت نجیب و دیوانه گش اتری واقع گرا است از بلوغ ایدیولوژیکی برخوردار است که به زبان شاعرانه بیان میگردد. داوژنکو ساخت بیان شاعرانه را استادانه به کار می بندد، تکنیک پوستر ها، اسعار و سرایش های مذهبی را برمیگزیند و در بافتی تصادفی درمی آمیزد از استعاره ها و تمثیل های قومی سودمی جوید تا تصویر مستند واز نقش ایفای کند. نشان می دهد این جوان که نماینده دهقانان بی چیز است برای زنده ماندن از روستا به شهر می آید. پاش به نبرد میان کارگران و کارخانه داران سرمایه دوز کشیده میشود سپس در جنگ جهانی اول به جبهه اعزام میشود و خلال این مدت با بلشویک ها به همکاری می بردارد و بودو هکن و فلم برداشی اتانولی کولو وینا تصویر عظیمی از سن پترزبورگ افریننده، پایتختی زیبا و مجلل بی رحم و انسان ستیز. فلم نمایانگر تضاد پترزبورگ رسمی با محله های کارگر نشین طغیان زده است صحنه بازور پورس با استفاده از تأثیرات «توین» (هونتان) سریع رشته ای از صورت های بی ریخت دست های جنگ زنده و سر های براق بورژواها را نشان می دهد که در تپ آه زده اند. دلای پورس به یکدیگر می یزند. سپس تصاویر ستگر های می آید: سربازان روسی و آلمانی در زیر آتش توپخانه در کنار خاکریز های زمین سیاه مدفون شده اند، آن ها قربانی منافع بورژواها و زمین داران پلیو قدرت های ننگین مهاجم گشته اند صحنه های انقلاب در پترزگراف تیراندازی «اورور» نبرد های خیابانی، همگی سرشار از سادگی و شعر ناب، اینک بخشی از سنت کلاسیک سینما هستند.



صحنه یکی از فیلم های تازه شوروی

«الکساندر داوژنکو» فلم ساز برجسته او کرائی نقش شانانی دو پیشبرد سینمای تاریخی شوروی ایفا کرده است در فلم زوینکورا (۱۹۲۸) بود که داوژنکو سبک شخصی و اصل خود را نکامل بخشید این فلم فصل هایی از دوران های مغلوب تاریخ کراین را در بر می گیرد و رودوارانکیان به خطه «اسلاو» قلم علیه بوخ لستانی ها، باز نمایش روانی کسمورس های «دما» ها، همچنین فصل های تازه تری مانند جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر، مشکلات «بیلوروا» و فعالیت مهاجران سفید نظر ساسی معتبری از رویداد های تاریخی واقعی ترسیم کرد. دست مایه ای که داوژنکو بعنوان شالوده فلمش برگزیده است، شورش کارگران کارخانه تسلیحات کیف «زادخانه» علیه حکومت مرکزی ناسیو نالیست «راد» در (۱۹۱۷) است فلم همچنین شامل فصل های است که وضعیت دهقانان او کرائی را زیر بوغ اسارت رژیم نزاری آخرین ماه های جنگ و تحول انقلابی در جبهه رانسان می دهند، شخصیت مرکزی «تیموش» در تمام این رویداد ها پدید او می گردد.



مرد مو قری که لباس ابرومندی  
در بر کرده بود و صورت زشت  
و کریه خود را با طراف میگردانید  
با ترس و وحشت فریاد کشید.  
- چه میکنند آقایان! می بینید  
چه میکنند.

هیاهوی خفه و پر هیجان  
چون سیل بی انتها فضا را پر  
میکرد. در میان شکنجه، ترس  
و وحشت، اضطراب و یاس و  
نومیدی نیروئی وجود میا مد  
که افکار خموده و عقب مانده  
مردم را آهسته و نا محسوس  
روان می بخشید و زنده میکرد.  
- اجازه بدید. برای چه او  
بسر باز شنام داد.  
- سر باز او را کتک زد.  
- او میبایستی کنار رفته  
با شد.

در گوشه ای دونفر زن به کمک  
شماره مد رسه ای دست کار-  
گری که تیر خورده بود می-  
بستند.  
او ابرو ها را در هم کشیده  
بود و خشمناک با اطراف مینگر-  
یست با کسانی که دور او را  
گرفته بودند حرف میزد.

- ما هیچ منظور مبهم و پنهانی  
نداشتیم فقط مردمان پست فطرت  
و مفتشین نظمیة ممکن است  
بما نسبتها بی بدهند. ما از  
وسط خیا با آنها شکارا میر-  
فتیم، وزرا میدا نیستند برای  
چهره میرویم، سواد عریضه ما  
اکنون هم روی میز آنهاست. این  
پست فطرتها ممکن بود بما بگو-  
یند که اجازه ندارید بیا تید...  
وقت داشتند و می توانستند بما  
بگویند که اجازه ندارید. اگر گفته  
بودند ما امروز جمع نمیشدیم...  
همه میدا نیستند هم پلیس میدا-  
نست هم وزرا میدا نیستند که ما  
خواهیم آمد. این غارتگران و  
پست فطرتها...

پیر مرد سپید مو لاغر اندامی  
با لحن جدی و متفکری پرسید.  
- در عریضه خودتان چه  
چیزی در خواست کرده اید.  
- در خواست کرده ایم که  
تزار از میان ملت اشخاصی را  
انتخاب کند و با آنها امور کشور  
را معول کند نه با کارمندان و  
نوکران خود، این پست فطرت-  
تها روسیه را و ایران وور شکست  
کرده اند و این ملت را غارت نموده



**نم از اویم**  
اثر ماکسیم گورکی

پیوسته بگذاشته



تا بید و شراره در دلش مشتعل  
نبود شتاب داشت تا هر چه زود  
تر بکنج منزل خود بخزد .

هوا تاریک شد اما چراغهای  
خیابان هنوز روشن نشده  
بود .

صدای گرفته ای فریاد  
زد .

سوار نظام .

ناگهان از گوشه جاده دسته

کوچکی از سربازان سوار

پیچیدند چند ثانیه اسپه

بی تصمیم در جاسم میگو فتند

اما یکباره با سرعت بر ق بجانب

مردم روان شدند . سربازان به

طرز عجیبی زوزه میکشیدند و نعره

میزدند در صدای آنها یک چیز

غیر انسانی تاریک و نامفهوم و نا

اشکار که تقریباً بیایس ما

لیخو لیا ئی شباهت داشت بگو-

پیکر مردی بر فراز جمعیت  
نمودار گشت و در تاریکی شامگاهان  
او از سبایی طنین انداز شد .

هر کس میخواهد برای

آزادی ، بخاطر ملت ، برای حق

حیات انسانی ، برای زحمت

و کار ، مبارزه کند هر کس مایل

است در پیکار و مبارزه بخاطر

آینده گان بمیرد به کمک بشتابد .

عده ای بسوی او رفتند . آهسته

مترا کمی از اجساد انسانی که

به هم فشرده شده بود تشکیل گردید

برخی شتابان میرفتند و در

تاریکی ناپدید میشدند .

می بینید ملت چطور بهیجان

آمده است .

کاملاً حق دارد ... کاملاً ...

محشوری بر پا خواهد شد .

ای ... ای ... ای

در تاریکی شما مگان مردم

بودند و اندیشناك از فراز سر  
مردم بجلو نگاه میکردند .

جمعیت در هم طومار میشد راه

درواخواشی و ترشروی فرو میگرفت .

فرو میگرفت .

افسار و براق اسبها صدا میداد ،

صند و قهای آهنی تروق و تروق

میکرد لوله های توپ در حالیکه

دمشان تکان میخورد بادقت به

زمین نگاه میکردند گونی آنرا

بومیکشند . این رژه ، آدم را بیاد

مراسم تدفین می انداخت .

ناگهان صدای انفجار گلوله

ای بگو شرسید مردم بجای خود

خشک شدند و بدقت گوش فرا

دادند .

کسی با صدای آهسته گفت .

دوباره ...

ناگهان جنب و جوش شدیدی

در جاده پدید آمد .

، بروز سیا نشاندند . اند .

پیر مرد اظهار داشت .

حق با شماست ... بایند

کنترولی در کارها باشد .

زخم کارگر را بستند و بسا

احتیاط لباسش را کشیدند .

اقایان . تشکر میکنم . من

برفقا گفتم که رفتن ما بیهود

است و فایده ندردا کنون

حرفهای من ثابت شد .

در این حال با احتیاط دستش

را بیند کینه های پالوشش

داخل کرد و آهسته از آنجا

دور شد .

میشنید چطور آنها قضاوت

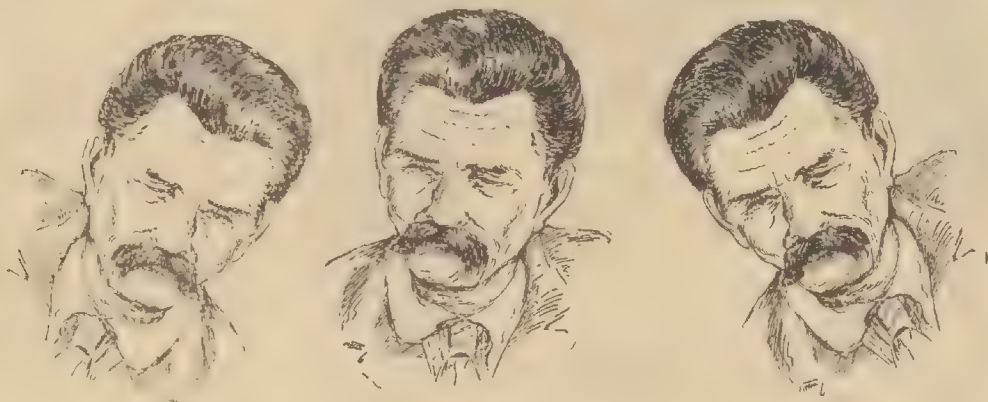
میکند . عزیزم ! این ! ...

بله ! با وجود اینکه چنین

کشتار و قصابی را افتاده .

امروز نوبت او بود !

خبر دا میتوانند مرا ...



ش میرسید . در تاریکی شب

هم سپاه و هم مردم کوچک و

سیاه تر بنظر میآمدند . قداره

ها با بر و ضعیفی میدرخشید .

رها . با هر چه بدستنان

میرسد آنها را بنید . انتقام

بکشید . برند

فرار کن .

سربار ، بجه حراب مرا میزد-

نی؟ منكه مؤژيك نیستم ؟

- رفقا . با سنگ بز نید .

پیکرهای سیاه و کوچکی

بروز زمین میفتند ، اسپه میر-

یدند شبیه میکشیدند فر فر

میکردند صدای چکا چاك فولاد

بگوش میرسید .

نعره فرمادند هوا را شکافت .

جگو ... خه !

لله ورق بز نید

پراگنده و ناپدید میشدند

بخانه هاییشان میرفتند در دل

تکرانی و اضطرابی احساس

میکردند که تا آن موقع هنوز با

آن آشنا نبودند حس تنها نی

برس اوری برایشان چیره میشد ،

رفته رفته به سرنوشت سوم

خویش و بز ندگی رقت بار خود

که در خورد پوانگانه و بردگان

بود آگاه میشدند . آماده بودند

هر عملی را که برای تغییر این

وضع ننگین سودمند و مفید

بنظر میرسید انجام دهند .

ظلمت و خاموشی اطراف را

فرا گرفت تاریکی شب اتحاد

وارتباط ضعیف و ناپایداری که

مردم بین منافع ظاهری خویش

احساس میکردند میگسیخت . هر

کس که نورایمان در قلبش نمی

- کجا؟ کجا؟

- در حیره در حیره وا -

سلو فسکی .

- شما خودتان شنیدید ؟

- راستی !

- بشرفم سوگند که آنبار

اسلحه را تصرف کردند .

- اوه ؟

سیم های تلگراف را هم

بریدند ، سنگر بندی کرده

اند ...

- بله . پس اینطور .

- عده شان زیاد است .

- زیاد .

- آخ . چه خوب بود انتقام

خون بیگانه ها را می گرفتند !

- برویم آنجا !

- ایوان ایوانوویچ . برویم .

ها ؟

- بله ... این ... میدانید .

- بله ! ..

درجای دیگر با حرارت مباحثه

میکردند .

راستی ممکن است که (( او ))

اطلاع نداشته باشند .

- پس در اینصورت وجود

او چه فایده دارد .

اما آنها نیکیه کوشش میکردند

بلکه دوباره مردم رازنده کنند

دیگر شمارشان اندك و نامحسوس-

سود سعی و کوشش آنها برای

احیای آن شیخ بیفایده بود

و فقط کینه و بغض و کینه نفرت

مردم را برمی انگیزد . از هر

سو همچنان که دشمن حمله

میشود با آنها حمله میشد و آنها

با ترس و وحشت فرار میکردند .

آتشبار توپخانه برای پراگنده

ساختن مردم وارد جاده شد

سر باوان براسبها نشستند

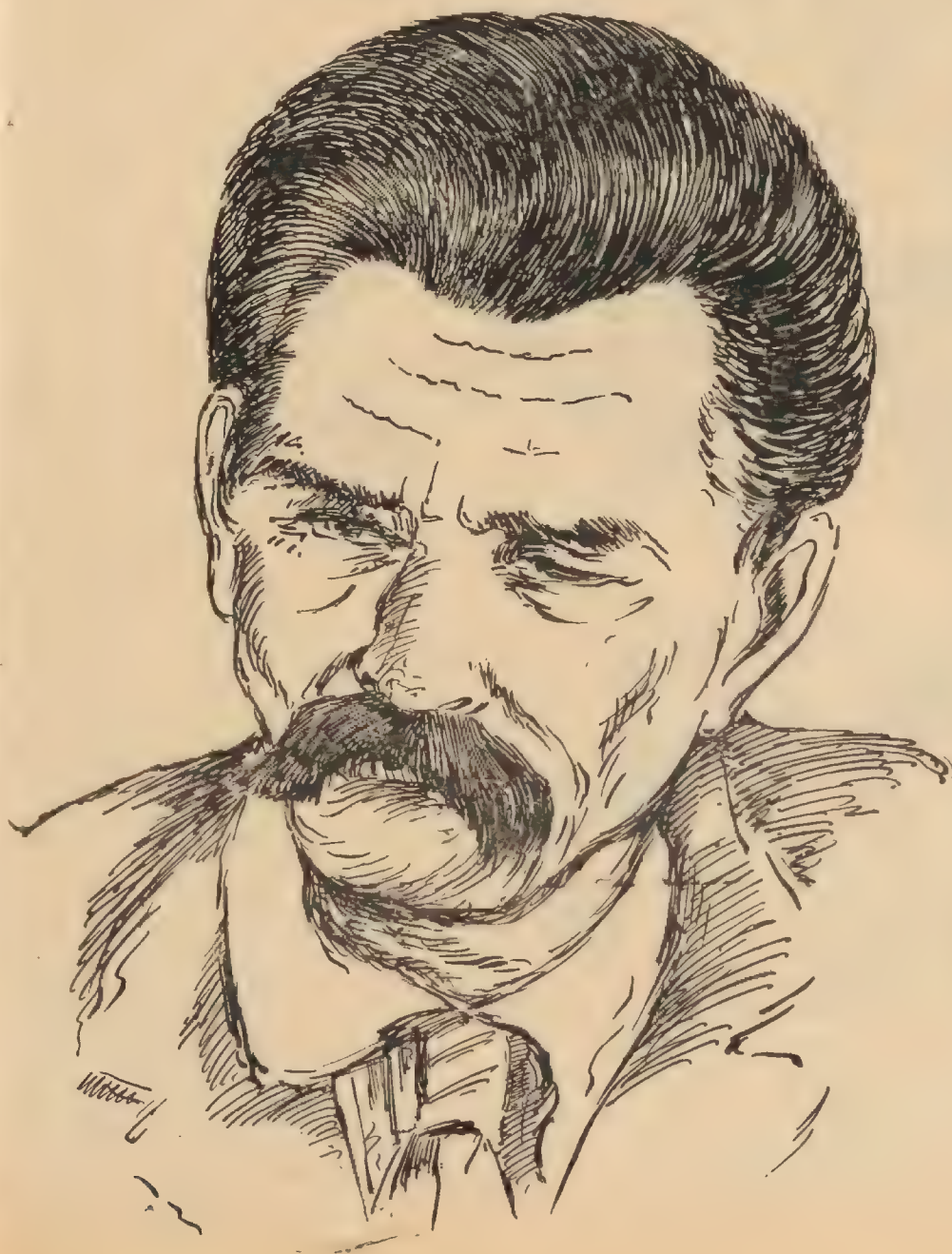


شبیور شتابان و عصبانی  
 بصدا در آمد مردم میدویدند  
 بیکدیگر شانه میزدند و مسمی  
 افتادند خیا بان خلوت شد و در  
 وسط آن روی زمین بر آمد گی  
 های تیره رنگ ظاهرا هر گشت واز  
 جای دوری پشت پیچ جاده صدای  
 سم سنگین وشدید اسپها به  
 گوش میرسید ...  
 - رفیق . شما زخم پر دا شته  
 اید .  
 - بنظر م يك گو شم كنده  
 شده ...  
 - آخر با دست خالی چه  
 میتوان کرد .  
 در جاده خلوت انكاس خفه  
 صدای گلوله ها به گوش میر -  
 سید .  
 - ایلپس ها ، هنوز خسته نشده  
 اند .

اندکی خاموشی بر قرار شد  
 فقط صدای گامهای سر یس  
 وشتا بزده بگو ش رسید .  
 سکوت جاده ، انسان رامیهوت  
 و متعجب می ساخت هیچگونه  
 جنبشی مشاهد نمیشد .  
 گامها غر ش خفه و اندوه  
 آوری بر میخاست گونی امواج  
 دریا بروی شهر فرو میر یخت .  
 در فاصله نزدیکی ناله  
 خفیفی در تاریکی بنو سان  
 آمد ... کسی میدوید و پریده و  
 سنگین نفس میزد .  
 شخصی با نگرانی و اضطراب  
 بر سید .  
 - (( یا کوف )) چیست ؟ زخمی  
 شده ای

صدای گرفته ای جواب داد .  
 - اهمیت ندارد . چیزی نیست .  
 از آن گوشه ای که سواران  
 پنهان شده بودند دوباره جمعیتی  
 ظاهرا هر گشت و چون انبوه سیاه  
 و مترا کمی بر تمام پهنای جاده  
 روان گردید .  
 یکی از آنها جلو تر از دیگران  
 حرکت میکرد و در تاریکی  
 شب تشخیص وی از دیگران  
 دشوار بود میگفت .  
 - امروز از ما تعهدی گرفتند  
 که ما خون خود امضاء کردیم - از  
 حالا باید مطیع اراده دولت  
 باشیم دیگری که با هیجان حق  
 میکرد سخن او را پریده گفت .  
 - آری . - روحانیون ما خود  
 شان را خوب معرفی کردند .  
 کسی با تهدید گفت .

هرگز ما امروز را فراموش  
 نخواستیم کرد .  
 این انبوه متراکم بسرعت  
 پیش میرفت گامها  
 چند نفر با هم حرف میزدند  
 صداها به شکل هیاهوی تیره  
 گرفته ای در هم میامیخت ناگهان  
 یکی از میان آنها صدایش را  
 بلند میکرد فریاد میکشید و برای  
 يك دقیقه صدای دیگران را  
 خاموش و خفه میساخت .  
 - چقدر از مردم بیگانه گشته  
 شدند .  
 - گشته شدن آنها چه سودی  
 داشت .  
 - هرگز ممکن نیست این  
 روز را فراموش کنیم .  
 صدای مرتعش و گرفته ای که  
 از شومئ و نحوست خیر میداد  
 از جانی بر خاست  
 - بردگان ! فراموش خواهید  
 کرد شما که گشته نشده اید ؟  
 خون دیگران برای شما چه  
 ارزشی دارد ؟  
 - (( یا کوف )) ساکت شو !  
 خیابان تاریک تر و خاموش  
 تر میشد ، مردم همچنان ناله  
 بیش میرفتند بطرفی که آن صدا  
 از آن سو آمد و بود ناله  
 میکردند و قرقر میزدند .  
 از پنجره خانه ای با احتیاط  
 نور سبزی بخیا بان افتاد . در  
 این لکه سبز رنگ در کنار فانوس  
 دو هیكل سیاه دیده شده  
 میشد ، یکی از آنها روی زمین  
 نشسته و به فانوس تکیه داده بود  
 و دیگری بروی او خم شده بود  
 مثلی اینکه میخواست او را از زمین  
 بلند کند برای بار دوم یکی از آن دو  
 نفر با صدای گرفته و اندوهگین  
 گفت .  
 - بردگان ...





# هنرمند مردم

گرد آورنده عبد الحمید (حمید)

## تامارا سیومینا



تامارا سیو مینا هنر پیشه با استعداد سینمای اتحاد شوروی

وجود داشت . هنگامیکه به مسکو رسیدم عازم آن انستیتوت سینما گرافی گردیدم .

نخستین فلمیکه تامارا در آن بازی نموده بود (دو فیو دور) نام داشت که از مالین خوتسمی یف بود. تامارا در مورد مارلین می گوید که وی معلم خوب و یک مرد با احساس و با لذت است . وی در سال چهارم انستیتوت بود که میخائیل سوتیزر از وی دعوت نمود تا در فلم (دوباره زنده شدن) بازی کند وی با بازی در این فلم شهرت خوبی کسب نمود . در مورد این فلم وی می افزاید که رولش بسیار دشوار بود و لحظاتی در آن وجود داشت که خودش فکر نمی کرد به اجرای آن موفق شود . وی در جواب این سوال که دشوار ترین قسمت کارش حسب می افزاید که هر رول جدید کار می جدید را به بازگشتن

می کند و این بسیار دشوار است ، برایم مشکل بود که در فـ اناتولی گولو فنیای بنام (مادر انسان) بازی کنم ، این یک مونو تصویر است که در آن من همیشه تنهاستم و کم حرف می زنم . چون هوا سرد بود و من مجبور بودم با لباس های نازک ظاهر شوم برایم دشوار بود . رولم مستلزم مصرف بیش از حد

انرژی احساساتی بود و این برایم ناراحتی عصبی ایجاد کرده بود . تا ما را بر علاوه اینکه در فلم ها

بازی می کند بر روی صحنه تیاتر نیز ظاهر میگردد . خودش می گوید که در اوایل جرئت ظاهر شدن بر روی صحنه تیاتر را نداشتیم ولی بعد از نتیجه تمرینات متواتر کمی جرئت گرفتم و برای اولین بار در یک درام بنام ( مردم شوروی) ظاهر گردیدم و بعد از (طوفان) . وی در مورد پیشه خود می افزاید که از آن راضی بوده و از دیگران می خواهد تا به کار های تمام ستاره ها بدیده احترام بنگرند. وی می افزاید که بی اعتمادی

بعضی اوقات باعث ایجاد ضعف در وی می گردد . هنر همه چیز زندگی انسان را می خواهد و زندگی را بخاطر هنر واقعی دادن با ارزش است . در فلم (دو باره زنده شدن) رولش خیلی دشوار بود وی اولین فلم رول کتیو شارا بعهده داشت . بعد از حکم محاکمه وی از سالون محاکمه از طریق یک دهلیز دراز وارد اطاق زندان می شود در آن جا خسته و تحقیر شده به مقابل دیوار تکیه می کند و می کوشد تمام نیروی خود را متمرکز سازد و لیکن زنده . در آن لحظه برایش دشوار بود تا حالت پر احساس ضروری را تولید نماید .

اما اکتون شهرت زیادی بدست آورده است و همه کس شایق نمایشای فلم های دیدنی وی میباشد.

تا ما را سیمو میلاک سینما مشهور سینمای اتحاد شوروی بوده که دارای چهره خندان و پر محبت میباشد .

این هنرمند در یک تعداد فلم ه رول اول را بازی نموده که در همه آن موفق بوده است .

مشهور ترین فلمهای وی در مورد «خود برایم بگو» (( مردیکه دوستش دارم)) ، (اینجا خاموش بود) ، (مادر انسان) و غیره میباشد .

وی میگوید هنگامیکه در مکتب بودم استناداتم برایم می گفتند باید معلم شوم و من هم آماده آم بودم . ولی بعد از آنکه مکتب را به اتمام رسانیدم دفعه تا تغییر مفکوره دادم و خواستم تا در یک مکتب دراما شامل شوم ، بیخبر از آنکه یک مکتب سینما تو گرافی نیز در مسکو



# د مريد ټاټوبی

دامن افغانور

آقا خان دوردېف دشوروی ترکمنستان داد بیا تو بستم  
ایښودونکی دی. دشوروی ترکمنستان هنر او ادبیاتو لکه د شوروی اتحاد  
دنوروخلکو دادبیاتو په څیر وروسته داکتوبر تر انقلابه وده وکړه.  
دشوروی ترکمنستان ادبیاتو دهغه هیواد دخلکو دشته من فولکلور په  
مرسته وروسته تر انقلابه نوی ادبیات هست کړل چی آقا خان  
دوردېف ددغو ادبیاتو له موسسینو څخه دی او دلتهو داستانونو په  
سرغندویانو کی ستر مقام لری.

دگوچکه کلی دشنو باغونو په منځ کی یې  
دی . که دغه کلی له هغی لاری څخه چی اه  
ښاره راغلی ده وکتل شی نو سترگی یو  
سمیر کیردی ځانته ورکاری او شاو ځواته یی  
دهنو، ناکو وئی اودانگورو باغونه ښکاری  
دسپاون په جویټیا کی دجرگانو آڅانونه او  
داسونو دشنا سره گډیری او جرگی په خپلو  
کوډلو کی دمريد دکیردی ځواته ښویری او  
په ټوپکو او کرکړو بیل کوی . ښکلیر او  
کوچنیو مرغیو دقینس دونه پرگوځو ځانگوباندی  
خیزکی وهلی او سندرې یی ویلی .  
داوخت نبات کوچی هم وینه سوی وه .  
له خپله ځایه پاڅیده اوپرېالیت باندی یی  
تکیه وکړه . خپلی ځواته یی یزودی سترگی  
ولگیدی . دهغه یرغمن وږمی منځ باندی چی  
نوری ږیری پوټیلو ، لاس کش کړ او ویی  
نازوه . له خپله ځایه پاڅیده او کیردی ته  
ورنوتوله . خپل منځ اولاسونه یی وینځل او  
چایچوش یی پرتفری کینوداو اورپی ټکی بل  
کړی وروسته بیایي دوه زهی او بتر یسی

اوس هغه غواپی چی بیخی دی له دنانهوړل  
کړی .  
بسی ده سرده موری . یومتل دی چی دایی  
که سری دغره په څرنگه ځای ولری . نو ډډه  
یی ډیرین وی . زه به څنگه له بایانو څخه  
وویریم ؟ شوروی حکومت ما ته څمکه  
راکړه ، همدغه حکومت به زماستانه او ملاتړ  
هم کوی .  
او ماتړه هم مه چی ولی مالدله بردی  
څمکه اخیستی ده . اوه کاله کپیری چی زه  
دالله بردی مزدور وم .  
دهغه داکوړو هرناکه او د منو هرناکلی  
زماپه لاسونو څروپ شوی او باللی شویدی  
په شپو شپو او ورځو ورځومی خپله ملا ورته  
کړوبه شویده . او دادی اوس چی شوروی  
حکومت پر کړار شویدی ، نو دغه څمکه یی  
ماته را کړېده . نوته ولی خوشاله نه یی ؟  
زه خوشاله یم ، زه خوشاله . دادنیستمنو  
او خوار اتو لپاره غټه ټکرغی ده . یواخی  
می له تانه غوښتنه کوله چی ښه احتیاط  
وگری . ته یواخی دبای په مقابل کی ودریدی .  
پام کوه چی په څه مصیبت وانه وړی .  
آیا زه یواخی یم ؟ نه . شوروی حکومت  
زموږ ساتنه ولادې زه به ولی ویره ارم ؟  
وروسته دجای تر خپلو مريد خپله ملاپه  
دستمال وتړله اوخپله ځوی یی دمنځ دپاڼه  
واخیسته اوخپل بوتان یی په پښوگړل ....  
یوی دنی ویالی چی دواوواپونه یی دتوتانو  
ونی ولادیوی دمريد څمکه له لیلوان شریکانو  
څخه بیلو له او هم ددغی ویالی یوی ځواته  
دهنو ، ناکو ، شفتالو او بویانورنی وی او بلی  
ځواته یی ټول انگور تال غزیدلی او زرغون  
براته وو .

مريد په ډیره اوچته روحیه کارکاوه . هغه به خپلو  
متوکی ډیر فوت احساساوه . هغه به دیسرلی  
وږمی اولمر څخه چی دده لوڅی اوړی به یی  
ور تودولی او نازولی ، ځان خوشاله احساساوه  
دهغه یوم به په قوت سره څمکه خیرله اودیوم  
له وهلو سره سره یسه دهغه آواز هم  
بوته کیده چی سندرې به یی ویلی . داسی  
سندرې چی ږیری به یی ورکاوه چی اوس مريد  
په خپله دخپلی څمکی ، ځاوند دی او دلومړی  
خل لپاره نه دبای لپاره ، بلکه دځان لپاره  
کارکوی .

مريد به تر ماشام پوری کار کاوه . ټولو  
به خپلی کروندی یربښی وی ، څو مريد به ملا  
سیخه کړه اودخپل تندی خوله به یی وتودله  
او پدغسی یوه حال کی دمريد تر غوږه یوه  
جیفه ورسیده . هغه چی څخه واپاره نو خپل  
یغوانی ملگری محمدی ولیدچی په ږیره دده  
په خوا ورځلی .  
کله چی مريد دهغه په حالت ځان پوه کړ  
نویدی وبوهیده چی څه پیښه شویده . په  
کله چی دناوسینی لاری ته ورسیده ، خپل اس  
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو غواړه .  
کله چی دناوسینی لاری ته ورسیده ، خپل اس  
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو غواړه .  
کله چی دناوسینی لاری ته ورسیده ، خپل اس  
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو غواړه .

کله چی دناوسینی لاری ته ورسیده ، خپل اس  
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو غواړه .  
کله چی دناوسینی لاری ته ورسیده ، خپل اس  
یی ودراره او په پتلو باندی نظرو غواړه .



سیودی تروید یخو لاندی بته شوی وه اویری  
 سیمی به ترویدمیووی ترویدی دفتنی به  
 سکوت کی چوبه شیکاریه... مرید پدی شیوکی  
 داورگای غرجی له لری خفه تر غوره کیده  
 واورید. دغه چوپتیا یوه شیه وروسته دیوه  
 انسان خگروی، ماته گره. مرید خان داس  
 په زین بووی ونیلاوه. د انسان خگروی بیا  
 تکرار شو. مرید داس مخ واپاوه او ددنی  
 لاری په او پدوکی وخوید. خوبه خیرسره  
 بی دهر خه خارنه کوله.

انسانی خگروی پوله بسی تکراریده او  
 لایسی نژدی کیده.  
 مرید آس ته مترو که ورگه. هغه احساس  
 گره. چی زده بی به کول کی دتوبکو له زوره  
 جوی.

سیودی بیا دوریغوله شانه سروواوه او  
 خپله سینه رهایی د اوسپنی په خرو پتلیو  
 بانندی وشیندله. مرید پتلیونه یو خو گامه  
 ماخوا یو تور رنگی موجود ولید. دا وخت  
 دهغه اورگای غرجی دیرلری و. غلوریده، او  
 لایسی په پارونکی توکه نژدی کیده.

مرید به خپل آس خفه کوز شو او یو خو  
 شیبی بی دپتلیو خواته خاوره وکتله او ویی  
 لیدل چی یو لاس پشی ترلی انسان داورگای  
 په پتلیو بانندی غورخول شویدی. مرید دغه  
 انسان سر پورته کی دانور گلده وچی سراو  
 مخ بی به وینوکی خیشته، بیشته وو اوبی-  
 سده پروت و. پشی بی ترل شوی وی او  
 خوله بی په دو شمال ترلی شوی وه.

نور گلده!

مرید پداسی حال کی چی چی بی وهلی خپل  
 ملگری به ربریدلو لاسونو ټینگه کړ او غوښتل  
 بی چی هغه دپتلیو دپاسه پورته کړی. خوهغه  
 به پازاو وحشت سره ولیدل چی دیر کلن ترل  
 شویدی. هکله شکوله شوی وه اونور گلده  
 به پریرو رسو دپتلیو دپاسه ترل شوی و.

مرید دیوی شیبی لپاره ډارخطا شو.  
 هغه احساس گره چی غوریدونکی گای  
 سیه به شیه لاور نژدی کیری هغه حتی داورگای  
 دلوکو مویتف تودوخه پخپل خپ بانندی احساس  
 گره. مرید هغه کو له چی داپیری رسی  
 وشکوی خونه بی شول کولی. آخرین خپله  
 چاپه وکتله اوسوی بی پیری کړی. او په  
 فوق العاده قوت سره بی دنور گلده بزنله پتلیو  
 خفه خلاص کی اوبه عین حال کی بی ولیدل  
 چی یو دیرستراو عظیم شی چی اورترینه خوت  
 ورتژدی شو. دلوکو مویتف غریبی غوړونه  
 ورگاهه کړل. هغه دپتلیو خفه خان گڼته  
 وینو یاوه او خپل ملگری بی کش کړ...  
 اور گای تیر شواو په ترویدی کی بی سره  
 رها جووه گره.

دسیودی ټیکلی په آسمان کی وولا شوی  
 و او په ختیځ کی سپیدو دسپاد زیری ورگاهه

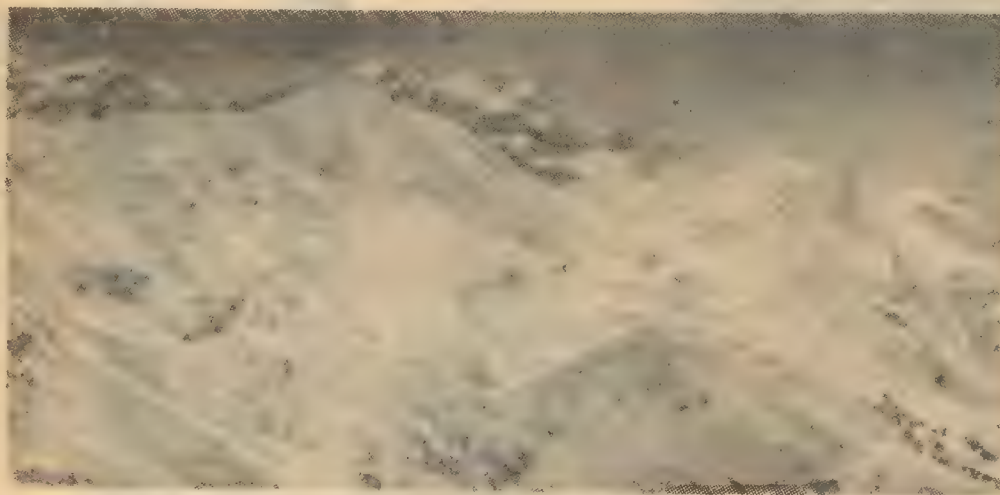


چند نمونه از زیورات که از لاجورد ساخته شده است.

ترجمه عبدالملك ((شرف))

## بشر به این رنگ مجذوب است

و کندن کاران معمول بود.  
 در دنیا تنها و تنها سه مملکت  
 یعنی افغانستان، اتحاد شوروی و  
 چیلی دارای منابع لاجورد است  
 که برای اهدای تزیینی مناسب  
 میباشند. چنین معلوم میشود که  
 طبیعت آنرا بروی کوه های غیر  
 قابل تسخیر بالا زده است. لاجورد  
 در پامیر تنها توسط مردان غیوری  
 بدست آورده میشود که در ((بلو -  
 جورج)) به جستجوی آن میر -  
 فتنه در ارتفاع پنج کیلومتری که  
 درهه اوقات سال پر از برف  
 است. ریزش سنگ از کوه در  
 قرن گذشته یگانه راه های این  
 سنگ ها را ویران کرده است  
 جیو لجست های اتحاد شوروی  
 لاجورد را دوباره کشف کردند:  
 اینها ذخایر آنرا در پرتگاه  
 های دشوار و سخت دریافته  
 اند، بعدا وقتی استعمال هلیکوپتر  
 پتر در تاجکستان انکشاف کرد  
 دریافت ذخایر بزرگ لاجورد  
 و موفقیت های آن و کارگیری  
 از آن ممکن شد. لاجورد در مرز  
 های سفید، در آشیانه های



نمایی از معدن لاجورد

آبی در خشنده عدسیه ها و سیاه  
 رگ ها خوراید است و بصورت  
 راحص اگر ذرات خورید گلداز با  
 خود داشته باشد ارزنده تر  
 است.  
 و بمنای آسمانی تلقی میشود  
 که از نور ستارگان روشن باشد  
 لاجورد در تاجکستان شوروی تنها  
 در تاجستان ذخیره شد و توسط  
 هیلکو پتر به دو شنبه انتقال داده  
 میشود.

بشر به این رنگ آسمانی از  
 شش هزار سال قبل مجذوب بود  
 این ماده برای مزین ساختن  
 تعویض، انگشتر و بکس ها  
 استعمال می شد و همچنان برای

مرغانو به چادر او ترانو پیل گریو. دلمر  
 نوپریو شغلو به سخاوت سره دهرید تا پوی  
 ناووه او ترانو دهغه هر کلی گاهه. هغه  
 تا پوی چی تیره شپه نژدی وچی نور گلده دهغه  
 به خاطر قربانی شس.  
 به هماغه غرمی مقاومت دلو هغه بابان چی  
 پرنور گلده او شوروی حکومت بی دتیری لاس  
 پورته کړی وو، و نیول.





ماریس لیب

بود حامد استاد است او با وجود مصروفیت های زیاد همیشه خوشحال و دقیق است يك وقت از او پرسیدم که کدام بالرین مورد علاقه اوست گفت : ((والله چه بگویم رقص پایکی خوب است ولی کرکترش خوب نیست با دیگری که کرکترش خوب است رقص مشکل است.

از این نظر مشکل است که به طور مشخص بگویم که کداميك مورد علاقه منست . در جواب سوالی که کدام نقش خود را دوست دارد گفت : ((من يك پسر و يك دختر دارم که نمیتوانم بگویم که کدامش را زیادتیر دوست دارم نقش هایم نیز مثل اولادم هستند همه جز وجودم هستند چطور می توانم بین آنها فرق قایل شوم مگر در نظر کار شناسان لیب در نقش کراس در باله اسپار تک بی مانند است این حرکات، هنر تمثيل، احساس و هیجانات همه با هم یکجا شده يك هار مونی زیبا را ساخته که انسان از دیدن آن لذت میبرد و تعجب می کند.

نمایش های دیگر لیب از جمله رومئو ژولیت در یاجه، قو، زیزل، دون کشیوت، زیبای خوابیده، افسانه عشق، کار من سويسته و اماکارنیا از جمله نمایشات بسی

شهید رامیتوان نام برد. چنانچه چندین بار قهرمان آبیازی لیب به ورزش نیز علاقمند است لتوانی گردیده است.

## ستارگان

## افسانه

## ساز

## ترجمه وافى بالت اسپار تک

استاد بزرگ رقص بالت اتحاد شوروی ماریس لیب را در امریکا، اروپا، آسیا، آفریقا و استرالیا خوب میشناسید و به هنروی ارج بخصوصی قایل هستید لیب انسان صمیمی، مهربان و بسیار دوست داشتنی است ویر علاوه او را هنر مند نابغه هم گفته میتوانیم که هیچگاه خستگی رانمی شناسد پروگرام باشوی تیاتر او را خیلی معروف میسازد در آموزشگاه بالت مسکو که سالهای قبل خودش شاگرد



الون دولن

## الون دولن اکتور سینمای فرانسه

الون دیلون اکتور معروف فرانسه به دعوت مسفلم برای دو روز به اتحاد شوروی سفر کرد . در هنگام اقامت خود از شهرهای مسکو و لنینگراد دیدن نمود . الون دیلون در استودیوی بزرگ مسفلم جریان فلمبرداری فلم ((تیرگران)) که توسط رژیسوران موفق اتحاد شوروی الوف و نا او موف ساخته میشود و یکی از رول های این فلم را خودش بازی خواهد کرد تماشا نمود . دیلون این سفر را خیلی خاطره انگیز خواند .

درین سفر همسرش ماری دارک که وی نیز هنر پیشه است دیلون را همراهی میکرد .



صدفی صد ، د ا کتر را خواسته والتینا بر علاوه اینکه خیلی زیبا بودین ، يك قدم به پیشواز کسی ، و خوش اندام است دارای استعداد خارق العاده میباشد ، است .



والتینا تیتوا



from Zvezdochka Magazine  
from Boris Lipp with  
all best wishes  
Moscow 1976

موریس لیب اهداء به مجله ژوندون

## نانی بریگفودری آواز خوان خلقی جمهوریت گرجستان شوروی

هنر مندیست بسیار زیبا متبسم که هیچگاه تبسم زیبا و نمکینی او از چهره گیرایش دور نمیروید خودش میگوید : ((هیچگاه در زندگیم روزی رابطه خاطر ندارم که نخوانده باشم)) پس باید چنین آواز خوانی که هم صدای دلپذیر و زیبا دارد و هم مشق و تمرین زیاد نباید از روی سن بترسد يك وقتی گفت ، ((من همیشه برای علاقمندان آواز خوانده ام گرچه هیچ هم تمایل نداشته ام که در آن

لحظه آواز بخوانم مگر باز هم به خاطر اینکه هم بخود و هم به تماشاچی عقیده دارم همیشه خوانده ام . وقتی او را روی ستیز در حال اجرای بار چه آهنگی بینیم او را زنی با استعداد خیره کننده که آواز خیلی قشنگ دارد با احساسات و هیجانات خاص يك خواننده محبوب نسل جوان ، که همیشه می کوشد ذوق تماشاچی را بسیار مراعات نماید خواهیم یافت.

## باریس شیر با کوف



باریس شیر با کوف در نزدیک بندر در شهر لیننگراد زندگی میکرد و در طفلی میخواست دریا نورد شود اما در سیزده سالگی اکتور فلم شد .

در فلم (تصدیق نامه) نقش اول را بازی نمود .

### باریس شیر با کوف

شیر با کوف جوان سی ساله قد بلند ، با دندان های سپید و چشمان روشن . استودیو مکتب خود ژستونی تیاتر ، بنام گورکی را تمام کرده است . و نقش های خوب فلم های (من در سرحد اجرای وظیفه مینمایم) (يك قدم به پیشوا زکی) (درسواحل خاموش) ( همه قسم بازی است) (تراس) ، همراه عزیز انتان جدا نشوید یازده امید ، لحظه کامیابی و فلم روز عروسی را باید معلوم کرد

خیلی ماهرانه بازی کرده است . و با ارتباط به نقش هایش به سپورت علاقه پیدا کرده مخصوصا رسی ، فوتبال و موتور سیکل سواری و نشان زنی .

او کرکتر های مختلف تیپ های مختلف را با مهارت خاص بازی کرده است .

## والتینا تیتوا ستاره زیبا و موفق

## اتحاد شوروی

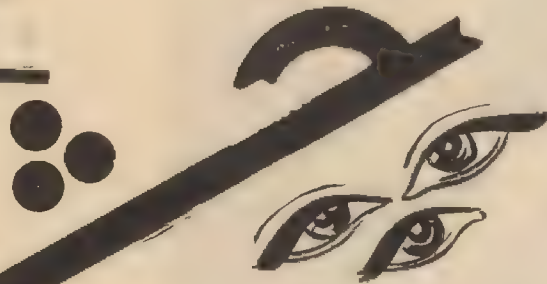
والتینا تیتوا استند یوی تیا تری باقی می ماند) ، (بوران ، طوفان) ، لیننگراد را تمام کرده و در فلم های (دهلیز شرقی) ، (شمیر و سپر) مشهور نقش های عمده داشته است از آن جمله (همه چیز نزد مردم های ما ، در بحر خاموش ، نیلون



# برای شما بداندیدوایم :

## هر هفته یک داستان بداندیدو :

### از ادبیات جهان



تهیه و تنظیم از: ر. طنین

«آهن، محمده» در شهر «مانچری» که در سی کیلو متری کلکته مو فیت دارد بدنیـ

آمد \*

وی در وزارت مغایرات هندوستان به سمت مامور ایفای وظیفه می کند.

نمایشنامه و داستان کوتاه نویسی مهمترین بخشی نویسندهی او را تشکیل میدهد \*

تا کنون چند داستان وی برنده جوایز ادبی شده و در این شهر داستان «چشم ها» هم که در این جایز نظر تان می گذرد و با آرازمیان ترجمه های هوشنگ مستوفی برای شما پرنزیده ایم در سال ۱۹۵۰ برنده جایزه اول ادبی بین المللی روزنامه نیویورک هراالد تریبون گردید \*

همه کسانی که چشم دارند و می بینند بمن می خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرده درد میشوند در باره من داستانهای خنده آوری نقل می کنند \*

اما من خوب میدانم که آنها چه می گویند

و چه چیز و دارشان می کند که ابلهانه بمن بخندند \*

یکی از دلایل خندیدن آنها به من ایسن است که من هم روز گاری معشوقهیی داشته ام! و بالاتر از آن اینکه با او ازدواج کرده بودم. چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این حد مضحك تلقی کرده اند و مرتب به آن می خندند و هنوز هم می خندند \*

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرگرم کننده و درعین حال شگفت و بداندید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیز باید مرا ببینید ، بسیار خوب هیچ ما نمی نماند، من

خودم حاضرم در برابر شما با یستم تا مرا خوب تماشا کنید راستی چه چیز خاصی درمن وجود دارد که تا این اندازه باعث تمایز من از دیگران شده است ؟

من مرد کوتاه قدی هستم به سیاهی زغال و دارای اندامی نامتناسب و بیقواره، سر بزرگ من تاجی است بر فرق عدم تناسل و شستی و هشتناکم ، در صورت من دو چشم گرد وجود دارد که در درون دو طره بزرگ و عمیق قرار گرفته ، بایک بیشی عقابی و یک دهان گشاد بهیوی و یک پیشانی خیلی کوتاه در میان دو گوش که بیش از اندازه طبیعی بزرگ است درعین حال روی پوست صورتم سوراخهای بیشمار است که نشان میدهد بیماری آبله در دوازده سالگی چطور بیرحمانه مرا مورد حمله قرار داده است ، ضمناً بد نیست بدانید که اختان از بالای یک محل بلند پای راست

مراهم شل کرده است ، بلی من را سستی کوهی از زشتی و بد قوارکی و عدم تناسل بمن می گویند که هر کس در اولین برخورد تصور می کند با میمون روی و برو شده است و وقتی می فهمند این میمونی که در برابر خود می بینند انسانی مانند خودشان است از خنده به حالت ضعف می افتد \*

یکبار موقعی که از یک جاده می گذشتم شنیدم که مردی به رفیق خود می گفت : «هر وقت این مرد را می بینم بیاد گوز پشت تتردام میافتم » \*

ولی چون من کوب نیستم همیشه به این حرفهای مردم به شدت اعتراض کرده ام با این همه به هیچ وجه بمن مربوط نیست که دیگران درباره من چگونه قضاوت می کنند، تنها چیزی که میدانم این است که خنده ها و ریشخند های آنها در سبای بزرگی در باره خودم بمن داده است \*

هر وقت زنبای زیبا و خوش اندام را با

لباس های رنگارنگ مجلل و حالت پراز غرور و تکبر در کوچه ها و بازارهای بینم که از کنایم می گذرند به اندیشه فرو میروم و مثل یک نگاهکار مجرم از آنها میگریزم تا خودم رادر گوشه یی پنهان کنم چون آنها به محض دیدن من چنان رویشان رابا نفرت و انزجار بر می گردانند که گویی برهنه جفت نسومی رادر برابر خود دیده است « ؟ » آنها هرگز نمی خواهند قبول کنند که من هم مانند خودشان انسانم و باید مثل یک انسان بمن احترام گذاوند در همین لحظات است که من به تراژیدی دردناک

و غم انگیز زندگی و عستی خود پی میبرم. خداوند بمن هم مثل هر يك از شما حس تشخیص زیبایی داده و منم مثل شما از دیدن زیبایی لذت میبرم. ولی گویا شما اشتن آن حس را برای من چنانیت غیر قابل بخششی تلقی می کنید . سخن را کوتاه کنم، تا آنجا که من فهمیده ام این دنیا یی که مادر آن زندگی می کنیم صریحا اعلام می کند که انسا نهایی نظیر



من هر ترحق حیات ندارند، و من این حقیقت را بخوبی دریافته ام. پدرم قبل از آنکه من دست راست و چپم را بشناسم یا علم بکار افتاده باشد از دنیا رفت و بعد از او تنها مادر بپریم بود که وقتی از خانه بیرون میرفتم انتظام را می کشید، قانون توارث تاجه اندازه میتوانست در وجود من موثر باشد، چه کسی مسؤول نقص خلقت هراس انگیز من بود؟ پدرم؟ مادرم؟ آه نه، نمیتوانم هیچ کدامشانرا نفرین کنم، چرا باید آنها را مقصر بدانم؟ واقعیت اینست که من باید بدنی میامدم ولی شاید هیچیک از آندو میل وانتظار نداشتند که من باین وضع وشکل دنیا بیایم، ماسمی میکردیم که شجره خانواده خود را حفظ کنیم، من که در برابر مسرک ایستادی گورم و نردم و مادرم که هرگز سقوط اخلاقی نکرد، آیا درخت این خانواده نباید شاخه های تازه میداد و زنده می ماند؟

حس تشکیل خانواده در انسان که یک موجود اجتماعی است غریزی و طبیعی می باشد و این حس بتدریج در درون مادر پاکدل وساده لوح من هم بوجود آمد و علایم آن نمایان گردید تاجاییکه یکروز بمن گفت: -پسرم آیا تو نباید زن بگیری و عروس زیبایی به خانه بیاوری؟

این سوال مادرم به هیچ وجه برای من تمجید آور نبود و به این علت در حالیکه قلب لبریز از اندوهم را باز حمت زیاد خفه می کردم، جواب دادم: -آه مادر، چرا، البته اگر بتوانم از خدا میخواهم.

از آنروز او شروع به مشورت با زنان سر-سفید محله کرد و این مشورت چند روزی ادامه یافت، هر روز که او با چشمهای مملو از درد و نگاه غمزه به خانه بازمی گشت زچرو شکنجه من بیشتر میشد و رفته رفته این حالت مادرم برای من مساله تازه یی بوجود آورده بود و هر بار که او را میدیدم می گفتم:

-مادر چرا اینقدر غمگینی؟ بمن بگو چه دردی داری؟

و او هر بار در جواب می گفت:

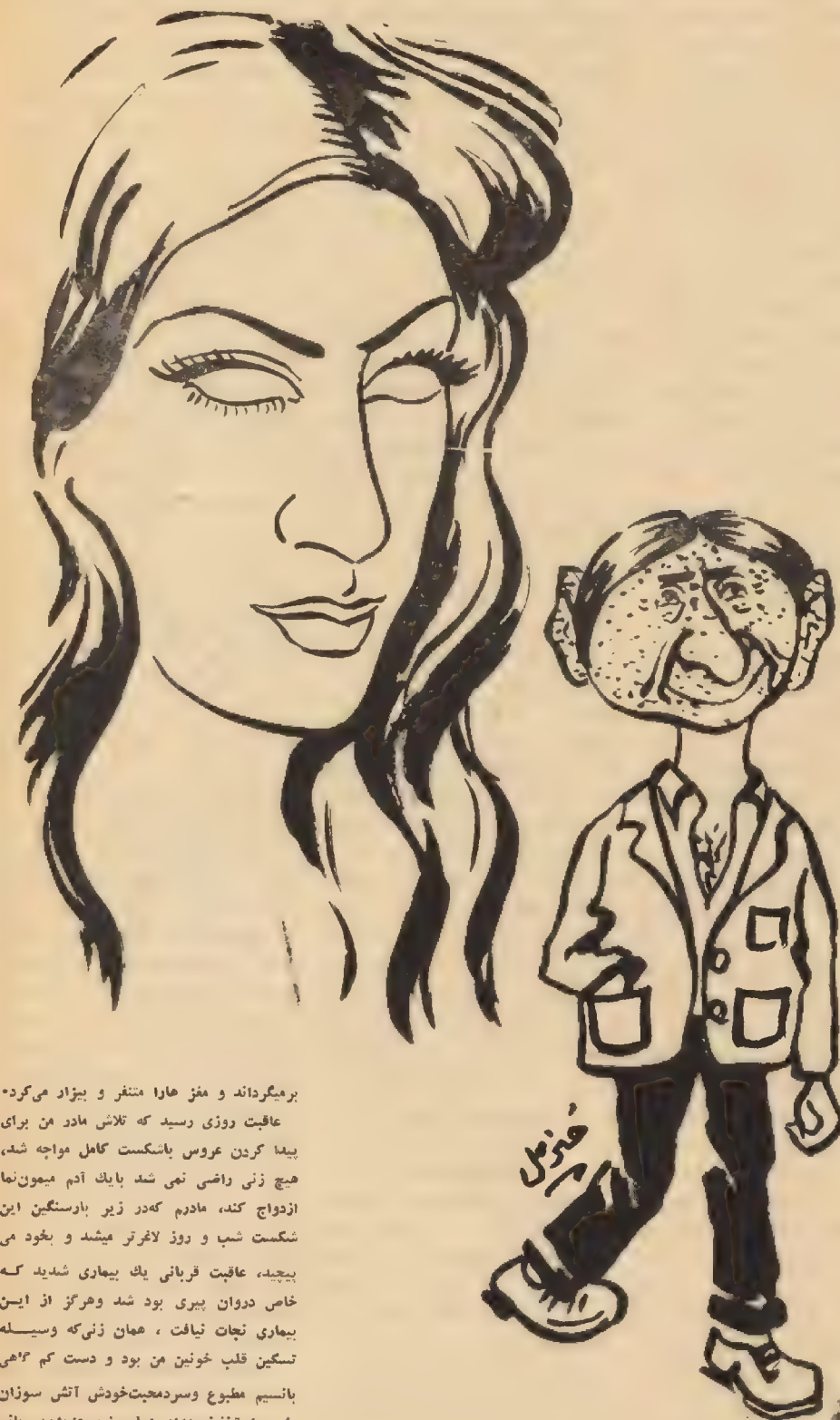
-هیچ چیز بسرم، هیچ چیز نیست.

اما در زیر این جمله «هیچ چیز نیست» قلب خونین و لبریز از نوبیدی و بیچارگی مادری می تپید.

دو هفته گذشت، مادرم از رفتن به خانه همسایه هاو مشورت با آنان دست برداشته بود ولی آنهایی هم که پیش از آن بمن نمی خندیدند از آن پس شروع به خندیدن کردند یکروز در چاده مرد موخاکستری چهل پنجاه ساله یی باترحم تمسخر آمیزی بسر فیض گفت:

«شل بیچاره! مادرش چقدر تلاش کرد تا زنی برایش پیدا کند! خداوند راستی برای چه چنین آدمیه یی را خلق می کنی؟

رفته رفته من در خلاف فکر آرایش و زیبایی خودم افتادم، سعی میکردم حتی القند و لباس های تمیز و شیک بپوشم اما این تلاشو گوشش من هم فقط صدای خنده و تمسخر مردم را بلندتر



برمیگرداند و مغز هارا متغیر و بیژار می کرد. عاقبت روزی رسید که تلاش مادر من برای پیدا کردن عروس بانگست کامل مواجه شد، هیچ زنی راضی نمی شد باین آدم میمون نما ازدواج کند، مادرم که در زیر بار سنگین این شکست شب و روز لاغرتر میشد و بخود می پیچید، عاقبت قربانی يك بیماری شدید که خاص دوان پیری بود شد و هرگز از این بیماری نجات نیافت، همان زنی که وسیله تسکین قلب خونین من بود و دست کم ماهی بانسیم مطبوع و سردمحبیت خودش آتش سوزان دل مرا تخفیف میداد همان زن عزیز و مهربانی که باتار های عشق آسمانی و بی تمنای خود مرا در این دنیای خالی از عشق و حرارت زنده نگاه داشت ووق بزیند



نگه میداشت ، همان مادر مقدسی که زندگی حقیقی و همه چیز من محسوب میشد و همان موجود پاکدل و لداکار که در زستی و حشمتناک من نوعی زیبایی با بل ستایش منسا هده می کرد ، عاقبت مرد و مرا در این دنیا تنها گذاشت ، نه ، من به خاطر او گریه نکردم و نخواهم کرد ، چون میدانم که وجود نجف و رنجیده‌اش قدرت تحمل درد و رنج بیشتری را نداشت .

ماجرای عشق من بعد از مرگ او اتفاق افتاد : یکروز صدای ترقیق عصای سنگینی روی پله های منزل شنیدم و همراه با این صدا ناله دختری بلند شد که با صدای یکنواختی می گفت : «آهان کورم ، چشم ندارم ، در راه خدا بمن کمک کنید»

اول به صورتش و بعد به چشماش نگاه کردم ، منظره ، رفت آوری بود ، در حالیکه خودم را فراموش کرده بودم در دل گفتم : «دختر بیچاره ! باین جوانی کور است ! زندگی طاقت فرسای که در روز هاوشب های خسته کننده آن فقط شنیدن و لمس کردن امکان پذیر است ...»

دختر جذاب و فشنکی بود ، اندامش بعد تصحین آمیزی متناسب ، خوش تراش و کشیده بود و زیبایی و تناسب خوش اندامترین زنان جوان را داشت و از همان لحظه اول قلبم در گرو عشقش رفت و با احترام و ادب بسیار گفتم :

« بفر مایید بنشینید تا خستگی نا رفع گردد »

مدتی با عصایش پی در پی اتاق گشت ، عاقبت از جایم بر خاستم و دستش را گرفتم و بداخل اتاق آوردم ، این نخستین باری بود که زن جوانی را لمس می کردم قلبم لبریز از هیجان و آرزو های خفه شده پی بود ، دوباره با دقت به صورتش نگاه کردم ، علی الرغم چشمای نابینا نگاه مرده اش ، جوانی و طراوت مثل بهار در صورت زیبا و ظریفش میدرخشید ، سینه های برجسته و بلند و خوش نمایش زیاد از من دور نبود قبل از آنکه فکری در باره او بپرسم بیاید شروع بلرزیدن کردم ، مثل اینکه هوای سردی در اطرافم جریان پیدا کرده باشد لبهایم خشک شده بود ، تمام بدنم میلرزید و نسیم به شماره افتاده بود - دستش را گرفتم و به طرف يك جوگی بردم و گفتم : «بفر مایید همین جا بنشینید »

آیا او لرزش دست مرا احساس کرد ؟ کمی از غذایی که بخته بودم بایک «روبی» ۳۰۰ به او دادم ، با لحن ساده بی بمن گفت که ناشی «لیلا» است و با مادرش در يك گلبه گلی که نزدیک کار خانه بزرگ شهر است زندگی می کند . وقتی از جای برخاست که برود از او درخواست کردم که باز هم بدیدم بیاید .

از آن پس لیلا بدین من می آمد و بعد از مدتی چنان به این دیدارها عادت کرد که جزو

تفریحات روزانه او شد ، مادونو رو بروی هم می نشستیم و از همه چیز صحبت می کردیم . پس از آشنایی با لیلا احساس می کردم آتش سوزان قلبم تخفیف و تسکین پیدا کرده و سنگینی تحمل ناپذیر بار زندگی نیم خیلی سبکتر شده است ، رفته رفته لحظات زندگی بر این سیرین و هیجان انگیز شده بود چشمای لیلا ، آه که اگر این چشما بینایی داشتند زیبایی او را به اوج کمال می رسانیدند .

آیا نگاه عمیق و خیره يك زن کافی نیست که یک مرد را دیوانه کند ؟ اما من این نکته را فقط از تجربیات دیگران آموخته بودم و به خوبی میتوانستم بفهم چه معنی میدهد قلب تشنه من هم لبریز از آرزو و اسباب بود ، آه که اگر لیلا چشماش میدید ! در عین حال خوب میدانستم که این آرزو چقدر احمقانه است ، چون اگر او چشم داشت مطمئناً کدایی نمی کرد و اگر هم تن بهمان کار میداد بدون شک از کسی چون من صدقه و خیرات قبول نمی کرد ، نه ، خدا یا ، اگر او چشم داشت هرگز بیناییش اجازه نمیداد که نزدیکم بدفواره و میبوی مثل من بیاید و هر روز مرا با صحبت های شیرینش سر گرم کند ، اما من ندانستم این آرزو را می کردم ، برای آنکه منم احساساتم ملهمی مردم بود ، راستی آیا این برای من کتاهی محسوب می شد ؟

به تدریج مردم منوجه ملاقات های ما شدند با آنکه هیچکس بما حسادت نمی کرد و رشک نمیداد باز من خوب میدانستم که در نظر آنها آدم بسیار بد شکلی هستم که هدف بسیار خوبی برای مسخره کردن ها و سوخی هایشان بشمار می آیم ، حالا دیگر ماجرای عشق من بیک دختر کور بهانه تازه بی بلست آنها داده بود تا بیشتر و بیرحمانه تر بمن بختند هم بستگی یک دختر کور بایک مرد زشت و ناقص الخلقه موضوع خوبی برای صحبت های آنها محسوب می گردید و خیلی خوب سر گرم و مشغولشان می کرد ، راستی خیلی مسخره است ، اینطور نیست ؟

یکروز به لیلا گفتم : «لیلا بگو بمن تو درباره من چه فکر می کنی ؟»

لبخند شیرین و آمیخته با شرم او قلب مرا از خوشحالی لبریز کرد و تکان داد باز هم اصرار کردم و گفتم :

«لیلا ، بگو ، بگو در باره من چه فکر می کنی ؟» او با ملایمت جواب داد : «من کی گفتم که شما مرد بدی هستید ؟ این کلمات را با نها یت صمیمیت ادا کرد ، غرور خاصی در خود احساس کردم و مثل اینکه نشنیده ام چه گفته است با هیجان و التهاب زیادی دنباله سختم را گرفتم و پرسیدم :

«لیلا ، آیا مرا دوست داری ؟» با شرم و حجب بسیار سرش را به زیر انداخت و ساکت ماند ، احساس کردم که تمام زیبایی زندگی در آن صحنه نقش بسته است ، چند لحظه بعد لیلا مرا ترک کرد .

لیلا ! عاقبت منم بامی پیدا کرده بودم که در این دنیا پنهان و پر از تنهایی و بدبختی دوست بدارم ، کسی را دانستم که با منهای استیاق و مسرت انتظارش را بکشم همان زندگی سراسر اندوه و تنهایی برایم سیرین و مسرت انگیز و دوست داشتنی شده بود . آیا این از خوشبختی من نبود ؟

مردمی که بمن می خندند دشمنان من هستند ، نباید آنها حرف هایی به لیلا میزدند که از زشتی و نقص خلقت من آگاه میشد ، آیا راستی این کار را کرده بودند ؟ کی میدادند ولی در حالیکه او شب را از روز تشخیص نمیداد چطور میتوانست بدانند زیبا بی دل انگیز با زنتی نفرت آور چه فرقی دارد ؟

لیلا به من گفته بود که کور مادر زاد است البته من هرگز آنقدر خود خواه نبودم که بگویم کور مادر زاد بودن او شانس بزرگی برای من بوده است ، اما آیا این برای خود او بدبختی بزرگی محسوب نمی گردید ؟ روز بعد دو باره آمد و وقتی وارد شد من در فکر ازدواج خود مان بودم و نقشه می کشیدم که این کار را چگونه انجام دهم ، با خود می گفتم :

«آیا نباید يك روحانی به نمایندگی از مذهب به عنوان شاهد در مراسم عقد يك زن و يك مرد حاضر باشد ؟ اما من اطمینان دارم که هیچ روحانی در عقد ما حاضر نخواهد شد ، چون این روحانیون اغلب دارای هدفها و مقاصد دنیایی هستند و فقط نام این هدفها را مقاصد روحانی گذاشته اند و به دلیل اینکه من و لیلا مذهب مان باهم متفاوت بود امکان نداشت آنها با ما کمکی بکنند ، از طرفی هم هر قدر این حقیقت را با صدای بلند تری اعلام کنند که در این دنیا تعداد زنان خیلی بیش از مردان است باز هم باید اعتراف کنم که هیچ زنی بجز لیلا حاضر بازواج با من نخواهد شد ، پس تنها همین نکته ممکن است که آن مردان روحانی را وادار به موافقت با ازدواج ما بنمایند .»

مذهب من اسلام است ولی من براستی يك مسلمان بنام معنی و واقعی هستم ؟ امروز بعد از آنکه لیلا روی چوکی نشست بدون هیچ مقدمه ای شروع به صحبت کردم و گفتم :

« لیلا ، میل داری با من ازدواج کنی ؟» بخوبی احساس کردم که او از شنیدن این سوال تکان سختی خورد و خود را عقب کشید و این مساله مسلمان بودن من بود که او را وادار به مکث و تفکر کرد و عاقبت با لحن تعجب آمیزی پرسید :

«چه ... چه گفتم ؟»

جواب دادم :

«لیلا عزیز من ، اگر تو فقط همین رادار کنی که من يك انسانم کافیت ، سکی ندارم که خدوند بزرگ ترا برای من فرستاده است و ...»

با چشمای پراز تنها به لبهای لرزان او نگاه می کردم ، در آن لحظه احساس چنانیکاری را داشتم که در انتظار شنیدن رای محکمه است ، بلی این او بود که باید برای زندگی با مرگ من تصمیم می گرفت ، آیا سکوت ممد او معنا مفهوم بزرگی نداشت ؟

باز هم دنباله حرفم را گرفتم و گفتم : «لیلا حرف بزن ، من می خواهم از تو حمایت کنم ، توهم قول بده که مرا خوشبخت خواهی کرد »

عاقبت اوهم به حرف آمد و گفت : «من موافقم و حرفی ندارم ، بار ها شنیده ام که مردم هنگام عبور حرفهای اعات آمیزی در باره تو زده اند و با لحن تحقیر آمیزی گفته اند :

« این معشوقه عمان بو زینه است !» چون به نظر آنها تو خیلی زشتی و با يك بو زینه فرقی نداری »

اما لیلا ، تو چگونه فکر می کنی ؟ دنباله صحبتش را گرفت و گفت :

«من این زیبایی را که آنها در باره آن حرف میزنند ، مطلقاً نمی شناسم و هرگز بو زینه را هم ندیده ام و نمی دانم چه شکل است ! به این ترتیب با آنچه آنها می گویند ذره بی اهمیت نمی هم ، حتی اگر بگویند تو زیبا ترین و خوش اندام ترین مرد دنیا هستی باز هم برایم فرقی نمی کند ، چون من این دنیا را همیشه با قلب دیده ام ، من زشتی و زیبایی را با قلبم می بینم تو يك مرد مسلمانی و من یک دختر هندو ، اگر تو به این تفاوتی که میان ما است اهمیت نمی دهی منم اهمیت نخواهم داد ، باور کن منم هرگز فکر نمی کردم که مردی در دنیا پیدا شود که چنین صمیمانه و با صدق و صفا دوستم بدارد و بمن عشق بورزد ، اما ... با اضطراب و پریشانی کلامش را قطع کردم و گفتم :

«لیلا ، خواهی می کنم این «اما» را از آخر گفته هایت برداری ، نمی خواهم این «اما» را بشنوم ، برای چه این «اما» را بزبان آوردی ؟»

و او جواب داد :

« برای آنکه این «اما» وجود دارد و خیلی هم «اما» ی بزرگی است و مربوط به حرفه گدایی و زندگی خصوصی خود من است و نا چارم آنرا بتو بگویم ، حقیقت اینست که من زن دست نخورده و نا آلوده ای نیستم ، با آنکه من کور بودم همیشه آرزو داشتم که عاشق مردی شوم و او را با تمام وجودم دوست بدارم ، اما این کاسه گدایی من که همیشه حتی پس از یکروز کامل



کدایی کردن خالی بود به سبک خالی من و مادرم می خندید ، باین سبب مجبور بودم خودم را تسلیم آن مردانی بکنم که گرسنه شهوت بودند و در سیاهی شب های تاریک و وحشتناک بمن نزدیکی می شدند تا بولی کف دستم بگذارند، پس تو نباید ازاین وضعی که بمن تحمیل شده است رنجیده خاطر و آزرده شوی، تو خوب میدانی که هیچ مردی در دنیا محض رضای خدا و فقط بخاطر انسانیت چیزی در گاسه گدایی یک دختر جوان نمی اندازد، اولین باری هم که تو نسبت بمن ابراز علاقه کردی باخود فکر کردم که به همین دلیل است اما امروز به هیچ مردی جز تو بنام یک انسان احترام نمی گذارم و هیچ کس را به غیر از تو دوست ندارم و از تو تقاضای عفو و بخشش دارم.

از شنیدن این حرفها گنج و بی حس شده بودم، چند دقیقه سکوت میان ما برقرار شد، آنوقت من گفتم :

لیلا ، آنچه گفتی داستان مکرری ازخود خواهی پست و کثیف است نه است و تازگی ندارد مطمئن باش که من هرگز در باره آن فکر نخواهم کرد .

ولی اوهم چنان ساکت ماند و دیگر حرفی نزد.

بعد از چند روز ازدواج ما عملی شد و این پیش آمد در میان تمام مردم دهکده شور و هیجان شدیدی بوجود آورد، در مراسم این ازدواج هیچ روحانی به عنوان شاهد حاضر نشد و ما به اظهار نظر های دیگران هیچ اهمیتی ندادیم ، او و من ، یعنی لیلا و عبدالله دوبار و بروی هم ایستادیم و ذایق تمهادهای درسکوت مطلق فرو رفتیم ، او با قلبش مرا تعاشا می کرد و من با چشمهایم باو خیره شده بودم در لحظات شیرین همان سکوت ممتد بود که ما پیمان زنا شوئی خود را بستیم و شریک زندگانی یکدیگر شدیم.

اما پس از آن صدای خنده و استهزاء مردمی که مارا احاطه کرده بودند بلند تر شد و به اوج خود رسید ، هنگامیکه لیلا و مادرش برای زندگی همیشگی نزد من آمدند غریبانه و استهزاء مردم خیابان را به گریه در آورده بود، مدعیان نگهبانی اخلاق و قوانین اجتماعی بشدت خشمگین شدند و با استفهام و غضب بمامیگر میستند ، مردم نمی توانستند بفهمند که در اعماق این ماجرا ی عاشقانه و ازدواج دو قلب خونین در حال سوختن و شعله کشیدن است اما من با تمام وجودم می گویشم که لیلا را آرام کن و وسایل خوشحالی او را فراهم سازم و بی در پی با و می گفتم :

لیلا - لیلا اهمیت نده ، بگذار مردم بها بخندند، من آنها را دیوانگان شقی و بی عاطفه و بیرحمی بیش نمی دانم .

زندگی مادر کنار یکدیگر آغاز شد، نمی خواهم بگویم که ما زن و شوهر خوشوقتی

بودیم ، نه بلکه این الزام جنون آمیز انسانیت ما بود و زندگی هم برای ما جز این معنایی نداشت ، اخلاق اجتماعی و رسوم مذهبی حصار وحشتناکی از کینه جوئی و انقام بدور ما کشیده بود .

هیچ کس کوچکترین یاری و همکاری با ما نکرد ولی باین همه ما می خواستیم که زندگی کنیم و خوشبخت باشیم و باین سبب خوشحال از روبروشدن باتمام مشکلات و دشواریهای خود بودیم .

مدتی بعد ماجرای اصلی اتفاق افتاد ، یکروز لیلا بمن خبر داد که بزودی مادر خواهد شد، ناقص الخلقه بودن من و نابینا بودن لیلا هیچ یک نتوانسته بود مانع این خوش بختی طبیعی ما شود، از آن پس ما استهزاء و ریشخند و یا وه گویی های همه مردم را تحقیر می کردیم زیرا آن خوش بختی که انتظارش را نداشتیم نصیب مان شده بود، خدا را هزاربار شکر ! به عظمت و بزرگی او اعتراف کردم، راستی هزار بار شکر که او لیلا را نابینا خلق کرد !

ولی لیلا دو ماه قبل از دنیا به آمدن بچه بیمار شد و به بستر افتاد بیدارنگ برایش دکتور آوردیم، او را با منتهای دقت معاینه کرد، التماس کردم پیر قیمتی است او را نجات دهد و دکتور گفت :

چیز مهمی نیست ، خیلی زود معالجه اش می کنم .

و پس از چند لحظه مکث پرسید :

آیا لیلا کور مادر زاد است ؟

بله دکتور ، کور مادر زاد است .

چشمهای لیلا را دو مرتبه معاینه کرد و همان قیافه عبوس و متفکر گفت :

می توانم با یک عمل جراحی چشمهایش را بینا کنم ، اما حالا این عمل غیر ممکن است بهماز وضع حمل و سلامتی کامل برای معالجه چشمهایش او را نزد من بیاورید .

کلمات داکتر قلب مرا تکان داد، جوانی و زندگانی را زیر و رو کرد، اومی گفت می تواند چشمهای لیلا را بینا کند ! از خود میسر سیسم : وقتی او بینا شود آیا از دیدن من متعجب نخواهد شد ؟ آیا باز هم مرا که امروز به عنوان تنها انسانی که قلب و عاطفه دارد میپرستد دوست خواهد داشت ؟ از آن لحظه بی که چشمها نشیمن شود آیا باز هم مثل امروز من عشق خواهد ورزید و احترام خواهد گذاشت ؟ خدا ! به داکتر چه بگویم ؟ ناگهان دهانم را باز کردم که فریاد بزنم :

نه داکتر ! چشمهای لیلا من به بینایی احتیاجی ندارد ! اما تنها حرفی که زدم این بود که گفتم :

لیلا ، داکتر می گوید چشمهای تو معالجه خواهد شد !

بی اراده این جمله را تکرار می کردم، چطور میتوانستم برایش شرح بدهم که بینا شدن

چشمان او ممکن است ریشه زندگی مرا برای همیشه قطع کند ، چطور ممکن است که انسانی بخواهد کسور بماند و روستایی و بینایی چشمانش باز نگردد؟

آیا این بزرگترین خوش بختی برای یک نفر نیست که بتواند از تاریکی مطلق نابینایی رهایی یابد ؟

لیلا که بغویی احساسات و قلب مرا درک می کرد مطلقا متوجه وحشت من از این خبر نبود و بی دردی می گفت :

سایر بتوانم بینایی ام ر بدست آورم چقدر خوش بخت خواهم بود ! آیا خوشحال نیستی؟

فکر کن چه سعادت است که من بتوانم صورت عزیز و محبوب ترا ببینم ، اطمینان دارم که در این صورت عشق تو بمن بیشتر و سوزناکتر خواهد شد .

باوجود بیماری و ضعف شدید ناگهان صورتش رادرخشندگی و طراوت بیما ندی فرا گرفت و رضایت کامل قلب و روحش در حالت چهره زیبایی منعکس شد، آیه همه اینها به خاطر آن نبود که زندگی تازه ای در برابرش هویدا شده بود ؟

دکتور نسخه یی نوشت و ضمنا برایم شرح داد که دواها را چگونه باو بدهم و بعد گفت : بهماز وضع حمل و بهبود کامل لیلا نزد من بیا تا در باره عمل جراحی چشمانش اطلاعات بیشتری بتو بدهم .

لیلا آرام و ساکت بود اما تو فان سببناکی در درون من بر پا شده بود، مغزم از هجوم افکار وحشتناک آتشی گرفته بود و می سوخت با تنهایی اتاق رفته و روی چوکی خودم نشستم باخود فکر می کردم : «تندار این کلبه کوچک بود که من آرامش خاطر و خوش بختی داشتم، حتی این آرامش و خوش بختی را هم میخوانند از من بگیرند !

همین دنیای کوچک مرا هم می خواهند ویران کنند، آه ، نه ، داکتر ! هرگز ، هرگز اجازه نخواهم داد، توقع نداری ، چشمهای لیلا مرا بینا کنی ، تو با دشمنان بیرحم من همدست شده بی تامل را بکشی ، اما اول من تراخواهم کشت، برای چه زندگی مارا به آتش کشیدی؟ اما نه، تو مقصر نیستی ، تو وظیفه داری که با بیماری ها بجنگی ، کوری هم یکی از بدترین بیماریها ست و تو نمی توانی نسبت به آن بی تفاوت باشی ، تو فقط دروا خدمت به انسانیت می خواهی بزن من بینایی بدهی و خبر از قلب من، از زندگی من و کوچکی دنیای خوش بختی من نداری ، ممکن است چشمهای او بینا شود، ممکن است خداوند این نعمت بزرگ را که هر انسانی باید داشته باشد به او اعطاء کند، اما تو نمی دانی که از آن پس من باید خاک شوم، باید نابود شوم ، قبل از آنکه بتواند بفهمد که آدم بویژه نما چیست باید بمیرم ! و بهماز آن برای همیشه به عنوان یک عاشق صادق و

بزرگ فقط در خاطره او زنده باشم، راستی آیا ماجرای عشق سوزان او و زیبایی هایی که به قلب و اندیشه اش در وجود من می بیند برای همیشه پایان رسیده است ؟

احساس کردم که قلب خونینم به تلخی می گرید !

عاقبت لیلا پسری بدنیا آورد، جامعه از تولد یک طفل نا مشروع بشتم و هیجان آمده بود، ولی این کودکی که از یک پدر زست و ناقص الخلقه و یک مادر نابینا بدنیا آمده بود چه تصویری داشت ؟ او بگناه تر از یک فرشته بود، چشمهای خود را از من نگاه این چشمها را از لیلا به اوت برده بود.

در اولین روزی که لیلا سلامتی خود را به دست آورد همان موضوعی را که خود خواهی شدید باعث شده بود آنرا بدست فرا موشی بسپارم به من یاد آوری کرد و گفت :

حالا بینایی برویم داکتر را ببینم ؟

اما او نمیدانست که این سوال او چه توفانی در قلب من ایجاد کرد و مرا بچه حالی انداخت لحظه یی مکث کردم و آنوقت برای اولین بار به دروغ متوسل شدم و با دو رویی رویا گفتم ؟

بله ، راستی من فراموش کرده بودم ! همین امروز میروم و او را پیدا می کنم ولی خودم هم میدانستم که دروغ می گویم، حالت غریقی را داشتم که در وسط اقیانوس بمیان امواج سهمگین افتاده باشد ، همان لحظه از خانه بیرون رفتم و پس از چند ساعت مراجعت کردم و گفتم :

داکتر ببچاره مرده است !

این تنها حرفی بود که توانستم بگویم، حتی میترسیدم همین را هم نتوانم بگویم چون قدرت نداشتم آن قاتر و اندوهی را که لازم بود در

مقام شوهری لیلا از مرگ داکتری که قول داده بود نابینایی او را معالجه کند داشته باشم نشان بدهم ، مجبور بودم رازی را که زائیده خود خواهی و بیرحمی خودم بود در قلب خونین و درد منم پنهان نگه دارم ، سنگینی بار این مسؤولیت بعضی بود که نمی توانستم آنرا تحمل کنم و عاقبت هم همین تلاش و تقلا بی که برای دوام سعادت خودم کردم باعث شد که خوشبختی و آرامش زندگانیم برای همیشه متلاشی و نابود شود .

آنروز های وحشتناک و مملو از پریشانی و اضطراب ادامه داشت .

یکروز وقتی به منزل برگشتم با منظره دلخراشی روبرو شدم، آنروز مادر لیلا فراموش کرده بود لگن هسی بزرگی را که وسط اتاق بود بردارد و به آشپز خانه ببرد ، در همین موقع لیلا که صدای گریه ناگهانی بجهرا شنیده بود بی آنکه عصای خود را بر دارد دیوانه وار بقیه در صفحه ۴۶





## زنان و فردای

### جوامع بشری

زنان از آوان زندگی اجتماعی در ساختمان جامعه بشری رول و اهمیتی داشته که زمانه های طی شده مملو از کار نامه ها و فداکاری های ایشان بوده و آنچه از همه مهتر جلوه دارد، رنج و عذاب عظیمی است که زنان برابر طول تاریخ در آن سوخته اند و دردها جانگازی را متحمل شده اند.

اگر صرفا جامعه اولیه اجتماعی را از دوران های بعدی اجتماعی بیرون نمانیم در سلسله زمان طولانی حیات انسانی که تضاد های آشتی ناپذیر صنف های مختلفه در آن ها حاکم بوده زنان سخت رنج کشیده اند و در عالم حرمان و تنگ دستی مورد احقاف و ستیزه جویی ها قرار گرفته ولی وظایف و رسالت های خویش را با آن هم تاحد امکان انجام داده اند.

مسیر این دوران های اجتماعی در همه کشور ها یکسان نبوده و به اشکال مختلفه اسوات و بردگی را بر زنان همراه داشته است.

زنان که در طلیعه تاریخ جوامع انسان دوران ما در سالاری رابسا امانت داری گذاشته و عالیت رین بر خورد را سپرد اوراق تاریخ نموده اند، در دوره های بعدی در همه بخش های زندگی مبرو نشان خویش را گذاشته و مبارزه پیگیری را به منظور آزادی از دست رفته ای شان براه انداختند و در پهنای زمان به مجادلات و تلاش های دست یافتند که سلسله و رشته منظم این بکاها تاریخ روشن کار و فعالیت آن ها را در راه آزادی می سازد.

مبارزه زنان در دو جنبه هم در منزل و هم در اجتماع، جریان داشته و از هر دو

نتایج را بدست آورده اند که مطالعه این کار و تلاش پیگیر افتخار آور و عبرت آموز است.

زنان پیوسته در چهار دیواری خانه به تربیه فرزندان پرداختند و چنان مردان بزرگ و رواد مردان به اجتماع تحویل نمودند که نام های شان در تاریخ درخشش خاصی دارد. این مردان که اساس زندگی را در جامعه بدست داشتند، کار های را در پیش گرفتند و اقداماتی را می نمودند که هسته آهسته زنان از چهار دیوار ری منزل کمی با فراق گذشتند که پی آمد تمام روشن بینی مردان واقع بین پیوند به مبارزه زنان در حیات زنان و اجتماع تئور و روشنی را بهمان آورد و تأثیرات اجتماعی را باعث شد. با وسوسایل تو لید در جامعه و پیشرفت در ساحت مختلفه حیات، منطق اهمیت زنان نیز دوباره در اجتماع راه یافت و بالاخره به نیروی مادی اجتماعی مبدل گردید و بر محیط پیرامون رنگ دیگری زد.

بدین معنی که در صف زنان، مردان نیز راه یافتند و روز بروز عقیده هیچ شمر دن زن زایل شده و بر عکس با اهمیتش دوچندان در اجتماع را هشی را باز کرد بر محیط اجتماعی رو حیه دیگری هویدا گردید.

علما، دانشمندان و صاحبان مطالعه در یافتند که زن نیمه ای از پیگیری اجتماع بوده و بازوی توانای جامعه بشری و بالاخره زنان یکطرف سکه واقعیت اجتماع نیست که طرف دیگرش را مردان می سازند. و بناء اگر یکطرف سکه جلایش خاص و درخشنده می

داشته باشد و طرف دیگرش کم رنگ جلوه کند خود بر لنگش اجتماع حکم می کند و روی همین اساس در جوامعی که به زنان اهمیت داده نشده بر علاوه پرابلم های اجتماعی پرابلم نفس اجتماعی نیز موجود می باشد. این دول و آگاهی به مرور زمان کار خود را نموده و در سکتور های مختلفه حیات رخنه یافته، روشن بینی و ترقی پستی را باعث شدند.

البته این مسیر سال های متناهی وادار برگرفته و از گذشته های دور تاکنون نیز به اشکال مختلفی ادامه دارد.

همچنان بعضی ها معتقدند که لغزش های بزرگ اجتماعی در زمانه های طی شده و پهلوی علت الملل دیگر، دور بودن و ناچیز شدن زنان نیز از جمله علت ها است و جنگ های خانمان سوز، تجلوزات و خونریزی های قرون گذشته دور از احساسات زنان و دور روی عواطف ایشان ساحه عمل پیدا نموده و تمام دلخراشی های تاریخ فقط و فقط از مناسباتی سرچشمه گرفته که زنان در آن جانناچیز شمرده می شدند.

بهر حال، آنچه زنان در یافتند عبارت از پیروزی است که امروز در سراسر جهان

آوازشان هر روز هر چه بیشتر رسا تر شده و بانگ پیروزی شان دیر تر نوشت بشریت نقش مثبتی را بازی می کند.

در هیچ گوشه ای از جهان نیست که امروز صدای نیرو مند زنان بالا نشده باشد مبارزه زن در گذشته خود بیان گر نیروی انسانی و غیر قابل انکار زنان است که در آینده براهمیشی بیشتر از پیش افزوده می گردد و بالاخره در سراسر جهان بحیث عضو مساوی الحقوق در زندگی سهم خویش را ادا می کند.

امروز به اشکال مختلفه و به شیوه های گوناگون در همه قاره ها صدای زنان بالا شده و پیروزی های را نیز بدست آوردند که لمره کار و تلاش زنان ادوار گذشته و مناسبات جدید اجتماعیست که در نقش جوامع پیش رفته صنعتی در قرن هژده میلادی بوجود آمده است.

البته از قرن هژده به این طرف این مبارزات منظم شده و در ممالک مترقی به پیروزی های هم رسیده که باید در همه جهان حقوق شان اعتراف شود.

با آنچه گفته آمدیم، مطلب مهمتری مطرح می شود و آن اینکه فردای جوامع بشری نقش زنان در آنست.

و جواب این سوال که آینده زنان و جامعه بشری چگونه خواهد بود؟

بحث روی این اندیشه فقط زمان منطقی و درست است که اولاً گذشته زنان از خاطر دور نشود و در هر عمل اجتماعی در نظر باشد و همچنین ارتباط این گذشته، مسیر آن و فردای آن باید روشن گردد.

بناء باید در همه جوامع بشری این حکم عام گردد که زنان بحیث عضو مساوی الحقوق اجتماعی در طول تاریخ از مناسبات غیر عادلانه اجتماع رنج برده و ماتم های زیادی را با صبر و حوصله گذشتانده ولی از جل گرفته اند.

دیگر اینکه مبارزه زنان باید پیوند بسا پروگرام های اجتماعی و به ارتباط مردان و بیون تصب (مرد علیه زن و یازن علیه مرد) به پیش برده نشود، زیرا در مناسبات کنونی و خواسته های عصر باید لنگش اجتماع از میان برداشته شود و اهمیت مساوی اجتماعی زنان نه تنها در روی کاغذ بلکه عملا اعتراف گردد.

وقتی در یک مقطع خاص زمانی چنین مفکوره عام گردید و زنان و مردان عملاً به چشم مساوات به هم نگاه کردند آن وقت پلان های دیگری مطرح می شود که فقط مردمان همان عصر می توانند بره آن به صورت درست فکر نمایند.

اما آنچه از واقعیت های عصر بر می آید اینست که وقتی چنین شرایطی بر زندگی حاکم گردد و مناسباتی هم که ایجاد می گردد حتماً راز تفاضات آشتی ناپذیر اجتماعی



خواهد بود در آن زمان اکثر مفاخره های خرافی و مسایل اضافی از هر نگاه به موزیم تاریخ سپرده خواهد شد و زنان در نقش خویش موفق و کامیاب در ساختمان جامعه بشود و سوق بیشتری حقه خواهند گرفت .

در این مسیر زنان و مردان مترقی پیشقدم شده فردا های رنگین و انسانی به بلر می آوند و ملایک اکاهیم که زنان و مردان امروز بسوی فردا های فارغ از مناسبات متناقض به پیش میروند . و آینده را بهتر از امروز می سازند .

در نتیجه گیری ، آنچه مهم جلوه می کند ، اینست که به ارتباط صحت پراننده فوق باید مطالعه منسجم صورت گیرد تا در پرتو واقعیت های اجتماعی و درک درست زندگانی خانواده هابری فردای حیات اجتماعی خویش را عیار سازند و فرزندان شان را خوشبین به آینده تربیت نمایند .

گذشته از همه مطالب وقتی جامعه توانست هر دو بازوی خویش را بکار اندازد ، در اولین لحظه امید واری های آبادانی ، آرامی و سعادت مردم مژده همگانی خود خواهد بود . آنچه تاکنون بشریت بدست دارد و میراث

گرا نیهای را از گذشتگان به ارث برده اند ، به اصطلاح می شود گفت که با یکدست به آن رسیده اند ، زیرا دست و بازوی دیگر اجتماع یعنی زنان در اسارت قرون محکوم شده بودند .

درینجا پهلوی دست توانای زنان ، مغز و اراده عواطف و احساسات ، گذشت و فدا کاری فروتن بودن و خدمتگذاری و دهاو صفت انسانی شان نیز در اجتماعی فردا از خود نقش خواهد داشت و حتما تا تیرش در کمیت و کیفیت پدیده های که ایجاد می گردد به وضاحت ، دیده خواهد شد . و به حق کادر فردای زندگی با زنان جامعه یکجا پیروزی های نصیب بشریت خواهد شد که امروز در طی ادوار گذشته به آن نرسیده ایم . و شگوفانی فردا حتمی دل پذیر و انسانی خواهد بود از آن جایکه زنان همیشه طرفدار جدی صلح بوده اند و در صف اول طرفداران صلح قرار داشته اند ، در فردای جوامع نیز این آرزوی انسانی در روح و روان همه تاثیر همه جانبه داشته و در پرتو صلح جاویدان همه جهان به ترقی و سعادت دست می یابند و از فقر و بد بختی و ده ها و صد عا ناملا یمت زندگانی نشانی هم نخواهد بود .

## ماری کوری «۱۸۶۷ - ۱۹۳۴»



چند روز بعد از اینکه پرو فیسر بیگوریل به همکاری مسلک خود پیری کوری را کشف خویش صحبت کرده بود که فلز اورانیوم دارای خاصیت صدور دایمی تشعشعات مخصوص می باشد ، شنیدن این داستان برای میرمن کوری این هدف را تعیین کرد تا سراسر این تشعشعات معمایی و رموز را کشف کند . به وسیله همین آتش افروخته شده ذوقش و با این عطش که در طول مدت تحصیل کیمیا و فزیک بر خود احساس کرده بود در طریق حل این معضله گام برداشت . این زوج متجنس «پیری و ماری کوری» با وجود همه مشکلات و علم مسا عدت شرایط کار مدت

۱۵ ماه بصورت مشترک به تحقیق و تجسس پرداختند . لازم بود «بشپلنده» ماده معدنی که منبع ایجاد تشعشعی مشابه با تشعشع اورانیوم بصورت موجود چندین تن زیر مطالعه گرفته شود و لازم بود طرف تقیل و بزرگی بدنای آن کشیده شود تا مایعات جوشان در بیپ های بزرگ بجریان در آید . کار فعالیت پر حرارت علمی را این میرمن لطف باروش فنی مخصوص مرتب ساخت .

پنجاه و سه ماه سراسر امیدواری ، سراسر رنج زحمت ، سراسر محرومیت و آنکهی در پایان آنها ، پیروزی و نیل به هدف بود در سال ۱۸۹۸ این زوج دانشمندان کشف متوالی دو عنصر مشعشع جدید پولونیوم و رادیوم را به مردم شناساند ، اولی پولونیوم هدیه وطن ماثوف مادام کوری - پولونک بود و دوم رادیوم «مشعشع» بود که یکصد هزار بار فعال تر و مشعشع تر از اورانیوم می باشد . رادیوم عنصری است که تعداد بیشمار مردم صحت و حیات خود را باید مدیون آن بدانند .

این عنصر برای علم امکان آنرا میسر گردانید تا در ساختمان ماده عمیقتر تحقیق نماید و بینش جدیدی در آن ساحه بدست بشر بدهد اما حیات بقیه تجسس را در این رشته به ماری کوری هدیه گردد ، زیرا در سال ۱۹۰۶ شوهرش در یک حادثه از جهان رفت ، شوهری که سه سال قبل از مرگش

به اتفاق او «وبگوریل» جایزه نوبل را دریافت کرده بود تا آنگاه ماری کوری یگانه انسان دانشمند بود که برای دومین بار به افتخار بزرگ علمی جهان نایل آمد .

او بدون استراحت و تن آسایی بیشتر کار کرد و در اكمال و انجام فعالیت هایسی پرداخت که بعد از او گذار شده بودند . تا اینکه بواسطه اثر تشعشعی که بکشف آن موفق شده و با آن در دمندها شفا بخشیده بود او را در کام مرگ فرو برد او بدین موال قربانی اکتشاف پرفیض و برکت خود

زنان از باستان زمان تا کنون مثل مرد عنصر اساسی دینامیزم تاریخ است ، زن و مرد به خاطر موجودیت و ادامه نسل و دوام زندگی و تامین وسایل معیشت لازم و ملزوم یکدیگر اند . همچنان تاریخ جوامع بشری گواه است که در تشکیل خانواده نقش سازندگی زن و مرد مساوی است همانطوریکه اداره و تنظیم امور خانه و مسکن به زن تعلق داشت مرد نیز به توبه خویش در رفع حوایج اولیه همت می گماشت ، سعی و تلاش هر چه بیشتر بر آن بود تا تالانه و کاشانه اش آرامگاه خوبی برای اعضای فامیل و ساکنان منزل باشد .

اکنون نیز بایک نگاه ژرف و عمیق دیده میشود هما نظور یک مرد مامور و مسوول آسایش و آرامی اعضای فامیل است ، و جایب و مسوولیت های مهمی را بدوش دارد زنان نیز رسالت بزرگی را به عهده دارند ، اینها اند که چه در خانه و بیرون از منزل ، در شهر و ده ، در موسسات عرفانی ، علمی ، فرهنگی و هنری و بالاخره در همه شئون و شقوق باسگوفان ساختن و تیارز دادن استعداد های شان ، با تیارز قسرت فعال و احساسات وطن پرستانه و تفکر علمی و ژرف اندیشی شان توانسته اند بازو به بازوی مردان موثر و مطلوب واقع شوند . کار های مفید شماری را انجام دهند و برای توصل به اهداف مشخص و پیر وژی های نهایی خود را با معیار های فکری ، علمی و تجربی مجهز گردانند و با استفاده از این اصول و میتود ها وظایفی که به عهده ایشان گذاشته میشود بدستی به انجام برسانند و آنگاه است که به حیث یک مادر با احساسی و به حیث یک زن مترقی

گردید .

۱- نام اصلی او ماری اسکلو دو دوسکارو و طش را برخی الهستان «پولنده» نگاشته اند در سن ۲۳ سالگی برای اخذ درجه لیسانس علام از سور بون به پاریس وارد شد و بالاخره در جریان درس و تحقیق به حباله نکاح پیری کوری دو آمد .

۲- ماری بیگوریل (۱۸۵۲ - ۱۹۰۸) فرزند ادومند بیگوریل استاد فزیک موزیم بود . رادیو اکتوینه را کشف کرد و تا زمان مرگ منشی دایمی اکادمی علوم م بود .

## اکنون مسوولیت زنان سنگین و سنگین تر میشود

و جبهه خود را ادا کرده است .

مثلا وقتی زنی با استفاده از اصول مثبت به نظام اقتصاد فامیل بادر نظر داشت عایدو مصرف معقول موفق می گردد در حقیقت فضای سالمی را ایجاد کرده و نشاط همیشگی افراد جامعه کوچک خود یعنی فامیل را تامین نموده است .

تجربه و عمل در جوامع بین المللی به اثبات رسانیده که دیگر زن عنصر عامل و ضعیف نبوده و تفاوت های فزیک مانع انجام وظایف اوشده نمی تواند . جای پس اختصار و مباحثات است که با آمدن نظام مردمی در وطن عزیز راه خدمت و استفاده از نیروی انرژوی زن و راه تعلیم و سایر مزایای انسانی برای همه ، چه زن و چه مرد به پیشانده زمینه هر گونه فعالیت ثمر بخش مساعد گردیده . اینجاست که مسوولیت زنان سنگین و سنگین تر شده و انجام این مسوولیت ها و ایفای این کار های بزرگ موقف و موقعیت درخشانی را در تاریخ ملی عصر ما ثبت می کند .

پس میتوانیم تذکار دهیم که ما زنان افغان درین فرصت حساس سهم فعال و ارزنده و با ارزشی را در روند ترقیات اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی به عهده دارند که موفق بگردن شدن همه مسوولیت ها تفکر سالم می خواهد و ژرف نگری عمیق اما مسرووم که پیوسته زنان ما با درایت و خیرتیکه داشته اند همیشه به این درایت ملتفت بوده اند که پیوسته در جهت پیروزی افتخارات و انکشافات ، هر چه بیشتر و سریعتر گام های وسیع برداشته و با قدم های متین تر ازین جاده عبور نمایند .



## پاییز

را ست گفתי توای بهار امید  
رنگ چشم به رنگ پائیز ست  
من خزانم - خزان نو میدی -  
داستان خزان غم انگیز ست

هر کس آمد درین خزان زده دل  
رفت و این داستان نخوانده گذشت  
هر که رنگ شکست من را دید  
من و دل راز خویش را نده  
گذشت

از خزان هر کسی گریزانست  
که خزان فصل ناامیدی هاست  
درخزان غیر حسرت و غم نیست  
درخزان هر چه هست درد افزاست

توبهاری ، بهار سر سبزی  
من خزانم ، خزان زر دم من  
تو بهاری ، بهار عشقی تو  
من خزانم ، خزان دردم من

برو ای مرغ پر فشان امید  
در خزان نگاه یاس لانه مکن  
از پس رنگ ها برو ، اما  
رنگ چشم مرا بهانه مکن

سوی چشم مبین که چشما نم  
همچو رخسار مهرگان زرد ست  
مثل پیمان خود دلم بشکن  
کز جفا یت پر از می دردست

## مگر ز من متنفری؟!؟

گل سرخی باو دارم ، گل زردی بمن داد ...!

برای يك لطفی نا تمام ، قلبم از طش افتاد ...

با تعجب پرسیدم : مگر از من متنفری؟!؟

گفت: نه! باور کن، نه! ولی چون ترا واقعا دوست دارم ، نمی خواهم پس از  
آنکه کام از من گرفتی ، برای پیدا کردن گل زرد ، زحمتی بغود هموار کنی ...

شعر - دستگیر

## پخه خبره

به مانده غواپی شعرونه خوازه  
خکه چی زه لیکم ترخه او ترخه  
چی دهیواد دیفلویت خر خیری  
دمانی پیغلی بهوستایم به خه  
هریو نظری بی مری هیلی نغبتی  
لوست دی او لوست ددغو پیغلو کاته  
زه چی داخوار بیایست ته وگورم  
راکی اورونه دگناه شی سلاه  
چی چاپیریال دژوند کوچنی وی کوچنی  
ختکه به زده وگری به کی الوته  
بسدی نور بس زوی - سپی سندی  
زه لیکم تاو ده اوتاوده  
زه درنخونو شاعر دنج به ستایم  
زهای خهچی دچا خویش دی گنه  
تااوریدلی دایخه خبره  
وایی ، خبری دلته دی اپوته .

دغویی ۱۲ - ۱۳۵۶ - کال



## بهار معرفت

بهار معرفت افسر دنی نیست

گل و برگ ادب پژمرده دنی نیست

بشر گیر دز روح جاودان روح

که روح جاودانش مردنی نیست

## دود

کنار دریاچه ، دوزخ درختان خانه کوچک  
اگر دودی بر نمایی خاست ،  
چه اندر هبار بود :  
دریاچه درختان و آن خانه

«بر تو لک برشت»



چه به ویده امر کی د شغل و حوری !

پر دوده چه به لیخته دی سره کیو دمه

مه تره زما په مخ وړ مه تره ؟

شپه پیره سپرده او زه رپورده



## صبح روشن

ای کور کن !

بروز مرگ من

یکی کور دیگر - مودی گنجینه ها

پر اوج و باشکوه

به رسم یادگار - به پاس افتخار

به یاد بود روزگار

بجا گذار

و جسم خاکی مرا

تنها بردل خاکت سپار

\*\*\*

و نوای رهگذر

ای مهاجر قبرستان های شهر

بر لوح کور من

تمیال

یک مرد قهرمان

یک تبرد حق

یکی صبح روشن

و هزار نقش جوان

منقش ساز

بعد آن، لحظی درنگ کن

اینجا برگو تن ، یک قطره اشک

آنجا برگو آرزو، یک شمع مهر

بریز و روشن کن

آترا برای سکوت !

ایشرا برای غوغا !

ناصر «آرین»

## موجمل

اندوین گلشن نشد کز یک تبسم گل شوم

شاید از غیرت به خود در پیجم و سنبل شوم

عشق گلبازم مگر شسوری به دل پیدا کند

تا طراز نغمه بر خود بندم و بذبل شوم

همچو مینا نیست آسان لب به حرف آوردنم

خون بر یزم از جگر تا در خور قلقل شوم

دیر گاهی شد زمستی بر کنار افتاده ام

به که چندی باز دامن گیر موج مل شوم

سرو قامت ساقیا ! امشب به محفل جلوه کن

تا چو قمری من هم از شوق تود رغفل شوم

باسیه روزی (صفا) عمر یست بیمان پسته ام

تا به هر رنگی بود هر رنگ آن کا کل شوم

## وصیت

مرا روزی که جان از تن بدو شد

زیر گن گل کفن دوؤ ید بر من

به اشک عاشقانم تن بشوید

به پای گلبنم سازید مدفن

که تا بر قبر من بلبل بخواند

به بالای سرم سروی نشا نید

که قمری بر فرازش لانه سازد

به پای قبر من مطرب گمارید

که ساز غم به خر سندی نوازد

شود کز دل غم دیرین براند

به جز دیوا نکان کس رانید

که بر طرف مزار من بیاید

اگر گیرم که آید هو شیا ری

بگویدش که دیر آنجا نیاید

که رمز عشق را عاقل نداند

## لحظه ها و تو

تو که میایی

تو که میایی و عطر بدنت

در فضا می پیچد

لحظه ها را

- همه -

معناد تنم می سازی .

\*\*\*

شب محاط چشمت !

لحظه ها می میرند

بی تو ، آری ، بی تو

لحظه هلمی میرند

شب محاط چشمت !

رغمت حسینی

۱۳۰۰



# والدین در نظافت اطفال



مقابل مکروبها از دست بدهد و میکرو بها با سانی می‌توانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن مقابل مکروبها از دست بدهد و میکرو بها با سانی می‌توانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن

اطفال آنها حتما در بزرگی هم همین طوری عادت می‌کنند بلکه بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار و اجبار پدران و مادران برقی نظافت کودکان تولید عکس العملی می‌کند که وقتی کمی بزرگ شدند از نظافت و پاکی فرار کنند در حقیقت آنها بعنوان لجبازی و مقاومت در برابر فشاری که دیده اند بسوی بی نظافتی کشیده میشوند. لهذا نباید اطفال را تحت از قسار داد زیرا این فشار تولید

یکی از ناراحتی های بزرگ پدران و مادران اینست که اطفال خود سائرا زود گنیمف میکنند . هیچ پدر و مادری نیست که وقتی اطفال خود را گنیمف ببینند تکران و عصبانی نشود . حق هم با آنهاست زیرا واقعا گنیمف در اطفال منع میکروب و موجود بیماریهای مختلف میگردد و بدون تردید اطفال گنیمف خیلی زیادتیر از کودکان دیگر بیمار می شوند . در زمانهای سابق زیاد به گنیمف بودند اطفال اهمیت نمیدادند و حتی يك ضرب المثل قدیمی وجود داشت که ((گنیمف معده انسان را پاک میکند )) ولی بایشرفت دانش و آگاهی پدران و مادران و توصیه علم طب در سطح خانواده ها همه متوجه شده است که تمیز بودن چقدر در صحت و سلامتی کود کان موثر است . فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگاهداشتن اطفال مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد و از حدود عادی و معمول نباید خارج شدو اطفال را نباید بخاطر آنکه گنیمف نشوند در يك چهار دیواری شیشه ای و بلوری زندانی کردو آنها را از محیط اطراف سان بازداشت .

عکس العمل های ناگواری در آنها میکند و بسیاری از مردان و زنان بی توجه به حفظ الصحة کنونی آنها بی هستند که در کودکی از طرف پدر و مادر خود بعد افراط وادار به رعایت نظافت میشدند و حالا بعنوان يك عکس العمل روحی درست نقطه مقابل دستورات پدر و مادر خود را اختیار کرده اند و به همین جهت اخیرا مطالعات جدیدی در محافل دانشمندان علوم تربیتی جهان در این مورد شروع شده است و دانشمندان علوم تربیتی باین نتیجه رسیده اند که: در تعلیم و تربیت جدید بیچوجه نباید مانده سال قبل در نظافت اطفال راه افراط را پیمود .

و این روش در بسیاری از کشور های مرفقی هم اکنون بکار برده میشود البته اشتباه نشود منظور از این گفته بیچوجه این نیست که اطفال گنیمف باشد بلکه مقصود آنست که در نظافت آنها راه افراط طی نشود حالا بیچیم با نظرات و تئوریهای جدید تعلیم و تربیت و نظریه پدران و مادران در مورد نظافت اطفال چیست و آنها چه کار های باید بکنند .

## حمام و شستشوی بدن :

دوکتوران در مورد اینکه اطفال باید هر روز حمام داده شوند و سرو تن خود را بشویند تا مل و تردید دارند علت هم آنست که در کودکان پوست بدن هنوز به مرحله رشد کافی خود نرسیده و مانند پوست بدن افراد بزرگسال نیست و به همین جهت براثر شستن زیاد پوست بدن کود کان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده و مصونیت خود را در

بسیاری از خانواده ها اطفال را از بازی در خاک و گل منع میکنند و در حالیکه بمقیده روان شناسان این بازیها برای اطفال لازم و مفید است. کودکانی که گل درست میکنند و با این گل خانه میسازند به حقایق زندگی اطراف خود آشنا میشوند .

پدران و مادرانی که اطفال خود را وادار به رعایت نظافت کرده و این کار را به حد افراط میرسانند هرگز نباید امید وار باشند که



و اطفال و نباید بخاطر آنکه گنیمف نشود در يك ژوندون



# راهی افر اطمی رانیدمایند

## نظافت ناخن ها :

خطر تشکیل مکرپ ها میروند ناخن های پاهای  
اطفال را کافی است که هر دو هفته یکبار بگیرند  
**نظافت موها:**

برای اصلاح و کوتاه کردن مو های سر فاعده  
خاصی وجود ندارد ولی این نکته را باید گفت  
که از نظر میکروب تفاوت بین موهای بلند  
و کوتاه نیست و اگر موها را بشویند صرف -  
نظر از کوتاه و بلند بودن از میکروب پاک میشوند.  
اما از طرف دیگر پدران و مادران باید موهای  
در از کودکان خود را طوری آرایش دهند که  
جلوی چشمها و دید آنها را نگیرند و ریختن  
موها روی پیشانی و جلوی چشم غالباً کودکان  
وادر راه رفتن مواجه با خطر میسازد موها را  
باید لایق یک بار در هفته شست، شستن زیاد

ترموها ضروری ندارد .  
**نظافت دستها:**

شستن دستهای اطفال هر بار قبل از غذا  
خوردن و بعد از رفتن به تشناب ضروری است  
و باید اطفال را وادار به این کار کرد و اهمیت  
این موضوع را به آنها گوشزد نمود پمس  
از خاک بازی و زیرو رو کردن ریگ نیز شستن  
دستها واجب است زیرا امکان دارد که دستها  
و مخصوصاً زیر ناخن های کود کان آلوده به  
میکروب شده باشند ولی موضوعی را که باید  
در شستن دستهای اطفال مورد توجه قرار داد  
اینست که بکار بردن آب داغ و صابون زدن  
زیاد برای پوست دست اطفال مضر است  
و پدران و مادرانی که دستهای اطفال را در  
گذشته کیسه میکردند دچاری اشتبای بزرگی  
میشدند زیرا به پوست دست آنها ندانسته  
آسیب میرساندند .

## گوش ها:

نظافت و پاک کردن زیاد از حد ناحیه  
گوش ها اطفال تولید عوارض و ناراحتی  
هائی میکند گمانی که هر روز داخل گوش  
خود را با صابون پاک کرده و یا مایله ای واردان  
میکند ترشحات گوش را تحریک مینمایند  
و علاوه این کار موجب میشود که چرکها در  
حفره گوش جمع شوند و برای پاک کردن آن  
باید به دکتور مراجعه کنند بدین ترتیب توصیه

نظر طبی زبان آوراست از همه بهتر آنستکه  
بامسواک های مخصوص زیر ناخن ها را  
صابون زد و پاک کرد .

## نظافت پاها :

پاهای اطفال در بوت عرق کرده و کثیف  
میشوند و بهین جهت توصیه میشود که  
پدران و مادران اطفال را وادار کنند پا های  
خود را هر شب با آب و صابون بشویند و مخصوصاً  
باید به اطفال یاد بدهند که بین انگشتان پا  
را خوب پاک کنند زیرا در غیر اینصورت

طبق مطالعات و تحقیقاتی که شده است از  
هر چهار اطفال مدرسه یکی از آنها علائق به  
جوییدن ناخن های دست خود دارد و بهین  
جهت اطفال کوچک را باید یاد داد که هر هفته  
خود شان ناخن های دست خود را کوتاه و  
پاک کنند و برای این کار هر طفل احتیاج به  
یک ناخن گیر اختصاصی دارد البته زیر ناخن  
های اطفال را هر روز باید با صابون شستشو کرد  
و برای پاک کردن زیر ناخن ها از بکار بردن  
ابراز و آلات فلزی باید خود داری کرد زیرا از



چهار دیواری شیشه ای و بلورین زنگنه کرد.



میشود که از پاک کردن داخل سوراخ گوش  
خود داری کرده و آنرا به حال خود واگذار  
نمایند و فقط هر سه روز یک بار به نظافت  
گوش اکتفا کنند .

## چند دستور صحتی برای حمام:

محیط مرطوب غالباً برای پرورش میکروبا  
و باکتریها مساعد هستند و به همین جهت باید  
زیاد مراقب اطفال در تشناب بود و توصیه  
های زیر را مخصوصاً باید بکار برد .  
اگر اطفال تشنه شدند هیچوقت از شیردهن  
آب سرد تشناب به آنها آب نمیداد قبل از  
آنکه اطفال داخل تشناب داخل آنرا با آب  
و صابون خوب بشویند قبل و بعد از استعمال  
حتماً بدن اطفال را خوب شستشو دهید .  
پس از آبکشی از حمام در نظر داشته  
باشید که اول قسمتهای بالای بدن اطفال را  
خشک کرده و لباس بپوشانید و آخر کار پاهای  
انها را خوب خشک کنید .

اگر امکان داشته باشد که هر روز لباسهای  
زیر پوش اطفال را عوض کنید خیلی خوب  
و آید ال است . البته اینکار در خانواده هائی  
که اولاد زیاد دارند دشوار است بهر حال  
هر هفته لایق دوبار لباسهای زیر پوش  
اطفال را عوض کنید .

نظافت قدیفه حمام نیز از اهمیت خاص بر  
خوردار است قدیفه های کثیف منبع هزار ها  
میکروب میباشد قدیفه تولید بیماریهای مختلف  
و میکند برای هر طفل لایق باید دو قدیفه  
یکی مخصوص قسمت های بالای بدن و دیگر  
مخصوص قسمت های پائین بدن وجود داشته  
باشد و قدیفه ها را هم باید لایق هفته ای  
یکبار شست. قدیفه کثیف دوباره میکروب ها را به  
بدن شسته شده و پاک منتقل و شستن اطفال  
و باحصل می سازد .



نوشته: عبدالغفار بیلاقی

## خوشبختی در چیست؟

خوشبختی نزد هر شخص تعریفی دارد. ولی بطور عموم همه انسانها بسوی يك هدف پویانند و چنین هیاند یسند که نایل شدن به آن هدف یگانه راه نجات انسان از مذلت و خواری است. انسان از همانزمانیکه بدنیا چشم میگشاید بعزت يك موجود زنده تلاش میوزد تا ضرورتهای طبیعی و حیاتی اش بر طبق خواسته هاونیازش میسر گردد و مواضع آورده از سرراهش برداشته شود. این خواسته ها و نیاز او را وادار میسازد تا از نیروهای انسانی اش کار بگیرد و تلاشهای ممکنه را به راه اندازد.

قوه دماغی و جسمی دونیروی است که در فراهم اوری خواسته ها و نیاز انسان بدان انکاء دارد و این دو نیرو بصورت متوازی سیر تکامل را میپیماید تاآنکه تکامل دماغی و جسمی او بحدرش نهائی برسد درخلال همین مسیر است که یکسلسله فراز و نشیب سختی و نرمی و کامیابیها و ناکامیها را میبیند و توأم با تکامل جسمی قوه دماغی وی نیز بمرحله بلوغ و بختگی میرسد و تلاشها یسرا بیشترایشتر بجهت نیل بحد فسخ انهم که خوشبختی است متوجه میسازد. ازینجا است که بنیاد اساسی تلاشها انسانی در مرحله جوانی پیریزی میگردد و از آن گوره آزمائش زندگی ابدیده بدر شده است تمام نیروی انسانی اش را بدون اندکترین اتلاف و ضایعات بمسائیل پیش پا افتاده و بتجربه امده زندگی بسوی هدف اصلی که عبارت از رسیدن به خوشبختی است بکار می اندازد و سعی می ورزد تا بقوه ستش عقلی و استعمال نیروی جسمانی اش راه پرپیچ و خم رسیدن بخوشبختی را گونا گوتر سازد.

ممکن او خودش شاهد خوشبختی را در اغوشش نکشد ولی فقر خواهد گرد که بااینار و تلاش انسانی اش راه رسیدن بخوشبختی را برای ایشد گانش هموار ساخته است. همین فقر و کار باآمرش کافی خواهد بود که باعث رفائیت خاطر و آرامش دل وی گردد و از کار نامه ها و تازیچه زند گیش بعزت يك انسان پر تلاش هیجوع افسوس و حرمانی نخواهد داشت زیرا او ایمان خواهد داشت که زنده وارپا را از سر راه ایشد گانش برداشته است او را برای رسیدن بسر منزل خوشبختی موفرتنه یاری نموده است و این تلاش وی بیجانست زیرا فرزندانش که جزء وجود اویند و دیگر نسلهای ایشده جامعه که همه از جمله هموعان وی اند همان راه او را دنبال میکنند و از تجربو اندوخته های باارزش تجربی و فسکری وی استفاده میبرند.

و کمتر حرف میزنند. وقتی بایکی از این کارگران از نزدیک صحبت کردم و در باره کارش از او پرسیدم در جواب گفت: عشق به کار بزرگترین راز خوشبختی يك جامعه است او واقعا راست میگفت امی هر جوان و یا هر کسی بکارش عشق داشته باشد و آن را بپای و درستی انجام دهد بدون شک آن جامعه مسعود آباد و آرام خواهند بود.

سما را چه در دسر بدهم، در طول سفر هایم چیز های دیدنی و عجیبی دیدم، که هر يك آن در ذات خود قابل یاد آوری است ولی نمی خواهم که این مختصر راسفرنامه بسازم ولی همینقدر میگویم که هرکس مخصوصا جوانان باید در طول حیات اش یکی دوبار به مسافرت دست بزند فرقی نمیکند که ایشن مسافرت خارج از مملکت اش باشد یا در داخل خود مملکت. سیاحت در نقاط مختلف کشور چیز های برای او می آموزاند که شاید در طول زندگی اش نیاموخته باشد و نمیتواند او را از لابلای کتاب ها و اوراق نیز بیاید.

حانچه شعری معروفی بیادم آمد که گفته است:

صدسال سفر باید کرد، تاپخته گردد خامی این واقعیت است که سفرانسان را ورزیده و باخبر از بسیاری چیزهای پوشیده میسازد. چیزهای که شاید برای او ارزش زیادی داشته باشد.

بنای توصیه من برای تمام جوانان اینست که اولتر از همه به زندگی روستاها و با نقاط مختلف کشور خویش آشنا گردند و هر چیز را با دقت نظر بنگرند.

آشنایی با زندگی مردم و آنهم از نزدیک بزرگترین درسی است که او میتواند در آینده از آن استفاده بزرگ نماید.



## جوانان و مسافرت

نمیدانم این گفتار چقدر صحیح و بجا است که «سفر انسان را به زندگی آشنا میسازد و او را بخته و کار آزموده بایمی آورد» ولی من به این گفتار باور دارم، زیرا خودم تا چندسال پیش که هیچ مسافرتی نکرده بودم و جهان را صرف در چهار چوب محدود میشناختم فکر میکردم که تمام جهان همین است و بس. ولی وقتی که به چند مسافرت دست زدم و موقع

برایم میسر شد تا ممالک مختلف را از نزدیک ببینم يك سلسله حقایق آشنا گشتم که تا قبل از آن فکر نمیکردم بزرگترین اندوخته - ای که از این سفرهایم گرفتم این بود که ما چقدر از کاروان تمدن عقب مانده ایسم. موضوع د یگر یکه برایم اهمیت دارد و مورد توجه ام قرا و معرفت، تفاوت های زندگی در ممالک مترقی و ممالک سرمایه داری بود.

بلی در ممالک مترقی این پیشرفت ها معنای بوده مال همه تسمده میشود هر عفو آن جامعه در پیشرفت آن سهم بار داشته اند، در حالیکه

در ممالک سرمایه داری این پیشرفت شکل ظاهری داشته صرف محدود میشود به چند چیز و از برای چند کس.

تجربه ای که از این مسافرت های خویش گرفتم یکی هم این بود که هر جوان در طول زندگی خود بایدیکی دو بار در ممالک مختلف به مسافرت بپردازد ولی شرط این مسافرت در این است که این سفر صرف جنبه گردش و خوش گذرانی نداشته باشد باید انسان از پیشرفت های دیگران چیزی بیاموزد و وقتی که دو باره به وطن خویش عودت میکنند دست آوردها را برای کشور خویش برای مردم خویش و بالاخره برای جامعه و وطن خویش بکار برد و عملا آن را پیاده کند. زندگی زیباست و باید از این زیبایی ها لذت برد طبیعت خیلی غنی است و باید از آن



## جوانان

### با ساینس

امروز جهان ساینس و تکنالوژی است و از همین دو فرآورده های آن که روز بروز زیاد میگردد بعضا محتاج ترمیم و تجدید میباشد. از همین رو امروز کورس ها و مکاتب و یوگنتون های در جهان وجود دارد که جوانان و نو جوانان را با این وسایل آشنا میسازند و آنها را برای این منظور تربیه میکنند که این فرآورده های



ساینس و تکنالوژی معاصر را اگر به ترمیم ضرورت داشت ترمیم کند و بدسترس استفاده کنندگان قرار دهند. بهر صورت این نوع مشغولیت ها و کار ها به جوانان و نو جوانان فرصت میدهد تا استعدادهای شان را تبارز دهند و زمینه پیشرفت بسوی علوم را که سعادت و خوشبختی مردم و استکام جهان بدان بستگی دارد مهیا سازند.

امروز در جهان متری بیشتر توجه میشود که نو جوانان و جوانان حداظم استفاده را از این وسایل نمایند و باین فر آورده های تخنیک از نزدیک آشنایی حاصل کنند این کار دو مزیت دارد. اول اینکه جوانان و نو جوانان را که قشر فعال و دینامیک جامعه اند عاقل و

در این جای سکی نیست که این وسایل مانند رادیو تلویزیون، تیریکار در، تلفون و... امروز در اختیار بشیراست و در اثر استفاده انسان این وسایل استهلاک میشود و گاه می در اثر بی احتیاطی و یاد دیگر عوامل خراب و از کار می افتد برای تعمیر و ترمیم آن بسسه متخصصین در این رشته ها ضرورت است. پس اگر جوانان به این رشته ها اختصاصی اشتغال نداشته باشند پس کی این وسایل را ترمیم میکند. فلذا این يك ضرورت مبرم و اساسی است که باید جوانان را به چنین رشته ها ترغیب کرد و آنها را باین گونه وسایل آشنا ساخت تا از قوه فکر و استعداد آنها برای ترقی جامعه کار گرفت.

## جوانان و روابط خانوادگی

چه بهتر از اینکه زندگی خانوادگی سرشار از سعادت و خوشی باشد. مقصود و فنی که زن و شوهر هر دو کار مند میباشد و در خارج از خانه مصروفیت نیز دارند. من به چنین خانواده یابتر است بگویم به چنین زن و شوهر برخوردیم زندگی خانوادگی آنها واقعا سرشار از محبت و صمیمیت بود، وقتی از آنها راز خوشبختی را پرسیدیم در جواب گفتند: خوشبختی و یا برعکس بدبختی چیزیست که به خود شخص ارتباط دارد. اگر انسانی خواسته باشد حتما میتواند این هر دو را بدست بیاورد. مشاهده ما در جستجوی خو شبختی هستیم و هر کس و همه از بدبختی فرار میکنند. ولی سوال این جا خلق میشود که با وجود خواستن خوشبختی بعضا با بدبختی سردچار میگردیم علت آن چیست؟ علت آن خیلی ساده است و آن شناختن واقعی زندگی است. انسانی که زندگی را شناخت و بصورت درست شناخت حتما میداند که این زندگی چه چیز های در خود نهفته دارد و چه باید بکند و چه نکند از چه چیز بپرهیزد و ... وقتی ما توانستیم ایسن شناخت را داشته باشیم دیگر موردی نمی ماند که خوشبخت نباشیم و باین را در آغوش نگیریم.

از موضوعات دیگر اگر حرف نظر کنیم و به روابط نواده بپردازیم می بینیم که نزدیکترین رابطه میان زن و شوهر وجود دارد و به همین ترتیب این رابطه گسترش می یابد امداده شده که با وجودی شناختی که زن از شوهر س دارد و شوهر از زنش باز هم اخلاقات و نزاکت های خانوادگی رخ میدهد. علت آن چیست؟

علت اینکه بعضی از زن و شوهر ها با وجود شناختی که دارند باز هم نتوانسته اند آنطور یکه لازم است زندگی شان را سرو صورت بدهند و خوش باشند در این است که زن و شوهر هر دو با این که میگویم شناختی از هم دیگر ندارند ولی در حقیقت آن شناخت که لازم است میان زن و شوهر موجود نمیشود. زیرا اگر همانطور یکه قبلا گفتیم شناخت واقعی میان این دو موجود باشد دیگر همه موضوعات حل میگردد و پرابلمی باقی نمی ماند.

بهر حال بد نیست که رخ داد های دیگری را که بدون شک دو امر خوشبختی خانواده نقش ارزنده دارد مطالعه کنیم.

در این جای سکی نیست که زندگی انسان

توأم با مشکلات فراوان است. ولی اگر زن و شوهری نتوانست این مشکلات را تحمل کند و با برده باری با آن مجادله نماید بدون شک آینده نهیپسنان میگردد در خوشان و شگوفان خواهد بود و این امر خود بخود در روابط خانوادگی آنها تاثیر مثبت میگذارد اما هستند زنان و شوهرانی که تحمل این مشکلات را نداشته و زود از کوره در می روند و در مقابل این ناملایمات زندگی فرسوده میشوند و خود را بی چاره احساس میکنند. وقتی چنین احساس پیدا شد خود بخود زمینه اختلاف و شک و تردید پیدا میشود و برای اینکه مسئولیت آن را از خود دور کرده باشند زن بگردن شوهر و شوهر بگردن زن می اندازد این امر باعث میشود که باب گفتگو و مجادله بین این دو باز شود و حتما سأم امید که وقتی چنین شد زندگی خانوادگی به چه سکی در خواهد آمد. بناء گفته می توانم که بزر گترین راز خوشبختی يك خانواده در این است که زن و مرد در امور مختلف حیات اجتماعی خانوادگی شناخت کافی داشته باشند. وقتی این شناخت بقدر کافی باشد دیگر هیچ موردی نمی ماند که پرابلم های زندگی در خوشبختی آنان تاثیر و فشار وارد کند.

سوء تعبیر های که بعضا میان خانواده ها بوجود می آید همه و همه از عدم شناخت کافی نسبت به یکدیگر است اگر واقعا اعضای يك خانواده بتوانند یکدیگر شان را درک نمایند و بین شان تفاهم و شناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت و سعادتمند خواهد بود. شما که ما را خانواده خو شبخت میدانید با وجود اینکه اعتماد قوی نداریم ولی یگانه علت وجود اینست که من و همسر من زندگی را با واقعیت آن پذیرفته ایم و همچنان از هم دیگر شناخت کافی داریم، یعنی هیچ نیروی نمیتواند در میان ما حذر ایجاد کند. البته این امر مستلزم وقت و زمان بود تا ما از هم دیگر خویش این طور شناختی داشته باشیم.

خانواده های محترمی که با مشکل یا مشکلات خانوادگی سر دچار هستند باید يك موضوع را بدانند که بدون گذشت و بدون تفاهم مشکل است که انسان به خوشبختی خانوادگی دست یابد. و توصیه من بعثت يك انسان خانواده دار آنیست که به زندگی زیاد سخت نگیرد، کوشش کند و واقعیت های زندگی را اگر چه تلخ هم باشد باید بپذیرد.



# راه زندگی

غفار عریف

## پیوسته بگذشته

های نظم و نثر نو یسند گسان  
و شعرای مشرق زمین میباشند .  
اگر از آینده عروس نیل تعجب  
مینماییم و یا کشفیات طلا تپه به  
عظمت و افتخار خلق کشور مان  
می افزاید .

اگر در عهد باستان سوزب  
سیاسی دریایی (دیمو کرا تیک)  
در یونان بر مبری تمیستو کل بنیان  
گذاری شد و یا حزب بلشویک ها  
بعنوان اولین پاره کننده زنجیر  
امپریالیسم و استقرار سوسیال-  
لیسم اهمیت بین المللی کسب  
نمود .

اگر الفرد نوبل بواسطه ترکیب  
سلیس با نیترو گلسرین بدون  
باختن قدرتش معضله انفجار  
خانمسوز را از بین برد و پادینامیت  
را برای مقاصد صلح آمیز کشف  
نمود .

اگر کشفیات و دست آورد های  
عالی که داری اهمیت بین المللی  
میباشند ، همه ساله صاحب مبلغ  
هنگفت جایزه نوبل می شود و یا  
موسسات صلیب احمر در مواقع حوادث  
دلخراش (سیلاب ها ، زلزله ها ،  
حریق ها . . . ) به معاونت آسیب  
رسیدگان میشتابند .

اگر ادیسن برای خدمت به نوع  
بشر (فوتو گراف ، میکرو فون  
برق) را کشف کرد و یا ارشمیدس  
قانون تعادل مایعات را بیان داشت ،  
اگر اقلیدس مقدمات هند سهرا  
قبل از میلاد نوشت و یا افشتاین  
در کشف تیوری نسبیت صاحب  
جایزه نوبل گردید .

اگر گالیله مخترع دور بین-  
نجومی بخاطر بیان حقیقت حرکت  
زمین به پای محاکمه کشانیده شد  
و یا اندیشه های کو پر نیک مورد  
تمسخر قرار میگرفت ، اگر  
کریستف کلمپ در اثر جهان گردی  
به کشف امریکا موفق گردید و یا  
نیل ارسترانگ با پای پیاده  
با قید رد

مند ورشد جوشان نهضت انقلابی  
بدور نگه داشته است و از جانب دیگر  
زندگی زحمتکشان را سخت ، ونجبار  
و پراز خرابه ساخته و شد یداً صدمه  
زده است .

موجز اینکه :  
اگر راه زندگی از تمدن ن کر تا  
به عصر هومر مطالعه میشود و یا از  
زندگی و کار نامه های یما و کوشانی  
ها .

اگر از آغاز خط تصویری شروع  
کنیم و یا اندیشه نگاری و هیروغلیف ،  
اگر حماسه بابلی گسیل گمش را  
بیاد آوریم و یا کار نامه های سکندر  
مقدونی را ، اگر تشکیل پرده داری  
چانگ را مطالعه میکنم و یا رخدادهای  
دوران کنشیکای کبیر را ، اگر قبایل  
مایاها در جزیره (یوکا تان) تمدن  
عالی برپا کردند و یا آثار مینا تور  
کاری خاوران در صفحه هنسری  
جهان باستان منزلت دارد .

اگر اصلاحات سولون پیشرفت  
صنایع دستی و بازرگانی را موجب  
شد و یا راه ابریشم خطوط مواصلاتی  
تعیین کرد .

اگر خطوط او لیه ماتریالیسم  
دیالکتیک در نظرات هراکلیت تعیین  
شد و یا فیثاغورث ریاضیات را  
برای آفرینش مفاهیم مختلف ایدیا-  
لیستی بکار انداخت .

اگر دوران هلنی را ارزیابی می  
کنیم و یا کنسول رایاد آورده می شویم  
اگر هرودوت پدر تاریخ است و یا  
انتشتا ین پدر اتم .  
اگر افلاطون کتاب جمهوریت را  
نوشت و یا ابن سینا بلخی در ترتیب  
و تنظیم اصول اولیه طبی وقت صرف  
کرد .

اگر پولیت در نیمه قرن دوم پیش  
از میلاد تاریخ عمومی را نوشت و  
یا میر غلام محمد غبار افغانستان در  
میسر تاریخ را تحریر کرد .  
اگر از اردو کشتی های اسکندر

اگر بایکوت ارتجاعی و پلیسی در  
برابر عده از کشور ها صورت می  
گیرد و یا منجر فین تکیه روی  
بلانکیسم مینماید ، اگر پروتکتور  
در جریان آمد و یا حکم آیه های  
جامد بعد پیدا ییش ادیان ظهور کرد و  
یادما گوژی حقایق را تحریف میکند .  
اگر رادیکا لیسم بورژوازی زاید  
شد و یا رویز یونیسیم در تجدید اصول  
اساسی دانش برآمد ، اگر برید ناز  
توده ها پیشه میشود و یا شوو نیسم  
و صبهو نیسم پشتیبانی میگردد .

اگر لیبرالیسم به مفهوم آزاد  
منشی خایناله نقش میزند و یا ماک  
کارتیسم از وحشیا نه ترین اسالیب  
وخشن ترین شیوه هادر پیگرد و سر  
کوب افراد و سازمان های مترقی  
استفاده میکنند .

اگر ماکیاو لیسم موازین اخلاقی ،  
انسانی ، شرف و فضیلت انسان را  
زیر پای گذارد و یا مالتو سیانسم  
موجب گرسنگی و تنگدستی توده  
هارا رشد جمعیت های بشری  
نسبت به ازدیاد مواد غذایی میداند .  
اگر میلترایسم با تحکیم و تقویت  
قوت های نظامی در امور سیاسی ملل  
مداخله میکند و یا ناسیو نالیسم  
خصومت بین خلقهارا دامن میزند .

سرانجام همه این قبیل نوسانات  
و جریانات ناپایدار که در طول تاریخ  
در شرایط معین جهانی و شرایط

خاص منطوقی ملل گیتی بوقوع  
پیوسته ، در نهایت تحلیل و واقعیت  
امر آن ، اکثریت مردم جهان را بی  
رحمانه تحت تاثیر و نفوذ سیاسی  
اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی  
پوسیده قرار داده و از جریان نیرو



# دسپورت

ژباړونکي مضمومه (نوښت)

## دسپورت ټولنيزی دندی

زمونږ دزمانی د علمی او تخنیکي انقلاب ايجادباتو سره په پوهلنډه تاریخي مو ده کړی دسپورت پراهمیت باندی دیادونی وړزیانوالی راغلی دی. دتبرو پنځوسو کلونوپه جریان کی په پر مختللو صنعتی په تیره په مترقی اوعادلانه ټولنوکی په متوسطه توگه د انسانانو دتفریح وختونو زیات او د ژوندانه سطحه پیلوږه شویده. نن ورځ په میلیونو تنه وگړی په سپورت کی فعالانه ونډه اخلی، بدنې تمرینونه کوی او په ډولډول سیالیواو مسابقوکی ګډون کوی.

په شلمه پیړی په تیره په څورورستیمیسو لسیزوکی د سپورت زیاتیودی او د بشری ژوند پر ټولو اړخو باندی لویو زیاتیدونکی اغیزی دسپورت دټولنیز ما هیت او رول په باب ډولډول پوښتنی را منځ ته کړیدی. دیوی ټولنیز دییدی په توگه سپورت څه شی دی؟ دسپورت د دومره زیات شهرت وتلو چی دعلمی پیړی دییدی په توگه تلفی گیری ټاکونکی عوامل څه شی دی؟ په ټولنه کی د سپورت موقعیت څه او څرنگه باید وی؟ لوی د نورو اجتماعی بدید و سرهڅه اړیکی لری؟

په معاصره نړی کی دغه ډول پوښتنو خاص اهمیت ترلاسه کړیدی ځکه چی سپورت بېلابېل ټولنیز جاری سرته رسوی چی په دی لړکی مثبتی او منفی دواړه ډول اجتماعی



نتیجی ښندی

په ټولنه کی د سپورت د موقعیت او د ټولنیز نظام دعنصر وسره دهنه داړیکسود مسئلی د حل لپاره په کار ده چی په دغه مسئله کی د اقتصادی اړیکو ټولنیز او طبیعتی جوړښت سیاست او ایډیالوژی تاثیرات هم په نظر کی ونیول شی.

دیوه پلوه داسی علی خلی گیری چی سپورت د یوه ایډیال په توگه د اجتماعی جوړښت دنورو عناصرو څخه خپلواک اود بشری فعالیت د یوی بشپړی مسقلی ساحی په توگه وګنل شی. د دغه چلند په چوکاټ کی د سپورت اجتماعی ما هیت داسی تحلیل شویدی چی دلریو ټولنیز دندی او ټولنیز اهمیت همدا راز دهنه د پېرني ماهیت په باب مجردو نظریاتو ته زیاته برخه ورکړه.

شویده انسان د هغو تاریخي شرایطو څخه بیل شویدی کوم چی هغه وده پکښی کوی او دهنه دټولنیز نظام ځانګړتیا ته کومه پاملرنه نده شوی کوم چی هغوی دژوندانه چار ی پکښی سرته رسوی او زیارایستل گیری چی د سپورت او انسان په هکله یوه دسوچه بیولوژیکي ژباړنه وړاندی شی.

لهبله پلوه د بدنې روزنی یو لړ پوهان سپورت په مطلقه توگه په اجتماعی محیط پوری تړی. سپورتي وظایفو او د تکامل یو په بل کی جاروتلی قوانینو او د هغوی پرله پسې انکشاف ته په بی اهمیت نظر ګوری.

دسپورت علمی او انقلابی مفهوم دتاریخ پرمادی ژباړنه اودتو لنی پربشپړه اجتماعی جوړښت باندی دسپورت داساسی تړنسی پر پیچندنی باندی تکیه لری. البته که تحلیل ساحه دسپورتي مسابغو پرقوا نیو پسوری محدوده پاته شی دیلابیلو ډولونو تکنیک او تاکتیک اودروژنی ټاکلی سیستماتیک اړخونه په اجتماعی محیط پوری دسپورت تړنه اوبه هره پیمانه چیوی دهنه څیرنه په دټولنسی دطبقاتی اواجتماعی جوړښت له مخی نسبتا مشکله وی. همدا وجه ده چی د سپورت بقیه در صفحه ٤٦

دباسکټبال یوبیاوړی تیم دمسابقی په حال کی



# برگزیده‌هایی از میان فرستاده‌های شما

## شگوفانی استعدادها

رژیم‌های گذشته همچنانکه سدره هر گونه تغییری بسود کشور بودند از رشد استعداد های توانا و نیرومند و از گسترش فرهنگ شعر و ادبیات پیشرو خلق جلوگیری کردند و این پدیده‌ها را زیر شلاق رد و تکفیر گرفتند و افق بالندگی و نمو را بر استعداد های جوشان بالقوه خلق تنگ و تاریک ساختند .

انقلاب شکوهمند ثور نه تنها در روز زمانه و میلاد ارزش های نوین است بلکه دوره تکاملی آن پرواز گاهی تا کرانه‌های بی‌بال و پر گشودن استعداد و اندیشه مردم بشمار می‌تواند رفت که تمام مایه ها و نهاد های پوسیده و سستمرانه اجتماعی را از بند و افسون جباران رها ساخت بال و پر فرهنگ و هنر و اندیشه را نیز به نفع مردم این سر زمین دگرگون کرد و مجال پرواز آزاد را در فراخنای روز آفتابی روشن میسر نمود .

در درازنای تاریخ انسان ، ستمگران و جباران همواره از فرهنگ و اندیشه آزادی میترسیدند نظام های گذشته ستمگر در وطن ما نیز هنر و فرهنگ و اندیشه آزاد را همچو خنجر برابری گلولی خویش می‌پنداشتند و از نقش عظیم روشنگرانه هنر و ادبیات خلق می‌هراسیدند .

برای تخطئه کردن هنر و هنرمندان هر شیوه ای استعداد می‌جستند هنرمند را به هیچ می‌گرفتند بروی توهین روا میداشتند و عرصه بالندگی را بر او تنگ و تنگ‌نرمی ساختند .

خلق آزاده کشور و تاریخ درخشان ما سرشار از استعداد

های شگوفان و بالنده است . از قدیم‌ترین زمانه ها تا اکنون تخینل و استعداد و سر پنجه هنرمدان این سر زمین - زیباترین و لطیف ترین محصولات دست و اندیشه انسان را عرضه داشته است .

خلق ما میتوانند بر حق بر خود بیایند که در ساختمان بنای تمدن انسان ، بخش شایسته یی از آن‌هاست .

ولی واقعیت هنر و زندگی هنرمند در کشور ما در دوران حکم وایی آل یحیی سخت از نظر افتاده بود . که فقر هنری جامعه ما گواه روشن آن است .

جای افتخار و شکر گذاری است که در پرتو نظام جمهوری دموکراتیک افغانستان زمینه رشد و تکامل اجتماعی ، اخلاقی ، هنری ، کلتوری سیاسی نصیب خلقهای ستم دیده و بلا کشیده ما گردیده و در تشویق و بلند بردن رشد استعداد ها و ارتقای هنر ، فرهنگ و استعداد های کشته شده و پژمرده ماضیه از هیچ گونه تلاش به نفع خلقهای افغانستان دریغ نمی‌گردد . محمد همایون (هژیر)

تا ابد تا مش ازینرو د رجها نست پایدار  
شاد بسا دا روح پاکش چون وطن را شاد کرد  
هم درود از ما به وی تقدیم با دا بار بار  
طوطی طبع تو (( آتم )) به بود گردد خموش  
کی زبا تش را بود بر شرح و صفش اقتدار

اثر : دکتر عبدالسلام (( آتم ))

اهدای به شخصیت مطبوعاتی بزرگ مین ، محترم محمود طرزی .

## سوز سازگار

طرفه رمزی هست مکنون در ضمیر روزگار  
صد معما هم درین دو صفحه لیل و نهار  
می‌چکد گاهی زدا مان فلک خون شفق  
می‌کند زین خون نا حق آفتابش هم فرار  
می‌شود کوه پایه ها گاهی ز صر صر در عذاب  
که به غنچه جان کند اعطای نسیم خوشگوار  
گاهی شمع شعله و رگر در به بزم مهوشان  
گاهی چون طفل یتیمی اشک ریزد بر مزار  
می‌شود گاهی حکیمی احتیاج یک درم  
روزگارش خشمگین می‌گردد و نا سازگار  
اتفاق می‌فتد گاهی ، سفاکین کاسه ای  
جای مینا را بگیرد با تمام اعتبار  
گاهی چون حجاج ظالم می‌شود پیدا بد هر  
لیک گاهی چون انوشیروان عادل آشکار  
گاهی چون بو نصر فارابی حکیمی بس بزرگ  
دیدم بگشاید بد نیا با همه عز و قار  
گاهی همچون بو علی سینای بلخی در جهان  
می‌کند حاصل ز فیض معرفت صد افتخار  
گاهی چون (( محمود طرزی )) فاضل و دانشوری

می‌نماید قد علم در این چنین زیبا دیار  
در دیار یکه در آن جز یاس و نو میدی نبود  
شاد کامی لادریک بسود و عقوبت بشمار  
در دیار یکه ز نامش فخر می‌کرد این جهان  
لیکن از فیض تمدن بد بعید و خوار و زار  
با چنین دشواری او ضاع و احوال و طن  
آن فهم تا مور تصمیم بگرفت بهر کار  
با دل ملو ز مهر و الفت و حب بشر  
بار جالی چند بخند مست می‌نماید مر دانه وار  
شد علم بر دار نهضت پروران این وطن  
با وجود مشکلات و با تمام گیر و دار  
گویی چون خورشید یاندر آسمان مطبوعات  
گشته طالع ، هر طرف کرد بیدریغ نورش نثار  
از فیوض این فروغ جاویدان و پرتوید  
از دل نهضت پسندان محو شد کدر و غبار  
حلقه بر بستند بگرد و ی‌ها خوان ها ن علم  
بازل پر آر زو در راه خدمت استوار  
چاره ها جستند بدرد خانما نسوز وطن  
زانکه زین درد و طن بودند همیشه بیقرار  
و به آن دردی که درمان وطنداران بود  
و به آن سوز یکه باشد بهر مردم سازگار  
این چنین سوز و چنان درد داشت (( طرزی )) از ازل



## نوبت دیدار

الغافل جانب من هیچ از آن دلداد نیست  
عرض حال را حشو در جرئت اظهار نیست  
عزم راسخ پیش گیرم تا کنم ابراز عشق  
باز می بینم که حال و قبح گفتار نیست  
سالمها در آرزوی وصل جا تا نیم گذشت  
سوز ساز این تکلف یارو هم برادر نیست  
آتش افروز ست خسرو لاله رخسارم چنانکه  
سینه ام از عشق اوجز کوه آتشیار نیست  
جلوه های دل شکا در سربس را بخشد فروغ  
از هجوم خواب و یان نوبت دیدار نیست  
بسکه آن زیبا نگارم شوخ استغنا شمار  
عشوه پرداز ست چون او کیک را رفتار نیست  
فا صدا بر گوی آن یار چنانکه گوی داور  
کشته ی ناز و ادا را حاجت بیکبار نیست  
روز تشریفش بعزم گردش سیرو چکر  
از بسی شور و هیاهو رونق بازار نیست  
آنچه خو بانرا راسد ، چه مست در آن ماهر و  
طالع ما بین کمی از لطف بر خوردار نیست  
خواب در چشم نمیزد ، ز اشک لاله گون  
ز هر هجرا نم چشیدن قافیل تذکار نیست  
تابش حسنی ربوده طاقت و صبرم (نصیب)  
در جهان چون عشق باز ی پشه ی دشواری نیست

خواستار کوشش پیرو جوان  
کشور است

## نفرت

ای برادر !  
ای! برادر بعد ازین بیدار باش  
در نبرد زندگی  
با همه بسما ندگی  
در صف رزمندگان آمده بیکبار  
باش  
ای! برادر !  
ای! رفیق همزه و همفکر و همای  
هنگام  
ای! انیس خلوت اندیشه ام  
بعد ازین آگاه باش  
که آرزوی ما تو  
آرزوی خدمت خلق و وطن  
آرزوی پیشرفت و ارتقاء  
احتیاج اتحاد ماو تست  
اعتقاد ماو تو با هم دیگر  
نور محمد ((فیضی)) اسفندگی

## سوی ژرا

ماتة گلا نو کی داستا دیوه بنیکلابنکار یده  
سپینی سبوی کی سنا دمنج بنیکی رها بنیکا ریده  
چی په محفل کی به شوی پور ته دشرایو پیالی  
به هریو غریب کی ستاد سرو شو نهو مینا بنکار بده  
ته چی دناز په خوب ویده وی دپالنگ دپاسه  
ماتة په سترگو کی داستا دیوه حیا بنکار یده  
ماتة په سترگو کی داستا دیوه حیا بنکار یده  
شیخ چی کولی په اخلاص دجنه و خبری  
یکی له ورا په دخوری مینی دنیا بنکار یده  
خوب کی می خوب لیده چی نه یی زما خوا کی آشنا  
چی شومه ویش ورکه بدن کی زما ساه بنکار یده  
ماچی کولی تاته غلی مجوری نه بشیری  
پته بشیرو کی دزه مینه او دعا بنکار یده  
تاچی زما مخکی خندل در قیبا نوسره  
ستاپه خندا کی «زوه سواند» سوی ژرا بنکار یده

زوه سواند

## ای راستی

در بساط نکته دانان  
در نشاط خود فروشان  
در سرای لاله زاران  
در میان شوره زاران  
در زمین و آسمان  
در هر مکان و هر زمان  
در حال و جاویدان  
من ترا جویم! ... ترا .. ای  
راستی .

کوچی

## مژده

حال کان او ضاع دگر گون  
گشته است  
وان نظام کهنه واژ و ن گشته  
است  
شادمان با شید ای زحمتکشان  
خوش زبید ای توده آوارگان  
کافتاب تابناک انقلاب  
با فروغ خنده نظم نوین  
گرم می تابد در این سر زمین  
فیض بخش و نور افشان و  
سعادت آفرین  
بیش ازین در ساحه نظم کهن  
در شکنج سلطه ستمگران  
سالها چون بر دگان  
زندگی کردیم - اما زندگی در بندگی  
بیش ازین در ظلمت پیدا نشی  
در سکوت و همزای خامشی  
در تو حش  
بی سبب بر دوش خود  
بار ظلم جا بران رابرده ایم  
بر رخ خود سیلی بیداد یان  
را خورده ایم





تپیه و تنظیم از : صالح مجسمه  
کپسار

# سرگرمی هادومسابقات

## جدول کلمات متقاطع

جنگل یکجاشده × ردیف جذره +  
حاصل × یکی از کشور های  
آسیایی × قوغ آتش + از کیلو-  
متر بزرگتر است × ۱۳ × شرم  
و آژرم را گویند + مردن × دست  
کوتاه × هدايت کنند + از آن  
طرف از اعضای مهم داخلي بدن  
است × ۱۴ + از و لسوالی های  
کشور ما × از آنطرف دشمنان  
کشور ما رو به ..... میباشند ×  
معشوقه قیس × را دارنا تکمیل  
"جا نگاه بول به زبان عوام"  
۱۵ + از آن طرف برای تزئین  
استفاده میشود × با یان روز ×  
پرنده ای که سخن زده میتواند +  
سلاحی که پدران ما با آن انگلیس  
را شکست دادند × زهر × چشم  
معشوقه رابه این گل تشبیه میکنند -

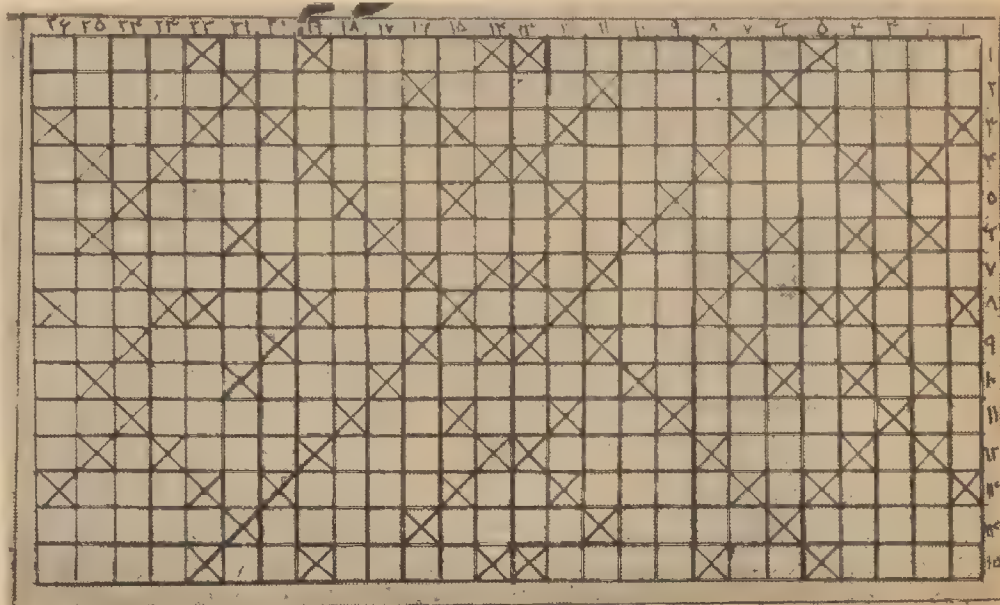
### عمودی -

۱- ماهی به پشتو × نوعی از  
قلم × وعظ کننده + حرف  
نقی مشترک دری و پشتو × ۲ ×  
از ماه های سال + جای باغبان ×  
سنگ به عربی × ۳ × جان و مال  
را در مقابل حوادث چنین میکنند +  
جایگاه دندان × ۴ + دست به  
پشتو × اما پراگنده + فلم به  
اشتراک و جنتی ما لا \* میراث  
خورد + از آلات دهقانی × از ولایات  
کشور + با م شکسته × ۷ ×  
شکست × از خزانگان × وظیفه  
کارگر × جلب بی آغاز × ۸ × سر  
چوب را قطع کنید × حاصل چراغ  
× کجاو + به زبان عوام + اسمی  
ذیر و غیر ذیر و ح بان جمع  
میشود × ۹ + طرف × از کشور  
های افریقایی × نوعی از درخت  
× ۱۰ + سرحد بین آسیا و اروپا  
× ضمیر اشاره × برای انداز  
کردن استعمال میشود + ۱۱ ×  
در بین اتم است × از آن طرف  
عکس میگیرد × ۱۲ + در بین  
انکر × من خودم × دیوار +  
شب بی پایان عربی × ۱۳ +  
ایستگاه پشتو × خود ما + ضمیر  
اشاره × دیروز × ۱۴ × کانی بی  
آغاز × ناقلا آب × پول را پنج  
از کشورهای آسیائی × ۱۵ + میان  
امراض ساری × ۱۵ + میان  
قلب را خالی سازید × پهلوان ×  
در بین کمال + از آن طرف سوا -  
لیه عوام × ۱۶ × هنوز نیا مده  
+ بالای جگر قرار دارد × ۱۷ ×  
سرزمین فلاسفه + بین شب  
روزی × از و لسوالی های کشور

### افقی :-

دیوار میشود و اگر آنجا مش را  
ببرید دو پنج به پشتو میشود ×  
۴ × صیاد آن دارنده \* جب  
نیست × مظمش او را است × از  
ابزار دهقانی × ۵ × رطوبت  
× آدم را گویند × با کوب یکجا  
میباشند × بازهم خودم × نصف  
دنیا × اشم یکی از وزارتخانه های  
کشور × دروازه × ۶ × با یان  
شب × سلسله کوه معروف × از  
آن طرف حاصلی از یک نوع زنبور × ۱  
جوبات × ۷ × دروازه دهن × اسم  
یکی از فلمهای هندی × رمان  
کوتاه × از حروف الفبا × با  
بعضی گلها رفیق است + رفیق

۱- گهواره انقلاب نور × قلب  
رامیکویند × بالای همه خلوق  
کشور حق دارد × خودش قرین  
است × از پرندگان خوش  
خوان × عاشق گل است ×  
۲ × کم نیست × اسم یکی از نو -  
یستندگان مشهور جهان + معلمی  
است که نه به تازیانه و نه به رنجیدن  
احتیاج دارد × تنها معنی آن میباش  
شد × اسم جدید آن فاریاب است ×  
۳ × نوعی از تازا است که به  
آن گل دوخته میشود + نگهبان  
دندانها است × خودم × مربوط  
به فنراست × آغازش را ببرید



طرح کننده محمود - محصل صنف سوم پوهنځي اکاډمۍ څارندوی





به این چهره خوب دقیق شوید  
این تصویر دو ران جوانی زنی  
است که بهیچ سبب ستمدار شرق  
و جهان شناخته شده و فعلا هم  
همه او را میشناسند به کشور ما  
نیز مسافرت نموده است .  
آیا میتوانید بنویسید که  
اسم او چیست و هم کشور را  
برای ما بنویسید .

## حل کنندگان



نوراحمد



غلام محمد

## جدول جدید

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر
ی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

خوانندگان گرامی !

برای سرگرمی شما خوانندگان گرامی خود یک جدول تهیه نموده  
ایم که خلاف سایر جدول های گذشته تو سط حروف خانه  
برای گردیده اند لطفا جدول را در قرار رهنمائی ذیل خانه پری  
نموده و حل آنرا به دفتر مجله بفرستید :

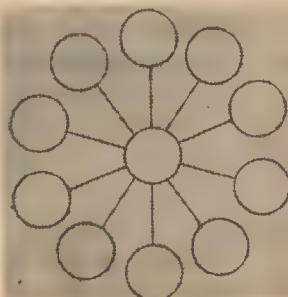
الف : درین جدول اسمای خواننده های رادیو تلویزیون به  
ترتیب گنجانیده شده اند اگر از طرف راست به چپ از چپ  
به راست از بالا به پایین و از پایین به بالا آنرا بخوانید به در-  
یا فت آن موفق می شوید .

ب: زمانکه نام خواننده های محترم را در جدول دریا فتید  
حرف اول اسم آنرا بیرون نویس کنید از ترتیب حروف اول آن یک  
جمله بدست می آید که یکی از بزرگواران های مشهور را دیو  
افغانستان را معرفی می نماید لطفا جمله متذکره را در یابید .  
ج: در بین جدول اسم مرتب کننده جدول نیز گنجانیده شده  
است لطفا اسم آنرا بصورت ترتیب جمله که چه قسم طرح کننده جدول  
خود را معرفی می کند در بین جدول پیدا و به ما بنویسید .

د: و قتیکه به حل تمام جدول موفق شدید چند حرف پراکنده  
در بین جدول باقی می ماند اگر آنها را با هم یکجا و سرو صورت  
دهید اسم یکی از مجله های معروف کشور را به شما می دهد .  
پادداشت : در بین اسمای خواننده ها یکی آن ایرانی هست  
و متبای از افغانی و یک هنرمند که دو نام دارد .

### حل کنید

این یک گل نیست بلکه یا زده  
دایره است که ما آنها را باین  
شکل در آوردیم و چنانکه می  
بینید هر دو تای آنها با اضافیه  
دایره وسط روی یک خط مستقیم  
قرار دارد اکنون میخواهیم اعداد  
۱ تا ۱۱ را به طوری بداخل دایره  
های این شکل قرار بدیم که  
مجموع از قدام هر کدام از سه  
دایره ای که روی یک خط قرار  
دارد ۱۸ شود .



طرح کننده: حمید آذیر

۱۸+ از آن طرف به پشت  
خواب است \* خود شلیم  
شد \* از آنطرف قادر + ۱۹ \*  
نصف \* روحی \* پیر \* ردیف  
اخلاق \* دست عربی \* ۲۰ \* پدر  
پدر \* دعای پراکنده \* حیوان  
وحشی را سازند \* اسب به  
زبان پشتو + ۲۱ \* دوازده ماه  
\* برای پرندگان زیاده  
استعمال میشود \* از حیوانات  
وحشی + ۲۲ \* چهره است \*  
جیل کردن به پشتو + ۲۳ \* از آلات  
دهقانی \* گردن بند \* یک حرف و سه  
خانه \* از آنطرف نظر به املا غلط  
۲۴- سسر ، سسر ، سسر پر بان  
شستو \* معشوقه \* ۲۵ \* ذخیره گاه  
آب \* نوعی از موسیقی غربی \*  
صلح ضد است \*  
۲۶ \* نصف دجله \* گندم را بعد  
از دور چین سازند \* آتری از گور-  
کی \* نصف هسته

### این مرد کیست ؟



او پسر عبدالله و در بین سال-  
های ۳۶۳ تا ۳۷۳ هجری قمری  
بدنیا آمد و در سال ۴۲۸ هجری  
قمری در گذشت او آثار برجسته  
از قبیل : قانون ، شفا ، نجات ،  
دا نشنامه علائی ، اشارات و  
حکمت المشرقیه دارد در بلسخ  
پرو رش یافت اسم مادرش ستاره  
بوده است - تحصیلات او در  
منطق ، فلسفه و علم الهی ، طبیعی  
طب و ریاضی بوده است میگویند  
در (۱۰) سالگی قرآن را بخوبی  
میدانست و در (۱۸) سالگی  
در کلیه علوم مهارت لازم را بدست  
آورد . بود او در موسیقی  
نچایرب زبانی داشت اسم او را  
و هم جاییش را بنویسید -



منصبدار ډير په نار راننوب . د مځ رنگ يې سور او سين اوښي و . نا ارامه لاسونه يې يې اختړه بوي او بلي حواه احول سپين بدن مخ يې له تورو رو سوبه و سره دهنه جيره وړې پونه کړې وه . خپله خړه خولگي يې په ډيره بيره له سره را کوژه کړه او په فارسي په ميز کښوده . خولگي يې په سرکي داسي کړه ليکه جوړه کړې وه . لکه ورپورې ټک وځس سوي چي وي . په خپلو کلکو وېښتانو يې په مننه مننه لاس تير کړ . وېښو يې فان احسي و . شلیدلي سان سپين کاغذ يې په لاسکي و . خو ، خولگي يې بد ، ورته وکتل او نور هم سور شو . . بيرته يې جيب ته وروچاوه بيا يې له جيبه را بېر کړ . سو نه يې ورته وچېچلي او داخلي يې همداسي د ميز په سر کښود . پر چوکي باندې له کينا سلو سره سم يې حاضر باش ته په زوره غږ کړ .

— هلهکه ! دلته راسه !

حاضر باش په جابکي داهر دفتره راننوبت په وره کي يې له ډيري ويري نيندک وڅو او نژدې پرمخي لويديلي و . دهغه تيندک هم دهغه دسلام په سان منصبدار ونه ليد . حاضر باش يوکتل پوڅي وکړ . منصبدار هغه ته بد ، بد وکتل . په خپل سري بيالاس کش راکش کړ او په مهر چنه لېجه يې ورته وويل :

— ورته ... راوله هغه خټک بندي .

او حاضر باش په داسي حال کي چي دناچرچ منصبدار له ويري يې زده درزيده پيشي يې کلکي په زمکه ووهلي او په لږ زيدي غږ يې خواب ورکړ :

— په سترگو صيب ! ورځم صيب !

دایي وويل او په بېرته له کوټي ووت . دروازه يې په ځان پسې بنده کړه او په دهليز کي يې دجېکو کامونو غږ په خبريدو شو . . د زندان امر چي يوازي سو يو خلي يې بيا په خپلو وېښو لاس راکش کړ . سپين کاغذ يې خانه رانژدې کړ دهغه پر مخ ليکنوته يې په فار ، فاروکتل . لنه شيبه همداسي نيره شوه . بيرته يې له مخي لري کړ . دمخ ختاي نه يې ورساوه . يوه برخه يې له خپلي خولي لاندي کړه . لکه چي دورکيدو ويره يې ورسره وه . خپل خانه يې فکر سو . په خپلو شونو واو مدانو نو يې کوي وهل پيل کړل . په سينه يې چه ډيري او رنگ په رنگ نښي . نښاني ښکار پدي دهغو دگيلو بادوني يې ورپه زړه شوي . هري يوي يې ديوه . يوه انسان د وژلو په بيه په ترڅا نيولي و . په بي ډوله سونيو يې نا معلومه شان موسکاو خفله دهان ورتو يې (ا) ښکاره سو . خپلي نښان لرونکي خولي ټک يې وکتل بيا يې کاغذ ته ورپام شو . موسکاتي ووتښته . شونوي يې وچېچلي او بيا يې کاغذ خپلي مخ ته ونيو . شونوي يې يې اختياريه وريدی اونگي سري سترگي يې لاسري شوي . دمنځ بڼه يې سينو او ښته او بيا يې کاغذ ته بد بدو کتل . بد يې تړي راغله لکه بلارځي يې همدې کاغذ وروژلي وي . ژدي له مخي لري کړ د ميز هتي بلي

حسي نښي ورسره . بيا يې حسه پام و . لکه چي خپل نښانو به ورته لږ ښکاره سول دهغه ځني ملگري دېخشي رېڼو ته رسيدلي وو . له خانه سره يې سوچ وکړ .

دېخشي رڼي ته درسيو غيله ورسره پيدا شوه . په فکر کي شو چي ما خوځه لږ کسان ندی وژلي چي لاتر اوسه (بغني) شوي نه يم . ددروازي په رابره کيدو سره يې دا فکر ونه والول او وره ته خير شو . حاضر باش يوازي راننوبت . پيشي يې کلکي په زمکه ووهلي او په لږ زيديونکي اواز يې وويل :

— بندي نه راځي صيب !

— څه سي ؟

— صيب ! بندي رانلو ته نه دي چمتو . دلته . چپ ښه بد بخته ! د زندان دي زندان . . . . . دلته يوازي زما امر چليزي . بس زما امر موه سوي خه په مننه يې راکش کړه . بد مرغه انسان ! او حاضر باش له ناچاري خواب ورکړ :

— ډير مې ورته وويل صيب . . له لاسه مې هم راکش کړ . خو داسره راغلي .

بي يې وارده ريدلي او په يوه سالکي سو :

— صيب ! هغه نه راځي . وايي چي منصبدار دي خپله دلته راسي . ډير په نار دي . . . . . هغه مونږ ته ډير بد زډوايي .

منصبدار حاضر باش ته تر يو . تر يو وکتل اود هغه خبري يې په ستوني کي وروچي کړي . په بيره د ميز خواته لاړ . خولي يې دمخ له سره راپورته کړه په دوه لاسي يې په سر وروژور کړه او په ډيره تندي د دروازي خواته رهي سو . وږ يې بيرته کړ . بيرته راو . ترخنده . نو يې چي وريه يادسوي وي . دمخ خواته ورغلي او کاغذ يې تړي راواخيست جيب ته يې کړ . حاضر باش ته يې هېچ هم و نه ويل او په مننه له خپل دفتره ووت . حاضر باش اوڅو تنه نور سپايان ورپسي روان شول او لږه شيبه وروسته غونډ د بندي کوټي ته ور . نوبل .

بندي په يو سلیدلي کپ کي پروت و . . . . . ښويي زړه برسېن اخلي وه . د ځان تايي يې هم سلیدلي وو . ډير نه ، يو . يم ځاي يې خيري سوي و . سر اوږد يې دنه خړيلوله

بندي په يو سلیدلي کپ کي پروت و . . . . . ښويي زړه برسېن اخلي وه . د ځان تايي يې هم سلیدلي وو . ډير نه ، يو . يم ځاي يې خيري سوي و . سر اوږد يې دنه خړيلوله

# دازندان دی

محمد زرين گرديوال

کبله بېر سوي وو . او دده اصلي حجره يې غريبيا پنه کړې وه . په لکه توره کوټه کي چي په ديوالو نوبې راز ، راز سرورنه ليکل . وي وو . پروت و . لکه چي بندي ساعر خپل ټول زړه ديوالونو ته نشن کړي . هسي خوچي به هغه چرته سپين کاغذ او دمشواني رنگ پيدا کړ . نو خپل زړه به يې د کاغذ په مخ نش کړ . خو په دې زړه کي څه دومره دراز خبري برتي وي چي د زندان په دومره لږ و کاغذو نوکي پای نه ته رسيدی . د تنگي کوټي په لږو تنگو ديوالو نو کي هم دهغه شعرورنه نه . خايدل . دغه ديوالو نه د زندان کار کوونکو څو . څو خلي له څرمي پاک کړي او وښځلي وو . خو څو ورځي وروسته به بيا بيرته ډک شول .

د زندان امر د بندي کوټي ته له ور ننولو سره سم دکوټي ديوالونه له نظره تير کړل . څو لنډي شيبې چپ ودرېداو وروسته له هغه يې ورسره راغليو وحاضر باشانو ته منځ ورواړ اوډه

هر يويي خو ، خو چيپي ووايه او په فېريي ورته وويل :

— بد بختانوا ! دا ديوالو ته مو ولي نه دي پال کړي . همدا اوس بايد په مننه دغه ټول ديوالو ته پال کړي . . . . . او منصبدار لاداخبره نه و ده خلاصه کړي چي حاضر باسان سمدلاسه د ديوالو نو په پاکو لو لکيا شول . ساعر ورته ، . . . . . بد وکتل بيرته ډير زړ مسکي سو . اوورته وي وويل :

— که مې لوس نه وي پوره . — نور هېچ به هو کي خو به وليکي سم . شعرونه خپل . پاکوي يې . — له مننه نه ځي شعرونه زما او نه مري شعرونه زما . ناسو په دې . نه پوهيري . او د زندان امر چي تردی وخته غلي ولاړو به ډير قار په خبرو کي ورو لوبد .

— بس که . د زندان دي !! نه بندي يې او زه د زندان منصبدار . دلته يوازي او يوازي زما حکم چلن لري . . . . .

و بندي ته لکه چي منصبدار ډير وږوکی ښکاره شوي وي . بد ، بد يې ورته وکتل او ورته وي وويل :

— ستا حکم ؟ خو زه حکم د ستا مننه ته تيار نه يم .

— نه که تيار يې اوکته زه به دې تيار کړم .

ددی حکم منلوته .

— ځواي مشره د زندان ! زه حکم د ستا څه چي . حکم ستا د مشرانو هم نه شم منلی .

— مگر ته نه پوهيري په دې چي ستا مرک اوژوند زمونږ په لاس کي دی .

— پوهيرم ! خوته نه پوهيري په دې چي زه اوداولس زما غر باتور ، ويره نه لري د مرک او نه هغوی باتوران وولي شي . تاسو .

او منصبدار لکه چي د تورو خبرو د وريدلو نوان نه لاره . به خلق تنگي يې خواب ورکړ :

— وایم بس که زه دلته شعرونه بلونه نه يم راغلي . دی ته راغلي يم چي تانم کړم .

شعرونه بلو نه . يوه ښه چي : دا زندان دی .

تهدا اجازه نه لري چي داسي بدران ووايي .

واخله . . . . . دا کاغذ !!

منصبدار په خپل لاس کي نيولي کاغذ . بندي ته ورکوژار کړ . او خپلي خونړي سترگي يې نښي ورته ونيولي . بندي کاغذ را واخيست . مخي نه يې ونيو . په کاغذ کي دهغه شعر ايکل شوي و . په شعر کي يې د مغولو او ددوی د واکمنانو په وړاندي د خپلو خلکو ننگونه ستايلي وو . بندي خپل ټول شعر له ځان سره ولوست او دغه يو بيت خوښ دو مړه په لوړ غږ ووايه چي منصبدار او د هغه ټولو حاضر .

باشانو واوړيد . خدای خبر دی بيت کومه روڼدي خاطره ور ياده کړه چي :

ما هاله ماتم د ځان وگړ په وښو چي اټک وټه مې شا کړه به ژړا شوم

بندي خپل شعر بيا هم له سره ولوست او د زندان امر ته يې سترگي ورواړولي :

— ښه نو ، لکه چي تاسو بد وي له شعرونو او وليکل ځني هم ؟



د زندان د امر هغه پخوانی کار یو خلی  
سورشو. داواوی په قوټه، په سره سپنه  
بندي ته مخ ورواواوه :  
نه مونږله شعریلو بدنه وو. زمونږ په  
دوبارو نو کی ډیر ساعران دژول کیری درناوی  
بی کیری. خولی اوچیو نه بی له زرو او ییسو  
ډکیری. خو هغوی څه داسی شعرونه نه وایی  
لکه ته چی یی وایی :  
او د بندي زړه ته لکه څه ډیری خبری چی  
وریدی شوی وی " سترگی یی په منصبدار  
کی ورنځی کړی او د پټ خواب یی ورکړ :  
تاته پته نشته چی زه شاعر یم د اولس  
خپل اوغوی چی تاسو یی خولی او جیبونه  
ورډکوی شاعران نه دی دا اولس خپل شاعران  
دی د سرو او سپینو !  
او ته هم که غواړی چی زمونږ شاعر شی  
همغه سر له ننه په دی په طلا وکی پست  
کړو .  
بندي یو نا ځایه له خپل ځایه را پورته  
شو. منصبدار ته یی ځان واندیدی کړ. بدیدی  
ورته وکتل او په ترڅه لېجه یی ورته وویل :  
نه ته ! زه نه شم کیدلای شاعر ستاسو.  
زه اولس منلی شی هرڅه. خونش منلای  
غلامی د بل چا. زه که غلام کیدلای ستاسونو  
څه به می کول دغه کلونه، کلونه په زندانواو  
کړاونو ستاسو کی ؟  
مگر هغوی نه لری خپل خلک. او اولس  
چی زمونږ د دربار شاعری کوی ؟  
لاری به یی ! خو اولس خپل یی هیر کړی  
او غلامی یی منلی ده ستاسو. زه او زما خلک  
فرمان نشی منلی ستاسو او دنورو .  
د اخو هغه خبری دی چی ستا پلار هم  
کولی. پوه شه چی انجام به یی ستا لپاره ښه  
نوی .  
لکه چی انجام یی ښه نه وستاسو لپاره  
هم، او بله دا ښه چی زه هم په لاره څم دپلار  
ځکه چی هغه لاره - لاره ده زماند اولس دژاندي  
دننگ د چنگ.  
منصبدار بیا تک سور شو. بندي ته یسی  
بد، بد وکتل. مخکی یی ورسره ماته، گوډه  
پښتو ویله خو دبندي وروستی، خبره چی  
یی واوریده په خپله ژبه یی څه هغه او دغه ویل  
تسرو کړل. له ځانه سره وگوینده. په  
بندي یی بیا سترگی ورسری کړی خو خهی  
ونه ویل. همداسی چپیا تی شو .  
حاضر باشانو د دیوال ټول لیکونه او شعرونه  
په تلوار، تلوار پاک کړل او چی څنگه د یوالو  
نه پاک (!) شول نو منصبدار بیا په خپله ژبه  
حاضر باشانو ته څه وویل. منصبدار مخکی  
او حاضر باشان ورپسی شول. غوښتل یی چی  
دبندي له کوټی نه ووځی. بندي له یو خلی  
څنډورغله. په کټ کټ یی وځنډل. خدای خبر  
چی د منصبدار په ناپو هی پوری به څنډورغلی  
وه او که د حاضر باشانو په گډه گوډه پوری  
چی دگډوډه خبر یی به وارخطایی سره ها خوا-  
دپخوانی ولسی. د زندان په امر دغه خدا

ډیره بده ولگیده. بیرته راستون شو. په  
بندي یی بیا خوله ودر خلاصه کړه. څه ډیرید  
رځی ووته وویل خویوه خبره یی هم دبندي  
له خوا یی خوا به پاتی نه شوه هغه زو بندي  
تساکړېدو په وتو، وتوکی یی همدوسره  
ووېل :  
ته پښتون یی... سر زوری یی !! خو  
پوه شه په دی چی ژوند به دی درځم کړم !  
منصبدار د خبره وکړه او له کوټی بهر  
شو. دغه په خبره بندي خپه نه شو. داسی  
خبری یی ډیری اوریدلی وی. دا زندان واو  
دی دغویله په زندان کی یو بندي پښتون  
شاعر !  
منصبدار چی لا په بندي له څا په پاڅید-  
پاک شوی (!) دیوالونه یی ټول ولټول یوشعری  
هم نه و پریشی. ټول یی له منځه وړی وو.  
بندي د دیوال هری برخي ته په حسرت، حسرت  
وکتل. بیرته خپل ځای ته لاړ. زده پستیری  
په خپلو پښو او چوله او په فکر کی ډوب شو.  
په زندان کی یی ډیر کلونه تیر کړی وو...  
دټولو تیرو کلو نو پیښی یی بیا ذهن ته  
ورغلی. هغه بد چی د زندان بیلا بیلو مشرانو  
ورسره کړی وو. هغه ستفی سپوری چی یی  
اوریدلی وی. هغه کی اونه چی پری تیر شوی وو.  
ټول یی بیا ذهن ته راغلل. یو، یو یی سترگو  
تیر شول. خپل پلار وریاد شو. خپل هغه  
باتور پلار چی ددی زندان دواکمنانو دسترگو  
اغزی و. هغه ته لا مخکی یو استازی (قاصد)  
دپلار د مرگ خبر ور کړی. هغه په دی  
غم لړلی پیښی یو اوږد شعر هم فیکلی و.  
دغه شعر یی د کوټی په یو کوچ کی پټ  
کړی، چی څوک یی ونه گوری او بیایی همدغه  
شعردیو قاصد په لاس له زندان څخه خلاص  
کړی. بندي ته یو ځل بیا هماغه شعر وریاد  
شو. خو پښتونه چی بی په یاد پاتی وو، له ځانه  
سره یی زمزمه کړل... خپل کور ور یادشو.  
خپل اولادونه. خپل یاران، دوستان گلي، د  
کلی او کور څر-څر د بوالونه - لوږ پرچونه او  
دخپلو خلکو کاږه، واده پټکی او نیغی منلی  
وریادی شوی. ژوند وریاد شو. دژوند بهیر  
دژاد ژوند بهیر. دغم لحظی او د ښا ری  
ووځی، شپي یی په زړه وروگر ځیدی. ځان  
ته یی وکتل یوازی و. په زندان کی. زده یی  
غمجن شو. سربیی کښود. سترگی یی پټی  
شوی. تندی یی گونځی وکړی یوساعت همداسی  
پرکاله پروت و. بیا لکه چی نور څه په  
زده کی تیر شول. په کټ کی کښاست. پټه  
یی پراخه شوه. سترگی یی وغړیدی. په  
شونډویی څه خپوه شان موسکاخوړه شوه، د  
کوټی څلورو واړو دیوالو نوته یی به څیر  
څیر وکتل په خپله بیره ډیره یی په ورو- ورو  
لاس راښکود. خپلو شلیدلو جامو ته یی خیال  
شو څپه نه شو هماغه موسکایی لا په شونډو  
خوړه وه.  
داخل دخپل اولس ویاړو یادشو. ځان  
ورته ددی ویاړپوه کړی ښکاره شوه موسکایی

نوره هم زیاته شوه. تندی یی نور هم پورځ  
شو. خبره یی ډیره سپرلی او غوږیدلې  
ښکاره شوه. د خپلو خلکو راتلونکی یی په  
سترگو کی رڼا وځلیده. ډیره رڼه ! خپل  
کړاونه یی له یاده وتل. په خیال کی یی د  
(روه) په سیمه کی دسمسور وگلانو ننداره پیل  
کړه، هغه بوتی چی بایدراشته شوی وی او  
هغه غوټی چی باید غوږیدلې وای. زده یسی  
وغوږیده غوښتل یی چی یوه کړیکه وکسړی  
خوژوبی پام شو چی : دا زندان دی !! له ځایه  
پورته شو. دوره خواته ورغی. غوښتل یی چی  
وربیره کړی خو د دروازی په نیمکښوکی چی  
یی پیره دار ولید، دروازه یی بیرته بنده کړه  
او خپل ځای ته لاړ .  
بندي ته په کال کی شو، څو خلی له وطن  
نه قاصد واته. قاصد به له ځانه سره پیغامونه  
لیکونه او څه کالی، مالی راوړی وو. بندي به  
دقاصد په لیدو ډیر خوشاله شو. ده به هم  
خپل احوال د قاصد په لاس خپل کلی - کورته  
ولیده. قاصد به تل د بدو پیښو خبر راوړ. د  
قاصد انو، په پیغامونه کی د بندي د خوښی  
یوه خبره هم ته وه. دبندي له خوا چی به  
کوم پیغام استول کیده په هغو کی په ډاډ او  
لکه اراده پرته وه.  
بندي لا هماغسی په خپلو فکرونو کی اخته  
واو خدای خبر چی د فکر و نو دغه لړی به یی  
نر کومه روانه وه خو هلته د(روه) په سیمه کی  
یو قاصد هند ته در اټک لپاره تیار یډونکی و.  
دبندي زامنو او دوستانو ډیر شیان : نو ی  
جامی، لیکونه، کتابونه او پیغامونه قاضده  
ورکړل. قاصد یوازی د بندي د لیدو اودهغه  
له حاله د خبریدو له پاره راتلو. داخل قاصد  
څه ډیر پیغامونه او له وطن نه څه ډیر نوی  
څیرونه د بندي د پلاره له ځانه سره یو ځای  
کړی وو. له لیکونو او کالو نه سلامت پښ-  
جوړشو. قاصد را رخصت شو او د بندي مشر  
ژوی قاصد ته دپیغام هم ورکړ چی خصمونه  
وروسته به مونږ خپله دهغه دلیدو د پاره  
زندان ته ورځو. قاصد د هند په لور روان  
شو.  
هند ته په رسیدو کی یی ډیر کړاونه او د  
مزل ستونزی وزغملی. هند ته ورسیده. ډیر  
زندانونه یی ولټول. له ډیرو پلټولو وروسته یی  
ایله بیله هغه زندان پیدا کړ چی د دوی  
بندي به کی (بندي) و. د ننه زندان ته چایه  
آسانی نه پریشود ډیر ویرره داراونه یسی  
سوالونه ژاړی وکړی. زندان ته یی پریشود  
دخپل بندي پوښتنه یی وکړه. چاورته د زندان  
په یو کوچ کی یوه کوټه په گوته وښودله. په  
څنگ کی ولاړ یو بل پیره دارونه څو-څو څوک  
وکړ. او ورویی هغه ته څه وویل. قاصد  
هغه په ژبه پوه نه شو. د هماغی وروښودل شوی  
توری سوپی کوټی خواته روان شو. خپل په  
شاگړی پټوبی دوره مخی ته په دوز گوزار کړی  
په شونډو ویی ډیری اوهده ته د رسیدو بریالی

موسکاخپره شوه خوشاله شو. خپل ځانته یی  
وکتل شاد خوايي وکتل. بندیان شو، څو تنه  
اویو، یو تن ناست و وځیتو بند یانوته پایوانان  
هم راغلی وو. یو نیم بندي لا په کوټه کړو.  
ددوی بندي په ډیر لږ له خپلی کوټی او په کوټه  
کړه خپل ځای څخه یی څا په کیده.  
قاصد یو ځل بیا خپل ځانته وکتل. خپلی  
جامی یی وغځولې. لږی خبری یی لږی نه  
پشی ډیری خبرنی شوی وی. د فاتحانه بری  
موسکایی بیاشونډی خپوی کړی. دروازی ته  
وربرگ شو. پخپل ټول ژوربی وربیره کړ.  
چی څنگه په کوټه ورننووت وارخطا شو.  
سخت وارخطا : زده یی ودرزیده. په کوټه  
کی یی یو اوبلی خواته وکتل. هیڅوک نه وو.  
یوشلیدلې کټ لا هماغسی یی څو که پروت  
و. په دیوالو نو ډیر شعرونه لیکل شوی وو.  
خوښکار یدل داسی چی څو خلی لیکل شوی  
اوروان شوی دی. یو نیم شعر او بیت یسی  
لوستل کیده. دژبه درزایی زیسته زیاته شوه.  
(اشرف) په کوټه کی نه و. له کوټی بهرو  
ووت. د زندان پدنگی کی یی سترگی وگرځولی  
دخپل راوړی پنه خواته ورغی. له پنده یی  
هغه کاغذ او قلم را واخیست چی د اشرف  
پاره یی راوړی وو. بیرته کوټی ته ننووت. ټول  
هغه شعر و نه یی په کاغذ ولیکل چی سلامت  
پاتی شوی وو. په یو کوچ کی یی لکه چی ډیر  
ښه شعر پیدا کړی و. یوه ښه شیبی یی ورته  
رډډو کتل او بیایی دغه بیت ولیکه :  
په اواز یی غون لری دروه بلبلو  
په دکن دحال قصه هجری توتا کا  
قاصدغه بیت خو، خلی په لوږوازله ځانه  
سره ولوست. دژندان دکوټی پهوچه ځمکه  
کښاست او هلته یی هم د شعر لټون کاو. لکه  
داشراف له گوتولو یدلی مرغری چی داټولوی  
ټول پاتی شوی شعرونه یی ولیکل، بیا یی د  
دیوالونو لټون پیل کړ او دی لایه همدی لټون  
کی وچی ورو رابیره شو. اشرف نه و. یو بل  
بندي کوټی ته ورننووت. قاصد یی کوټی ته  
دنوتلو په وخت کی لیدلی و. دا بندي هم  
پښتون ؤ ډیر غمجن ښکاریده قاصد ته یی  
سترگی مه شی وکړل او بیا ورو ورو په خبر  
وراغی.  
- دروه ! له کوم ځایه اوچاته راغلی یی؟  
لکه چی د لیدو د پاره د اشرف ځان، دی خونړی  
زندان ته راغلی یی.  
وقاصد لکه چی همدی پوښتنی ته سترگی  
په لارو په یوه منډه یی خواب ورکړ :  
- هوله (روغه) راغلی یم. لپاره د لیدو  
اشرف.  
- اشرف خان... خو...  
بندي داخبره په نیولی غږ همداسی نیمه  
پریشیوده. خو قاصد تری بیا پوښتنه وکړه:  
- څه؟ څه شوی دی زمونږ په اشرف؟ څه یی  
کړی دی پری؟  
- اشرف ! اشرف نور نشته دی. دلته.



# آتشکشی مای رنگارنگ جهان

## چه تعداد نفر بیکار در جهان وجود دارد؟

بامو جودیت سوء تغذی - بیماری - بی سوادی - فقر و بسا امثال دیگر می توانیم ادعا کنیم که جهان ما رنجور است درینجا دو نوع بیماری: یکی ارثی و دیگری بیماری زاده قرن بیست است که یکی از این بیماری های اخیرا لذکر که گریبان گیرده ها میلیون نفر است و (بیماری مخصوص انسانها) محسوب می شود ( حیوانات از آن مصون اند بیکاری نام دارد بیکاری مرضی ارثی نیست اگر چه خطر ارثی شدن آن در آینده موجود است بیکاری يك مرض مزمن است هر روز ساحت بیشتر و بیشتر را در جنگال گرفته و سر و سر و شست بشر را متأثر می سازد باین بیماری عالم مسوول کشور های پیشرفته سر -

به داری بیشتر مصاب گردیده - سازمان کارگری جهانی - بده بیکاران را درین کشور ها بیش از ۱۷ میلیون نفر تخمین نموده است در ممالک عضو سازمان همکاری و انکشاف اروپا در هر ۲۰ نفر مرد یازن يك نفر بیکار می باشد امسال رقم بیکاران بین ۲۰ و ۲۲ میلیون تخمین گردیده است از جمله کار طلبان ۷ میلیون شان کمتر از سن ۲۵ بود و دو میلیون آنها در کشور های عضو با زار مشترک امرا ر حیات می نمایند

که از آنجمله ۱۰۷۹۸۱ نفر شان در سن پایین تر از ۲۵ سالگی قرار دارند .

در فرانسه منابع حکومتی آن کشور عدد بیکاران را در اوایل سال ۱۹۸۰ متجاوز از دو میلیون نفر وانمود کرده بود .

در امریکا شمار بیکاران در ماه جنوری از ۹۰۵ میلیون به ۹۲۶ میلیون بلند رفته است واز

حمله سکتور های اقتصادی امریکا صنایع موثر سازی با عده ۱۸۵۰۰۰ فی صد بیکار را نش بیشتر متضرر گردیده است .

در جاپان ۱۳۶۰۰۰ نفر به یافتن کار موفق نگردیده اند

که يك ربع آن کمتر از سنین ۲۵ می باشند . قرائت سنیسلان چاردمدیر عمومی سازمان کارگری بین المللی در پاریس

ده سال مطالعه اش در باره مشاغل کارگری جهان چنین برآورد می نمود است که اگر صرف ده فیصده صرف نظامی فعلی جهان کاسته شود وضع

بیکاری بهبود خواهد یافت واز وضع فاجعه انگیز موجود بدر خواهد شد نامبرده علاوه نموده که در سال ۱۹۷۹ مصارف نظامی جهان در هر دقیقه به يك

میلیون دالر بالغ می گردید و اگر ده فیصد آن صرفه می شد به

۴۰۰ بلیون دالر می رسید که این مبلغ برای بلند بردن سطح کار یا بی به صندوق و جیبی جهان نگویم قابل ملاحظه می بود

هرگاه مسابقه تسلیحاتی جنون آمیز فعلی بسوی يك مسابقه

سربلای مقاصد عمرانی تو جیه گردد و اگر محاسبه کنیم که بلیون ها ساعات کاری که را یگان از دست رفته وقف فعالیت های متمرکز در ساحت زراعت - تخنیک

طب و کلتور می گردید و اگر صد ها بلیون دالر یکه مصرف تسلیحات می شود برای بدست آوردن نان - خانه و لباس صرف

می گردید آیا سیمای جهان امروزی چگونه می بود این سوالیست که شاید اکنون میلیون ها مردم بیکار باز بار پیرامون آن می اندیشند .



«سپاه مانند این حیوان بحری کره المنظر به پنج قاره جهان ویشه درآفیده و مصروف انجام اعمال تخریبی و ضد انسانی میباشد»



# چگونه واكسين ها بالاي عذويت

## تاثير مي كند؟

درست پنجاه سال قبل مرس نوبر كنور يكي از جمله بزرگوارين اهرافض در جهان بشمار ميرفت در سالهاي اخير اگر چه كاهل بالاي اين مرض تسلط حاصل است مگر پيشرفت هاي علم طب از تلفات زياد آن كاسته است . مگرو بهاي توپر كلوز كه بنساي (باسيل كخ) ياد مي شوند از جمل همراهان دايمي انسان هستند در حدود ۹۰ فيصد مردم در سراسر جهان مبتلا به اين مرض مي باشند مگر قوه محافظتوي بدن انسانهاز پيشرفت و انكشاف آن جلو گيري مينمايد . باوجوديكه اين جلو گيري غير كافي ميباشد چه بسا اوقات درائر مساعد شدن شرايط مگرو بهاي توپر كلوز فعال ميشوند مگر كشف و معاينه شان دشوار است . مگروپ توپر كلوز قشر خارجي بدنش را دريده و مانند بالا پوش از تن بيرون ميكشد و از آن پس تغيير در آنها بوجود مي آيد و بچيث يك (ال - فورمز) قابيل شناخت مي گردند .

محققين انستيتوت توپر كلوز (داكتر نيكولاي شمليو ف عضو اكادمي علوم طبي اتحاد شوروي و اناد وروژ كوا و زوپاز يمسكو و دوكتوران طب در دوا سازي) كشف كردند كه باكتر ياي واكسين ضد توپر كلوز همچنان زمانيكه داخل اورگا نيزم گردند تغيير شكل میدهند . مگرو بهاي نيمه جان يا ضعيف شده توپر كلوز براي ساليهاي متمادی در وجود انسان زنده مي مانند آنها در حاليكه توافق حاصل مي كنند داراي خواص جديد بيولو جيكي شده و به اشكال كروي بيضوي و يا ديگر اشكال در مي آيند . شيوه هايي كه سابقا در مگرو بهاي لوزي مورد استفاده قرار مي گرفت در كشف اين ميكرو بها عاجز مانده است ، اكنون بكمك وسايل و تكنيك هاي مخصوص مگرو بهاي قابل ديد كشف گرديده اند همچنين مگرو بهاي تغير شكل يافته اند معافيت را در بدن تا مين ميكنند اين

نوزاد يكسلسله پنديدگي رادر جدار لبقاوي تبارز داده كه البته اين عوارض ناشي از تطبيق نادرست واكسين ميباشد . اكنون اين عارضه را ميتوان ناشي از كم مقاومتي بدن در مقابل واكسين و يا حساسيت ها دانست هما نظوريكه تطبيق واكسين در اطفال با مقاومت در ماهيست مگرو بها تغييرات وارده نموده قدرت معافيت را بحيان ميآورد هكذا عوارض نا گوار را در اطفال كم مقاومت و ضعيف بار خواهد آورد اشكار شدن حقايق مندر كه در مورد تطبيق واكسين ضد توپر كلوز كه از مدت نيم قرن تا كنون تحت بحث و تجربه شوراي وزيران كشف و اختراعات كميته دولتي اتحاد شوروي قرار گرفته بود منتج به توضيحات تيوريكي ساينس دانان شوروي و خارجي گرديده است اين توضيحات يكسلسله نتايج سوء را از اثرات تطبيقات واكسين مذكور بر ملا ساخته است و سبب شده است تا

نوزاد يكسلسله پنديدگي رادر جدار لبقاوي تبارز داده كه البته اين عوارض ناشي از تطبيق نادرست واكسين ميباشد . اكنون اين عارضه را ميتوان ناشي از كم مقاومتي بدن در مقابل واكسين و يا حساسيت ها دانست هما نظوريكه تطبيق واكسين در اطفال با مقاومت در ماهيست مگرو بها تغييرات وارده نموده قدرت معافيت را بحيان ميآورد هكذا عوارض نا گوار را در اطفال كم مقاومت و ضعيف بار خواهد آورد اشكار شدن حقايق مندر كه در مورد تطبيق واكسين ضد توپر كلوز كه از مدت نيم قرن تا كنون تحت بحث و تجربه شوراي وزيران كشف و اختراعات كميته دولتي اتحاد شوروي و خارجي گرديده است اين توضيحات يكسلسله نتايج سوء را از اثرات تطبيقات واكسين مذكور بر ملا ساخته است و سبب شده است تا

طرق لازمه جهت تطبيق واكسين جستجو گردد . طور مثال هنگاميكه تجويز شد تا تطبيق واكسين درطي هر هفتسال تاسن پيست و پيك سالي تجديد نظر گردد اكنون تجديد واكسين مذكور به نصف تقلييل يافته است . اكنون درين شهر ها و مناطق اتحاد شوروي مقدار و دفعات واكسين خيلي كمتر از گذشته شده است كه البته اين ا معافيت را بحيان ميآورد هكذا از مقدار و دفعات واكسين نمودن و تعداد ماهورين فني آن تا اندازه زياد كاسته است . اين مو فقيت نه تنها در ساحه تطبيق واكسين ضد توپر كلوز بلكه در ساحه هاي ديگر طب نيز پيشرفت نموده است . پژوهشگران واكسينهاي حيه در ساحه هاي تولاريم ، پرو سليوس ، طاعون اتركس ، بوليو ، ريچا و انفلونزا و سر خكان اكنون به كار شهاي دامنه دار خويش دست اندر كار شده اند .

نوشته آذر

## نقش ترجمه در پيوند دادن فرهنگ هاي كنوني

آن احساس عميق و محتوي با مفهوم ندا شته با شد نيز نادرست و ناموزون جلوه ميكند اين بدان سان است كه چهره كرده را با لباس رنگين و مقوش آراسته سازيم . روي اين اصل دانشمندان حكم ميكنند كه بايد آثار هنري هم داراي مضامين و محتوای عالي و هم شكل عالي كه متناسب با مضمون است با شد به اين لحاظ ترجمه و فن ترجمه نيز از اين امر مستثني بوده نميتواند .

حق يك اثر ادبي و هنري در زمان ترجمه و قتي ادا شده ميشود اند كه كيفيت حاصل از تجربه منعكس در اصل در ترجمه آن نيز در حد امكان و تصور مند و ج و ملموس با شد . كه اين كار به اثر و قوف و تسلط كامل به زبان ، و شيكيا نسي در كار صورت مي گيرد .

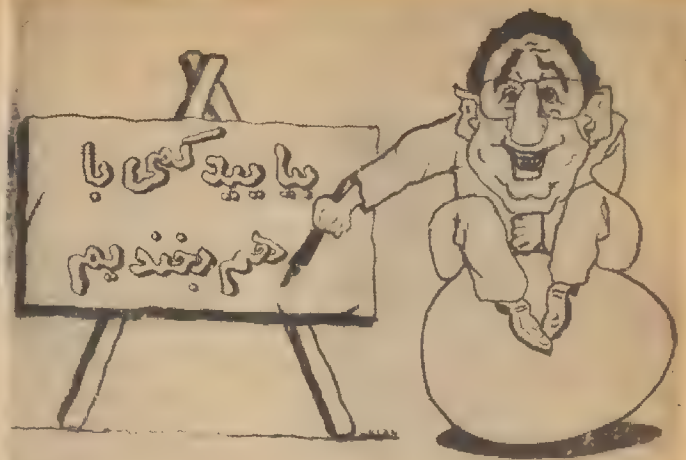
مترجم بايد در قبال نو يسنده اثر هنري ، ادبي يا علمي مسئول و لبت كند اما اكثر ايسن بقيه اثر صفحه ۴۵

ترجمه و بر گرداننده آن است نيز موجود گر در روي اين لحاظ گفته ميتوانيم كه ترجمه خوب در حقيقت هنري است كه درغايت هدفش نياز ، ضرورت ، نقل وانتقال احساس است كه از يك زبانه به زبان ديگر صورت مي گيرد . اما آن احساس اول در زبان دوم نيز بايست ادا شود .

در صورتيكه همه احساسات هاي كه در آثار اول موجود است در نوشته هاي دوم ابراز نكرد در حقيقت مضمون بي شكل و رونق خواهد بود لازم است كه مضمون و شكل رابطه متناسب و متقابل داشته باشد اگر مضمون هر قدر خوب و ارزنده ، باشد در صورتيكه شكل آن ((الفاظ ، كلمات جملات وغيره)) متناسب نباشد ما نكند عروسي زيباي خواهد بود كسه درمين لباس زنده و پاوه پاوه قرار داشته باشد اعداد صورتي كه كه اگر شكل آثار و مضامين خوب و با جملات و كلمات متناسب سب ادا شود ولي مضمون و محتوي

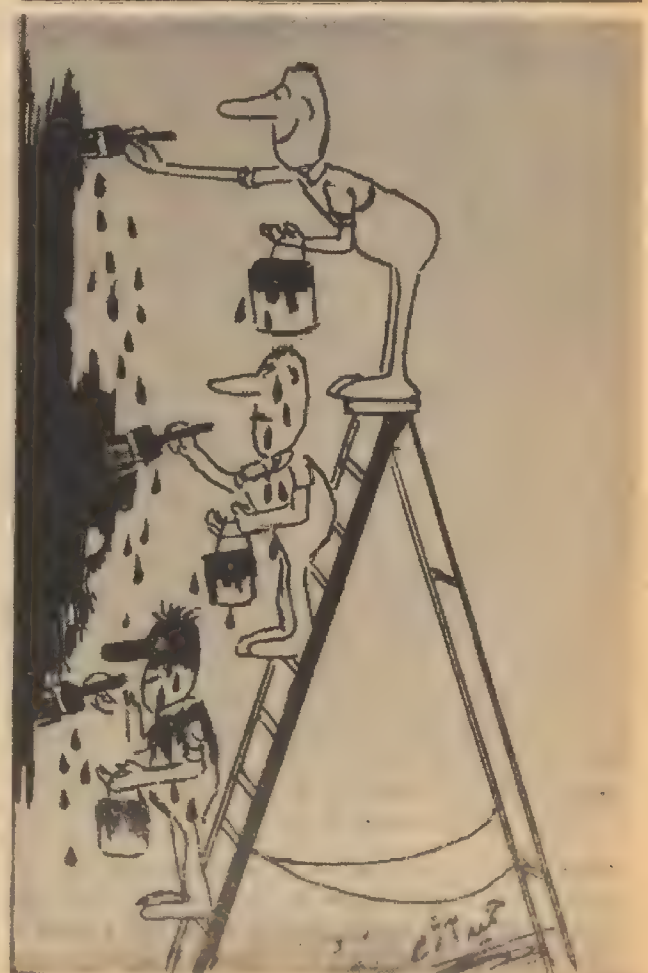
در جهان پنهان و ما ملل و گروه هاي گونه گون كه داراي فرهنگ و كلتور متنوع و مختلف اند نهايت زياد ديده ميشود ولي هر قدر اين انسانها با در نظر داشت فواصل مكاني و زماني از هم دور اند و يا شيوه هاي فرهنگي و كلتوري متنوع و گونه گون دارند اما ازجمله مشترك برخوردارند و ميتوانند مفاهيم اصطلاحات و احساسات شان را به يك ديگر ابراز نمايند . آثار هنري و كلتوري كه حاصل دوره هاي مشخص تاريخي و زاده فعاليت مشترك انسان ها است بيوسته از يك نسل به نسل ديگر انتقال مي يابد اين انتقال اكثرا از طريق تراجيم آثار هنري ، ادبي ، فرهنگي صورت مي گيرد . چون در هر يك از آثار هنري احساسات خاصي نو يسنده و خالق آن موجود است بنا برين مشكل امر درين جا است كه چگونه مترجمين ميتوانند و بايد بتوانند همان احساس را كه در زبان اول موجود است در زبان دوم كه





## ترک عادت موجب مرض است

دو کیسه برپاهم گپ میزدند ...  
یکی از آنها روبه دیگری کرد و پرسید: راستی ... تو برای چه وقتی که می خواهی  
بولبایت را بشماری ، پیش آینه استاد می شوی ؟  
کسمه بر دومی جوابداد :  
- آخری ترسم يك موقع از بولبای خودم را کسی دیگر نزنند .



## چتریت کجاست

پروفسور ، در یكروز بارانی ، در حالیکه  
از سرناپایش آب میریخت وارد خانه شد ....  
زنش به دیدن او پرسید :  
- چتریت را چیکار کردی ؟  
پروفسور سری نگانداذ و گفت :  
- یادم نیست .... به نظرم در جایی گذاشته  
ام زن مجددا پرسید :  
- خوب ، کی متوجه شدی که آن را کجا  
گذاشته یی ؟  
- وقتی که باران آرام کرد آنرا بسته کردم  
و خواستم جایی بگذارم !



## نتیجه خوب بود

مردی نزد مدیر شرکتی که معمولا اختراعات  
جدید را میخرید رفت و گفت :  
- من يك تلک موش برقی اختراع کرده  
ام ....  
سما حاضر هستید که او را از من  
بخرید ؟  
مدیر شرکت گفت :  
- اگر خوب باشد البته .... ولی باید او را  
برای آزمایش اینجا بگذارید و پس فردا  
بیائین !

مرد رفت و دو روز بعد آمد و پرسید :  
- آنرا ملاحظه کردین ؟  
- بلی ... نتیجه خوب بود .... دو موش  
را گشت !

مرد با خوشحالی فریاد زد :  
- دیدین من حق داشتم !  
مدیر شرکت حرف او را برید و گفت :  
بلی اما موش ها از دیدن دستگاه اختراعی  
بوفاز خنده مردند !!



چه جالی بهتر از اندازه

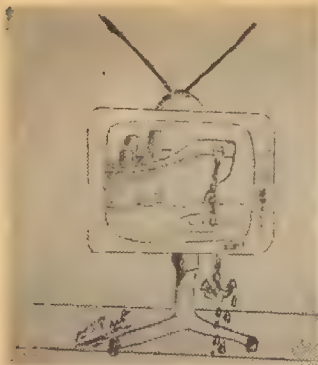
## مهمان هوشیار

مستر «اسمیت» شبی به مهمانی رفته بود و  
کم کم شروع به کشیدن خمیازه های طولانی  
کرد .... صاحب خانه که وضع را چنین دید  
بازاواحتی پرسید :  
- مگر خوابتان می آید که خمیازه می  
کشید ؟

مستر «اسمیت» کمی جابجا شد و گفتنی  
آقا .... ولی انسان وقتی هم گرسنه باشد،  
خمیازه می کشد !!







بدون شرح

## بی اعتمادی

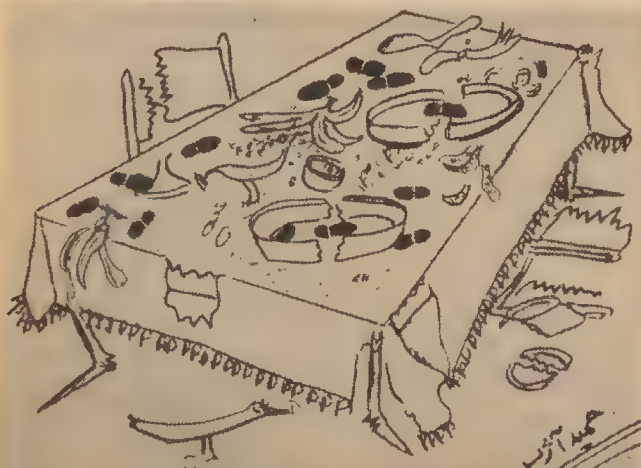
خانمی که هر شب تا نیمه های شب در  
مجالس پارتی رقص شرکت می کرد با یکی  
از دوستانش مشغول گفتگو بود ... ناگهان  
رو بدوشش کرد و گفت :  
- بالاخره من فهمیدم که شوهرم شب ها در  
کجا بسر می برد .  
دوستش با خوشحالی پرسید :  
- آفرین ... خوب چطور فهمیدی ؟  
- دیشب که منزل دوستهایم بودم، چون  
کمی خسته شدم زود تر به خانه رفتم و دیدم  
شوهرم در منزل مشغول شستن ظرف ها  
است ...

## برای شهرت خود شما

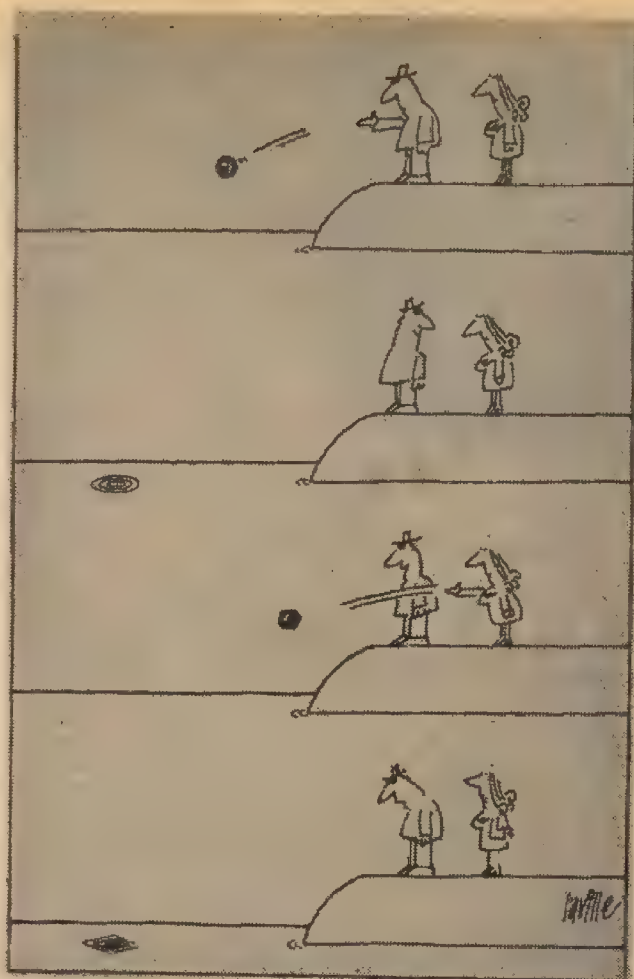
هنر پیشه اول تیاتر پس از پایان نمایشنامه وارد اطاق خود شد ...  
بعد از اینکه نظری بدسته گل های ارسالی کرد بسیار ناراحت شد ... مدیر تیاتر دسته  
گلها را نمود و گفت :  
چرا ناراحت شدی ... مگر ده دسته گل برای ت کافی نیست ؟  
هنر پیشه جواب داد :  
- آخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم ... در صورتی که اینجا بیش از ده دسته  
گل وجود ندارد .



قبل از مهمانی



بعد از مهمانی



بدون شرح

## چرا پیش من نیامدی

مردی با بیافه ای غمزه در کافی ای نشسته ...  
بود ... دوستش وارد کافی شد و بدین  
او پیش رفت و با تمجب پرسید :  
- چه شده ... چرا اینقدر ناراحت هستی !  
دوست اولی آهی کشید و گفت :  
- من دیشب يك لحظه نتوانستم چشم بزمی هم  
بگذارم ... زیرادو هزار افغانی برای فرستادم  
باید ببر دازم در حالیکه يك دینار هم پول  
ندادم ...  
- خوب ... پس چرا نیامدی پیش من  
دوست غمزه با خوشحالی گفت :  
- ساه ... دوست عزیزم ... تو این مبلغ  
را بمن قرض میدادی ؟  
دوستش جواب داد :  
- نی چانم ... ولی لا اقل چند تا تابلت  
عالی خواب آور دانتسم که بتو بدهم !!

## مشتری خوب



مسافری وارد تشریری شد و بگراست به هتل  
رفت. وقتی می خواست وارد اتاق هتل  
شود صاحب هتل از او پرسید :  
- آقا ... شما چه ساعتی میل دارید بیدار  
شوید بفرمایید تا به پیشخدمت بگویم شما را  
همان ساعت بیدار کند .  
مسافر جواب داد : لازم ندارد من هر روز  
ساعت هفت از خواب بیدار می شوم .  
صاحب هتل با خوشحالی گفت :  
- پس خواهش می کنم ، پیشخدمت ما را هم  
همان ساعت از خواب بیدار کنید !!

# نانهایی



## از هفت اقلیم

ترجمه محمد اکبر ((نظری))

### کرم‌های معده و امعاء از نوشیدن

### آب‌های کثیف پیدا میشود

واضح است که آب یک عنصر مهم حیاتی بوده، و در شبانه روز هر انسان به نوشیدن چند لیتر از این مایع ضرورت دارد، و لی در نوشیدن آن باید نهایت دقت و مواظبت را بخرج داد. چه، طبع امروز ثابت نموده است که بسیار امراض مد هشی و مهلك از نوشیدن آب‌های کثیف و غیر صحتی، دچار انسان شده و حیات او را در معرض خطر جدی قرار میدهد. زیاده از دو صد میلیون انسان در اقصای جهان، و خاصتا در افریقا و شرق نزدیک، در مالک سواحل بحیره مدیترانه و قسمتی از امریکای جنوبی و اکثر ممالک جهان سوم و شرق دور، از صدمه‌های جسمی و امراض ناشی از وجود کرم‌های معده (بیلهارسیوز) در بدنشان، رنج میبرد. در مناطقی متذکره این امراض خیلی وسعت یافته و به همه قراء و قصبات در بین مردم شیوع یافته است.

(لارواها) در جسم انسان نموده و سپس به شکل کرم در می‌آیند. و در آنجا جفت گیری نموده و به تخم گذاری شروع می‌نمایند.

دایره جریانی نقل و انتقال آن‌ها، از طریق و ریدهای سیاه رگ‌های کوچک به امعاء و مثانه سر از نوادامه پیدا کرده، و به قسمی به تخریب اعضا بدن آغاز میکنند. طوری که در تصاویر ملاحظه می‌فرمائید

(لاروا) از طریق نوشیدن آب‌هایی که در دل زارها جریان دارند، یعنی آب‌های غیر صحتی، داخل جسم سالم انسان هاشده و در چین‌ها و چروک‌های داخل جلد جفت گیری و تکثیر نموده، و سرانجام ایجاد تخم‌های آن در اکثر حصص بدن مبدل به (بیلهارسیوز) میگردند.

کرم‌های متذکره، در امعاء تخم گذاری و تکثیر نموده و از مجرای ریدها بدیگر حصص بدن نفوذ میکنند، و اکثر اثرات سوء و ضررهای عذیبه، نظیر پندیدگی و تورم کرده‌ها، جکس و طحال یا کیسه صفرا به اثر دخول آن‌ها بروز می‌نماید. خطرات ناگوار این کرم‌ها تا

تنها موجودیت این کرم‌ها در امعاء باعث پندیدگی و تورم امعاء میگردد، بلکه حتی جلد را ورق ورق سوراخ نمود و سبب تولیدبسیار امراض مهلك میگردد. اکنون بخاطر امعای این کرم‌ها دوائی ساخته شده که بنام (بایل ترای سید) مسمی بوده و به همین ماریک به با زار عر ضمه شده است. موثریت این دوا در محو انواع کرم‌های معده و امعاء و تأثیرات فرعی آن در بهبود وضع مریض به ثبوت رسیده است. و اخیرا مقدار زیادی از این دوا، در اختیار موسسه صحتی جهان گذاشته شده است. این موسسه در شعبات و کلینیک‌های مر بوطه خویش طور امتحانی این دوا را در معرض استفاده مریضان قرار داده و یک روز بعد از استعمال، تا ثیرات مفید آن به مشاهد رسیده است. طبق احصائیه موسسه صحتی جهان چیزیکه قابل اهمیت است، آن است که نظر به تعداد روز افزون مصابین و مسلولین امراض ناشی از کرم‌های معده، مقدار ادویه که، در دسترس دوا یر ذی‌علاقه و بخصوص ممالک جهان سوم قرار داده شده است، نا کافی



در اثر انتقال کرم‌های معده بداخل جدمعاء پندیده و کرم‌ها جلد را تخریب می‌نمایند.

است. و چون کرم‌های (بیلهارسیوز) از طریق جهاز هاضمه داخل جسم انسان میشود، بناء این دوا باید به شکل تا بلیت نیز ساخته شده و به تعداد از مریضان تقسیم گردد و مریضان بعد از سه وقت غذا مطابق هدایت داکتر معالجه از آن صرف نموده، تا بلا تغییر بتوانند جلوی پیشرفت کرم‌های (بیلهارسیوز) را از معده بدیگر حصص بدن بگیرند.

### آله‌مخابره به شکل ساعت بند دستی

برقرار شده، و همه معلومات مورد نیاز و اطلاعات ارده با قید وقت و تاریخ، بروی صفحه منعکس کننده آن که در تصویر اسانگشت بدان اشاره شده است، طور کتبی نشان داده میشود. علاوه از آن این فرستنده بی‌سیم، از هر حیث قابل اطمینان بوده، و مانند ساعت بک دستیه همیشه در بند دست تان آن را با خود میتوانید داشته باشید و از منزل و از هر جایی دیگر بک دلتان بخواهید بدون لین ارتباط بواسطه بی‌آن میتوانید حل مطلب نمایند.

قسمت آخره این آله که بسیار کوچک بوده و در منزل جا نگارده میشود، همه معلومات و اطلاعات را ثبت نموده، و دوباره از طریق مرکز این تاسیسات به دارنده تلفون گزارش میدهد. این سیستم جدید مخابراتی برای اولین بار، در هالیند بکار گرفته شده و مقامات پست و اطلاعات جمهوری اتحادیه آلمان، در مورد بکار انداختن این سیستم تا اکنون تصمیمی اتخاذ نکرده اند.

انجیران شرکت ذیمنش جمهوری اتحادیه آلمان وسایل جدیدی مخابراتی و اطلاعاتی را ساخته اند که، بواسطه آن میتوان اتومات با مرکز این تاسیسات تماس گرفت، و در مواقع ضرورت این آله مخابراتی بهترین وسیله ارتباط با دنیای خارج است. هرگاه خواسته باشید جایی تلفون بکنید، در هر قسمتی از منزل و در هر حالتیکه قرار داشته باشید، با الوسیله میتوانید به یکی از مراکز این تاسیسات در ارتباط باشید. به مجرد تماس با مرکز این فرستنده‌ها، نفر مونلف آنکه در بیرون پیشروی دروازه ایستاده است دروازه را باز نموده و خواهش شما را برآورده می‌سازد. دستگاه احتیاطی دیگری در مرکز این تاسیسات تعبیه و نصب شده است که، با بطن بین تلفون داران و اداره مرکزی است، با الحاق این دستگاه اکثریت حساسه الغواش میتوانند ازین وسایل استفاده نمایند. طرز کار این آله جدید مخابراتی قسمی است که در مواقع ضرورت هرگاه تکه بی را فشار دهید، اتومات ارتباط شما با مرکز



## نقش ترجمه در ...

سوال طرح میسود که چه اندازه يك نفر مترجم حق آزادی در ترجمه بعضی آثار و گر - دادن آن را به لسان خویش میتوان داشت با شد و لسی اکثر معتقد بر آن است که يك نفر مترجم تخیل موجود در اصل اثر را محترم شمارد اما او تعهد دیگری نیز دارد و آن همان سنت های ادبی و فرهنگی زبان خودش است که اثر او با همان معیار و محک و معیار اصلی اثر ارزیابی شود او آنقدر زحمت بخود را میدهد که بتواند همه نازک خیالی ها و اصطلاحات زبان او لی را با همان زبان شیوا و اصطلاحات شیرین زبان خود محیط و اجتماع خویش بر گرداند که بتواند متبوع طبع خوانندگان قرار گیرد . در غیر آن شیوا ایی و گیرایی آن آنقدر مقبول طبع نخواهد بود .

این که در يك ترجمه آثار ادبی و هنری با ید سلیقه همگان رعایت شود یا صرف سلیقه مترجم اکثر بر این لفظ گویند که با ترجمه میتوان مردم با فرهنگ های گوناگون را پیوند داد در میان آنها ارتباط و همبستگی بوجود آورد این يك از عمده ترین خصوصیت فلسفه ترجمه است .

گر چه فواصل میان انسان ها در عصر ما که عصر الکتر و نیک و نوآوری های شکفت انگیز علوم و تکنیک است و ابعاد جهان روز به روز کوچک میشود اما این حقیقت را قبول باید داشتیم که باوجود چنین نزدیکی ها و کاهش یا فتن مسافه و فر - سنگ ها فواصل فرهنگی ما نند گذشته زیاد است و طیف مترجمین این است که بتوانند فواصل معنوی بین انسانها را کم نموده و بر فراز جدایی های فرهنگی و هنری و معنوی پل های ایجاد کنند این واقعیت کاملاً زنده

است و صریح است که ملل و کشورهای مختلف جهان یکی به یکی ارتباطات اقتصادی و غیره فقط می تواند از طریق افهام و تفهیم متقابل صورت گیرد که این افهام و تفهیم نیز جز از طریق دانستن زبان ها و فرهنگ کشورهای مورد نظر نمی تواند صورت گیرد اگر سیری در تاریخ و پروسه تکامل جوامع بشری نمائیم بخوبی دریافته میتوانیم که آثار فرهنگی ، ثقافتی ، کلتوری و هنری کشورهای آسیایی در زمانه های قدیم توسط مترجمین به لسانهای مختلف برگردانده شده و فوجی از سبایا حین را بسوی شرق گشایند و سرانجام قدرت های استعماری بخاطر دسترسی به کنجینه های ادبی ، فرهنگی ، هنری و سایر خصوصیات مد -

قاصد وارخطا شواو به لای زبانی غریبی تری بیا و بپوشان :

نشسته دی دلته ؟ کوم بل زندان ته بی ویی که خنکه ؟ و وایه و ووره ! چرتی دی هغه ؟ او بندی لکه د دنیا پول غمونه چی تری همدا اوس بشپول په شان راجاپیر شوی وی ذبه بی کلکه و ویدینه اویه دیر خواری بی ایله همدومه و ویلی شول چی :

هغه ... نور هغ نشسته دی ... دلته ... هغه ؟ خه شو ؟ وؤلی بی دی ؟! مرشوی دی !! خه بی شوی دی ؟؟

قاصد دیره بیر لگیاو . په یوه سایه پوښتی پیل کړی وی . زده بی پوښتی کولی . اشرف نهو .

نیت شرق لشکر کشی های انجام دادند آثار فرهنگی و کلتوری کشورهای مذکور را بغارت کرده و محققین باستان شناسان و مترجمین در بر گردانیدن آن و رمز گشایی آثار پر دا خسته و با آن آشنا بی و شناسخت پیدا نمودند بدینسان آثار هنری و فرهنگی کشورهای دیگر نیز به اثر زحمات و تلاش های مترجمین به لسان های مختلف برگردانده شد که با نتیجه مردم کشورهای مختلف از خصوصیات ، تاریخ فرهنگ و کلتور های گوناگون ملل جهان واقف حاصل نمودند .

امروز سعی و تلاش دانشمندان و هم مترجمین درین است که چگونگی بتوانند فواصل میان انسان ها را که در تقاطع مختلف جهان با فرهنگ و کلتور مختلف و متنوع و لسان های مختلف زندگانی میکنند با هم ارتباط دهند و این ارتباط یکی از عمده ترین وظایف است که ترجمه میتواند آن را انجام دهد .

## دازندان ...

دغه بل بندی هم داشرف نردی ملگری و - داشرف په بیلتون بی دیری ورخی خکه نهو - کړی هغه خبرو چی اشرف دلته نشته - قاصد ته به بی لهدی پرته نور خه ویلی وای :

له دیر و ورخو راهیسی رنخور پروت و اشرف هغه ... توان له خایه د پورته کیدو هم نه لاره هر خدمت بی کاوه ما ... خو - منصبدار د زندان چی خبر شو ، ده بی بند کړم دهغه له خدمت او نه بی پریشودم ، د هغه کوئی ته ...

بندی داخلی قاصد ته داسی په سره سینه خبره پیل کړه لکه هر ، هر خه ویل چی غواپی د قاصد تلوسه وه - دهغه داسی زده و چی بندی دی راته ټولی خبری په یوه جمله کی وکړی خود بندی پرله پس خبرو هغه ته د بلی پوښتی خای پریشود :

زه چی د هغه کوئی ته له ورتگ نه بندشوم . سودای و د دیره په شومه دم دیوی شپکی می ترغوږ شوخه اواز او مینه کوینه - د دروازی په دژکی می وکتل بېرته اشرف خان بی ...

آ ! اشرف خان بی را بهر کړ له کوئی - خو - کسونیولی و په گډه له زندانه بی وویست - ما ووهلی چیفی ... ټولو به زما کړیکی اوریدلی وی ، خو هچا هم ونه نیور اوه . غوږ پوه شوم چی زما بندی دوست - اشرف :

بندی ټولی خبری په یوه ساو کړی - خو داروستی خبره چی بی کوله ټو غوئی غونډی شو اوچی د اشرف نوم بی واخیست یو خلی چپ سو - بیغی چپ ... قاصد د بندی په وروستی خبره پکان وځوږ - په خای کیناست - په زده بی غوږه راغله د پر وخت همداسی ناست و - بیا پاخیږد - له کوئی ووت - راوپی پندی راوسپړ و داو هر خه بی په بندیانو وویشل - غوښتل بیچی بېرته د ( اشرف ) کوئی ته ننوخی خو بو پیردار دوره مخی ته ولاړ و د هغه په ولوبی لاس کښود او ورته بی وویل :

خه - هغه ! نو ده دی لارو ه داخای دی خو بی شو که خنکه ؟ مگر نه بی پوه چی دازندان دی زندان - خه په مخه خه -

قاصد خپل خادر په دوه لاسی ځنډواوه - په خبر ، خبری دوروستی خل دپاره هغی توری کوئی ته وکتل - په خپلو جیبو نوکی بی د

اشرف شعرونه وکتول - یو کاغذی تری دا بهر کړی - ورته خبر شو - خای په خای ودرید سترگو له بی اوښکی راغلی دپروخت همداسی ولاړ و خو یو حاضر بانی هغه له لاسه ونيواو وپیښکه - قاصد یو واریا کاغذه وکتل - بېرته بی قات کړی - په جیب کی بی کښود او خپله لاری و نیوله . هغه په لاخوگامه وړاندی نه - وتلی چی بیا به بی شاته وکتل - لکه خولاجی تری پاتی شوی وی - داکار به خو واری تکرار کړی - داسی په لاره روان ولکه همدا اوس چی له کومی لوبی ناروغی را پورته شوی وی - دوو - وستی خل له پاره بی زندان ته وکتل او بیا تری پنا شو -

خو ددی خونړی ماحول د تورو تنبواو لوړو برجونو له سانه بی داشرف خان د آواز په غوږکی کړنگیده :

په آواز بی غوږ لری د دوه بلبلو په دکن د حال قصه هجری نو تا کا پای

## دسپورت...

مشکله وی. همدا وجه دهچی دسپورت دښپری داخلی آزادی د مسلی په برخه کی تثبیت او پرک والی را منځ ته کوی او په دی ډول سپورتی مفهوم ته د یوه محدود سیستم اصطلاح بخښی .

په هر حال هغه وخت چی موږ د سپورت داسی اړخونو ته پام واپو لکه په یوه ټاکلی اجماعی محیط کی دسپورت سازمانی سکلوته دهغه استعمال او هدف نو د پاسنی درک نیمگرتیا را په گوته کوی په سوسیالستی اوپانگه والو ټولنکی د سپورتی سازمان یوه مقایسه به په دغه برخه کی داسی اختلافونو د توضیح کولو د پاره کفایت وکړی له یوی خوا د پرنیز سپورت هماهنگه وده وجود لری او د ټولنی د ټولو غړو دبدنی بشپړ تیا په منظور دبدنی په یوه بیابوری دولتی سیستم باندی به لوپه سوبه لوبی صورت نیسی . له بله طرفه موږ د استخاصو یوه اړخیزه حرفه یی وده ونیو او سپورت ډډه لگولی وی .

موږ عقیده لروچی د ټولنیز نظام پراساس زیاتره وختونه پریوه تجارتی بنسټ باندی یولی داسی مسالو د حل له پاره په ډډه پوری اهمیت لری کوم چی په معاصره ټولنه کی یی د سپورت د رول په باب یو لړ علمی څر گندوی کیږدی . په تیره بیا نو موږی نظریات د فرداو بشریت له پاره دسپورت دانسان پالنی د ارزښت د هغه رول اوماهیت دیچلو ستونزو د هوارو لو د پاره بشپړه بیه لری .

په دی وختونو کی یاسنی مسئلی تودی مباحثی ایجاد کیږدی . دغه مسئلی په ۱۹۷۲ کال په مونیخ او په ۱۹۷۶ کال په گوبیک کی د المپیک په علمی کانگرو همدا واز په ۱۹۷۴ کال په ماسکوی د نړیوالی علمی کانگری په زیاتو راپور ونو اوویناوی ماهوی بڼه غوره کړه دنوموړی مسلی سره په زیاتو مضمونونو او مانوگرافونوکی تماس نیول شویدی . د هغو کسانو نظریات چی دسپورت بشری ارزښت پیرنی او د هغو کسانو نظر یی چی دغه ارزښت ددوی داسی او ماهیت خفه توپیر لری په گوته شویدی .

باید وویل شی چی سپورتی فعالیت د انسان پر معنوی نړی ، د هغه پراحساسانو

ایستیکي ونډ ونو ، اخلاقو او د نړی لیدپر مفاهیمو باندی یوه مثبت اغیزه بندی

داهم په نښه شویده چی سپورتی فعالیت یوه اتل واره او هستونکی جنبه لری. تل د نامعلومو څیزونو د میند کوبه خوا درومی. ددغه فعالیت د جریان او نتیجو د جاویدانی ارزښت په سر څه کسی د انسان استعدادونه او کلتوری ایدیالونه څرگندی. سپورت هر چاته د ځان بشپړولو، ځان بیانولو لواز پر ځان باندی داتکا کولو گټ شمیر فرصتونه برابروی. سپورت نورو انسانوته د خوشحالی ، انسانی ویاړ او دهغه دبی پایه امکاناتو د لیردو لو ډیره ښه منبعده اوسنی سپورت نه یوازی په یوه هیواد کی بلکی په نړیواله پیمانه د افراد و ترمنځ د تماسونو په وده کی یومهم عامل گڼل کیږی.

## چشم‌ها

داخلی او خیلی خطر ناک است . من مثل دیوانه هابه اتاق او دویدم، روی.

تخت خواب افتاده بود واز درد به خود می پیچید ، با آنکه زبانم بند آمده بود شروع به حرف زدن کردم واوردا لی که اشک میریخت و ناله می کرد ، گفت :

—آمدی ؟ من رفتنی هستم ، ایکاش می توانستم فقط یکبار ترا با چشمهایم ببینم .

احساس کردم که این آخرین آرزوی او حالت محاکمه مرا دارد ، آیا او از مرگ داکتر خیلی رنج برده بود و می خواست بااین جمله اندوه خود را از این حادثه نشان بدهد ؟ وقتی ساکت شد با صدای لرزانی گفتم :

—ایلا ! دیدن من با چشمهای ظاهری مېم نیست ، آیا تو مرا بار ها با قلب بزرگ و بیگانه و روشن خود ندیده یی ؟ من مطمئنم که در این دنیا تنها تو بودی که توانستی چهره حقیقی مرا همانطور که بود ببینی، باور کن این مردمی که چشم دارند نمی توانند همدیگر را ببینند، بس محبوب من ، آرا م باش ، توبه زودی خوب خواهی شد .

ایلا حرف های مرا گوش می کرد و ساکت بود، آخرین شعاع درخشان خورشید در افق مغرب ناپدید شده بود ولیلا شروع به گریستن بود، از شدت درد به خود می پیچیدم، راز مخوفی که در قلب خونینم بود وجود راتلاشی می کرد، بیش از آن نتوانستم آنجا بمانم .

مادر ایلا آمد و کودک را کنار او گذاشت، طفل معصوم شروع به گریه کرد، شاید روح اوهم از تراژدی غم انگیزی که درش وقوع بود آگاه شده بود، مادر ایلا هم مگریست، دیگر چیزی نفهمیم .

روح بیگانه ایلا به آرامی از بدنش پرواز کرد، بیاد ندارم چه کردم ، فقط میتوانستم بفهمم که یک قلب از حرکت ایستادو قلب خونین دیگری زخم عمیق و درمان ناپذیری برداشت واز درد و شکنجه ابدی لبریز شده . خورشید کاملاً غروب کرده و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود .

مردمی که نمی توانستند توفان هراس انگیز و دردناکی را که در زیر پرده زشتی نفرت آور من برقرار بود ببینند معنی عشق واقعی و آسمانی مرا درک کنند بمن می خندیدند و هنوز هم هر وقت مرا می بینند بمن می خندند، ولی من که دیگر همه چیز را بیهوشان و بی تفاوت است ، گاه از خودم میپرسم :

«راستی اگر منم کور بودم داستان زندگانیم بچه مشکلی دو می آمد ؟»

—بایان—

تمام بدنش روی چهار چوب در بزمین خورده بطرف اتاق دویده وپایش به لگن گیر کرده با ودچار خونریزی شدیدی شده بود، وقتی من وارد ساختم او در میان خون خود غوطه میخورد و بیوش بود ومن باشتابی جنون آمیز او را به نشاخانه رساندم ، زندگی او مثل شمع می بود که به سرعت تحلیل میرفت و به خاموشی نزدیک میشد ، آیا هنوز هم بمن می خندید ؟ اما بهر حال من دیگر هیچ شکایتی ندارم، چه کسی به ناله و شکایت من اهمیت میدهد ؟

ایلا همان دختر زیبا و بیگانه کی زندگی من بود، دنیای من بود و هستی من بود میان مرگ و زندگی دست و پا میزد ، داکتر مرا صدا کرد و گفت :

—سقوط وحشتناکی بوده و خونریزی و جراحات

## به مناسبت شصتمین سالگرد قرارداد دوستی بین افغانستان و شوروی

دوستان گرامی - بیست و هشتم فبروری سال (۱۹۸۱)، مطابق به نهم حوت ۱۳۵۹ اتحاد جما هیر شوروی و جمهورید مو - کرا تیک افغانستان شصتمین سالگرد معا هده دوستی بین افغان - شوروی را تجلیل مینمایند .

بدین مناسبت رادیو مسکو مسا - بقات رادیو یی را مد نظر گرفته است که در آن همه شنوندگان اهام از پیر وجوان - پسرا ن و دختران میتوانند اشتراکات نمایند . تعریف گرانها و جوانان یزیه کسانیداده میشود که بدو سوال ذیل جواب در ست بدهد . سوال اول - کدام واقعه مهم تاریخی در روسیه و افغانستان سبب شد تا قرارداد دوستی (۱۹۲۱) افغان - شوروی با مضا رسد .

سوال دوم - قرار داد مذکور دو طول سالهای اخیر چه رولی را در انکشاف روابط دوستانه بین دو کشور بازی نهوده است . جواب های خود را می توانید تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) به یکی ازین دو آدرس ذیل ارسال دارید . ۱) مسکو رادیو نشرات خارجی - شعبه افغانستان . ۲) کابل - بیست یکم فبروری (۸۳۲) . جالب ترین جواب شنوندگان در پروگرامهای رادیو مسکو به نشر می رسد .

رادیو مسکو تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) انتظار جوابهای شما را دارد .



## عصر مادوران پرواز

## زنان بسوی قلال سر بلند

## آزادی و عدالت

## اجتماعیست



زنان صلح می‌خواهند

زنان و دخترانی که پیوسته در راه آزادی خود و هموطنان خود شب و روز در مبارزه بودند. زنان روشنفکرو دختران پاک‌نهاد پیوسته مبارزه خود را علیه استبداد دوران نادانانه می‌دادند که سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در پیشا پیمش آنها قرار داشت. چشم زنان آزاده و پیکارجوی مابود که در استبدادی دوران را که جنایاتش از ظلم و بیعدالتی بود، به از زده آورد. صداهای آزادی، عدالت و ترقی اجتماعی، رهایی زنان از قید ستم فئودالی در هر گوشه و کنار مملکت طنین انداز شد. سال زمان دموکراتیک زنان افغانستان به مثابه مدافع صدیق آزادی تمام زنان کشور روز بروز به اعتبار و نفوذ خود در میان توده‌های وسیع مردم می‌افزود و بهترین نمایندگان زنان بلاکشیده افغانستان افتخار عضویت آن را کسب می‌نمودند. این سازمان تجلیگاه آرمانهای دیرینه تمام زنان افغانستان گشت و دیری نگذشت که جنبش پیش‌آهنگی جنبش زنان را در افغانستان کسب نمود. بهترین نمایندگان را - ستین زنان و دختران قهرمان و آزاده افغانستان در صفوف آن پیوست. و یکجا با حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر وطنپرستان بسوی ساختمان جامعه فاقه طبقات

و فارغ از استثمار فرد از فرد یکجا با حرکت تاریخ به پیش می‌رفت. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان این سازمان فشرده تمام عناصر وطنپرست و محل تجمع صادقترین و هدفمندترین دختران و زنان کشور با وجود شرایط دشوار مبارزه توانست صفوف خویش را تحکیم بخشد و مبارزه بی‌امان خور علیه امپریالیزم ارتجاع و فاشیسم صهیونیسم و نژادپرستی استثمار و استثمار، سازمان دهد. در شرایط رقت بار ستم و اختناق تعهد نمودند که در اثر پیکار عادلانه خود، برای رفاه تمام زحمتکشان کشور از قید ستم طبقاتی و ستم فئودالی و استثمار بیرحمانه طبقات استثمارگر یکپارز نمایند. صداهای اعتراض زنان و دختران قهرمان کشور هر روز بیش از پیش توجه مردم را به خود جلب می‌نمود و هزاران فرزند صدیقی جامعه مادر صفوف فشرده این سازمان جا میگرفت و با تمام زنان کشور اعتراض خود را بگوش ارتجاع داخلی و بین‌المللی می‌رسانید. این خواست زمان مابود که نیروهای اهریمن و ابلیس ارتجاع که هزارها موانع گوناگون در سر راه وطن پرستان و زنان کشور ایجاد می‌نمودند باید از میان بروند و جای آنها را خدمتگاران واقعی مردم بپر نمایند و زنان درد کشیده افغانستان راه روشن آینده درخشان خود را پیدا نمودند و بسوی جاده‌های هموار و تابناک

زندگی یکجا با تمام عناصر وطنپرست در حرکت افتادند.

انقلاب نور این خواست زمان ما و ضرورت قانونمند تکامل جامعه ما به اشتراک تمام عناصر وطنپرست ملی و مترقی به پیروزی رسید که با اولین دست آورد های خود نقش سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را روشن ساخت، وظایف و مسئولیت های اساسی را برای به پیروزی رساندن کامل انقلاب و ساختمان جامعه بدون طبقات در برابر زنان روشن فکر کشور قرار داد. زنان که نیمی از نیروی انسانی جامعه ما را تشکیل می‌دهند، از قید ستم فئودالی رهایی یافتند و شخصیت زنان کشور در چوکات قانونی آن تثبیت گردید.

اکنون انقلاب نور خصوصاً مرحله نوین تکاملی آن - مرحله نجات انقلاب و مردم وظایف عمده و سنگین را بدوش زنان روشن فکر کشور سازمان دموکراتیک زنان افغانستان با وجود مشکلات عدیده که داشت توانست رسالت خود را در تمام عرصه های مبارزه ادا نماید و نقش قاطع

وارزنده داشته باشد. از جمله پیروزی های این سازمان میتوان تدویر اولین کنفرانس سر تاسری زنان کشور را با اشتراک تمام زنان جامعه مانام برد. این واقع تاریخی در کشور مایس مهم و ارزنده تلقی میگردد. چه زنان جامعه ما خود سر - نوشت خود را بدست داشته و در تائید آزادی های بیشتر زنان سهم خوا - هند گرفت.

دیگر زنان و دختران جامعه ما از تنگنا محیط خانواده و زیر بار ننگین بیسوادی بیرون آمده بسوی افق های روشن زندگی پرواز می نمایند زن این نیم موجود اجتماع ما که پرورش دهنده نیم دیگر آن است، یکجا دوش بدوش مردان افغان به

سوی آبادی و عمران مملکت عزیز ما افغانستان خواهند شتافت. خوا - هران و مادران مادیرا بسوی ساختمان جامعه خوشبخت و مرفه و عاری از تناقضات اجتماعی - به سوی جامعه فاقد بهره کشی انسان از انسان به پیش میروند.

# جواب نامه های شما

**سلام خواننده عزیز**  
با سلامتی خوانندگان و همکاران عزیز مجله ژوندون می پر دا زیم به جواب نامه ها  
**دوست عزیز ظاهر نا دیان از انستیتوت هوا شناسی**

سلام صمیمانه و دوستانه ما را هم بید یزد . از محبت و مهر با نی تا ن تشکر . شعر از سالی خوش را در یکی از شماره های آینده خواهید خواند . همکار ری شما همکار عزیز را خواهانیم موفق باشید .

**دوست عزیز محمد طاهر افضل زاده محصل دار المعلمین کابل**

سلام همکار عزیز . علاقمندیم که به این همکار ری بپردازیم پاسخ نامه یی شما را به متصدی صفحه سر گر میا و مسابقات سپردیم سراغش را از آن صفحه بگیرد . خدا حافظ

**دوست عزیز محمد سلیم متین فارغ التحصیل لیسه عمر شید**

با سلام ، نامه یی شما رسید . در آینده توجه دارید که در طرح جدول متقاطع درخت بخرید و دیگر اینکه از جدول طرح شده ، پرسیده آنرا برای مجله بفرستید تا در دست و نا در دست آن به سهولت ارزیابی شود و اگر نه وقت بسیار در اختیار نیست که نخست متصدی صفحه آنرا حل کند و بعد خوانندگان ... موفق باشید .

**دوست عزیز قد سیه وادی از کارته پروان**

سلام دوست ارجمند . پاسخ به صفحه سر گر میا و مسابقات را گرفتیم و آنرا به متصدی صفحه اش حواله کردیم تا ببینیم چه خواهد شد . همکار ری شما را می خواهیم . کارمرا و خوشبخت باشید .

**دوست عزیز یزنجیه وادی از کارته پروان**  
بید یزد سلام ما را دوست

عزیز . جواب به سوالات صفحه سر گر میا و مسابقات را در یافتیم و آنرا به متصدی آن سپردیم که ترتیب اثر بدهد . منتظر همکار ری شما هستیم ، کارمرا با شید .

**دوست عزیز نظیفه وادی فارغ التحصیل لیسه عا یشه درانی**  
سلام علیکم ، همکار ری شما را پذیرا هستیم . پاسخ به سوالات صفحه سر گر میا و مسابقات را به گر داننده آن سپردیم که پاسخ ها را ارزیابی کند و صحیح و درست آنرا یکسو کند سعادت مند باشید .

**دوست عزیز رحمت الله غیر متعلم مکتب اسلام قلعه پلخوری**

سلام و پرسان داریم . د و شعر از شما در یافتیم ، یکی سروده طبع شما و دیگر به انتخاب ذوق شما بخوانید شعر انتخابی خویش را :

ناج سر جمله هنرها سب علم  
فعل کسای همه در هاست علم  
در طلب علم کمر چیست کن

دست زانغال دگر سبب کن  
با و بس از علم چه گویم سخن  
علم جو آید بنو گوید چه کن

علم کبیر آمد و عمرت قصیر  
آنچه ضرور یست به آن شغل کبیر  
و اینهم تونه از احساس شما :

روا نم شاد و خاطر بسود  
مسرور

ز شراب زندگانی سر مست  
دیوانه منم بشنو

بیروزی شما را خواهانیم ،  
خدا حافظ ..

**دوست عزیز هادی آتش**  
حکیده احساس شما بنام

((چشم)) به اداره رسید ، ولی درست نفهیدیم که این همه حرف و سخن بر چشم کیست؟ چشمان

معمشوق چارده ساله را ((فسوس نگر و شرور خیز)) دیده اید یا چشمان جستجوگر خویش را که محبوب چارده ساله را کشف کرده است ؟ .. و بالاخره همه احساس و عواطف را به چشم بستن ، و آنگاه ما یوسانه احساس شکست کردن ، و چشم را بر حال زار خویش شاهد گرفتن ، آدم را به خنده می اندازد که مفتون یک نظر شویم . نمونه یی از کار ادبی شما :

... نوا ی چشم - که با یک نگاهت - همه - خوشبها وسعادت ها را - همیشه در پهلوی تو می بینم - تو بودی که به هنگام نگر یستن - همه چیز را در تو - به مثل گنجینه خو شبختی دیدم - نوا ی چشم - که همه حواس و نما یلات را - بسته به تو می دانم - با اولین نگاه تو خود را - همچو بیچاره در قید تو می بینم - نوا ی چشم ...

**دوستان عزیز خالده عالمی و سیده عالمی از لیسه جهان ملکه غزنی**

جدول متقاطع شما را گرفتیم و آنرا سپردیم به متصدی صفحه مسابقات و سر گر میا که از نظر بگذراند و برای چاپ آماده سازد بیروزی شما را آرزو می کنیم .

**دوست عزیز پرتو نادری**

همکار عزیز و خوب ما چنین مینگارند :  
((به تمام کارکنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستیم ، سلام های گرم به گرمی ! انفجار هسته سنگین یورانیوم ، البته یورانیومی که آرزو میکنم تمام انفجارش از انتشار ذرات کشنده رادیو اکتیو عاری باشد .

شاید در دل ها بگویند که برادر ما را ازین سلام خطرناک

تیر . اما من خواستم که سلامم را داغ ترین ، و آتشین ترین سلام های باشد که برایتان می رسد . تا در حرارت آن لحظه ای هم که شده باشد درد تو انفرسا و جانگذا ی شلاق باد های سرد کابل را از یاد ببرید .

حتما که هوا سرد است گراف قیمت جوب هم شاید به آخرین نقطه مگزیم خود رسیده باشد .

برادر ، انرژی حاصله ازین انفجار انرژی صلح است که قلب زندگی را گرم می سازد و آن را به انفجار بم اتمی در هرو شیمیا مقایسه نفرمائید .

خوب ازین شوخی های کم مزه که بکنرم من در ماه میزان که به کابل آمده بودم سری هم به اداره مجله ژوندون زدم . خواستم تا همان رابطه ضعیفی که میان من و شما چون رابطه ضعیف هایدروجن که میان مالیکول های الکول و یا

مالیکول های آب وجود دارد اندکی تقویه کرده باشم و با دوستان یا

این آشنایان نا شناس از نزدیک آشنا شوم اما فقط دوستان محترم زمان نیکرای و حیاتی صاحب را با چند نفر از همکاران دگر مجله دیدم .

حیاتی چیزهای را که جواب نویسن محترم در مورد شعر (بدرد) که آنجا تغییر نام داده بود و

(سر نوشت) شده بود برایم در یکی از شماره های ژوندون نشان داد . اعتراضات خالی از دلچسپی نبود .

اینکه چرا کسی را در نهایت شب گذاشته ام و خودم تنها به سوی افق های روشن رفته ام و گویا کار بدی کرده ام و جواب نویسن محترم هم درین قسمت از من جواب خواسته بودند مختصرا باید به عرض برسانم که :



تمام بدیده های زنده یکسنان عاشق نور نیستند . نباتی در سایه های تاریک و نمناک می خزد و زندگی را در آن ظلمت ادامه میدهد و با آن عادت میکند و تمایل هم به قصد افزایی به سوی نور ندارد باید او تا آن درخت تناور بلندی کسب خورشید را دوست دارد و بسی او زنده مانده نمی تواند و عاشقانه به سوی او شاخه هایش را چون دست های پیروز مند یک قهرمان بلند می سازد دارای تفاوت های فطری باشد .

نباید این را ملامت کرد که چرا با گیاه (سایه دوست) نمی سازد و در آن فضای ظلمانی نمناک به زندگی ادامه نمیدهد ، و آن سیاهی را با آن موجودات عادت کرده به آن رها می سازد و فاصله میگیرد . و به سوی آفتاب قد بر می افرازد . خفاش ها عاشق شب اند و فضای تاریک برایشان جولان گاه همیشه مصوون و آرام تا محیطی که در آن اشعه خورشید می تابد .

بکتری ها در عمق او قیانوس ها دور از نگاه روشن خورشید زندگی می نمایند و نور را باور ندارند . انسان های هم در هاله های از پندار های واهی گیر می مانند و انسان های هم چون کرم های پیله در غوزه های تنگ و تاریک تعصب این همه عظمت زندگی را حبس می سازند که نه تنها گاهی هم در فکر گسیختن آن حصار های تاریک نمی افتند و دست و پای نمی زنند بلکه در تلاش دفاع و حفاظت آن نیز می برانند .

انسانی که در سنگر شب می ایستد و از ظلمت پا سدار می کند بگذار که در تنهایی و تجرد تنگین خود آخرین نفس های زندگی اش را که رویه خاموشی می رود بشمردازد و باید فاصله گرفت و در سنگر آفتاب و روشنی ایستاد و با فطرت سرکش و آزاد باش و سپاهی به مبارزه برخاست .

شاید بگوئید که توهم یقوتست در عمق سیاهی و شب اسیر بوده ای این گفته می کند درست باشد ولی حالا از آفتاب الهام میگیرم .

ضرور ندانستم که با طرح هر مصرع شعر ((سر نوشت)) از کلمه کلمه آن بدفاع بر خیزم اولاً چندان ضرور نبود و ثانیاً شاید نواقص

هم داشته باشد اما گاهی بر داشت ها تفاوت می کند تا حقیقت نهفته در یک واقعیت .

این نامه را در هر دو روی وزق نوشتم چون چیزی نیست که جهت نشر فرستاده باشم حتما که ازین اشتباه میگذرید اما ضم نامه قطعه (شعرک) دیگری را بنام (طلوع) که خدا کند تابه آنجا میرسد (چاشت) نشود جهت نشر فرستادم حتما که شایستگی نشر را نداشته است در آنصورت این طلوع تا بستانی در کام غروب زمستانی باطله دانی خواهد افتید و خدا او را ازین عذاب الیم نجات بدهد . با عرض حرمت . پیروز و موفق باشید

### جواب نویس :

به پاسخ دوست عزیز و شاعر نوپرداز عرض شود که انسان این زمانه به دو گونه اند : (( آنها که برای ادامه اسارت و پر دگی دسته یی دیگر سلاح میسازند و آنها که سلاح بر سر و جان شان آرمایش می شود ))

حساب و کار شاعر امروز از دوستان سیاهی و سیاه پیشگان که همانا دسته اول باشد جداست و نمیشود برای لحظه یی با ایشان بیما ن همکاری بست .

شاعر امروز واند یشمند متعدد و ملتزم ((به و یژه شاعر — و نویسنده جهان غارت شده )) در صف اکثریت بی چیز و گرسنه می ایستد و با اقلیت ستمگرو ستم گستر به جنگ می پردازد . نه اینکه به بیان دیگر م از ظلمت و تاریکی بزد و فی المثل بگوید که همه جا ندان را نه یکسان از نور لذت نمی برند نباتی به تاریکی خوش است و گیاهی به روشنی .

آیا از مردمان ستم دیده جهان سوم کسی رامی یابید که هوادار تاریکی باشد سخن ما با انسان رنج کشیده و در مانده است و شما شاعر گرامی ، در آن شعر مورد بحث ، خواننده اصلی شعر خود را تنها و یگا نه گذاشته اید و خود به سوی موج نور مشتاقه اید . در قسمتی از شعر — — — میگوید (( ای مانده در نهایت شب های بی امید آن آشیا نه

نیست دگر جا یگا نه من )) و به اینگونه ، آن آشیا نه ، قیلا جا یگا نه شما بود ولی حال نیست ، و دیگران که آنجا مانده اند ، بمانند و ببوسند و دیگر هیچ .. و اینهم شد شعر گفتن ...

اگر شاعر و نویسنده امروز ، اکثریت گرسنه و ناتوان را که سالها و قرن ها اصحاب ظلمت و تاریکی به بیخو له های بی دانشی و سیاهی در افگنده اند ، به سوی آفتاب و روشنی می هدایت نکند و با ایشان مشترکا با یلیدی نه جنگند و سیاهی را نزد اند ، شعرش به لقایش نمی ارزد .

فرض بگیرید شاعری در سر زمین افریقای جنوبی یا دیگر ساکنان آنجا می زند و نظام حکومتی آن دیار ، نظام ستمگری است و خلق و خلایق در عذاب بسر می برند و هر چه بینی جز سیاهی نیست . بی عدالتی ، نادرستی ، حق تلفی ، شکنجه انسان ، و استثمار انسان ...

حال شاعر چه کاری انجام دهد . تکت طیاره بگیرد به عرو — س شهر ها (منظور پاریس نیست) سفر کند یا در کنار مردم خویش ، خلق و خلایق را آگاهی دهد . انتخاب با شماست . کدام یک .

### دوست عزیز و همکار جدید احمد صفر عمر گند هاری

بعد از سلام ، همکاری مد او م شما را آرزو مندیم . و تقاضا می رود که هر شما ره را به موقع و زمان آن بخوا نید نه اینکه بیست شماره ژو ندون را به چند روز .

و قصه باز بر سر هنر مندان است که آن یکی درست میگوید و آن دیگری غلط میفرماید .

گذشته از اینها ، خدمتتان عرض شود که اندرین باب بسیار نوشتند و پاسخ گفتیم و لسی سخن بدان مهر و نشان هست که بود . چاره چیست ؟ این اعتراض ها را بیک منبع با صلاحیت واد گذار می شویم که در امور هنری و ادبی ، گفتار و قضاوت شان کردار را بار بیاورد و واقعیت هارا بر ملا سازد فی المثل در القاب هنر مندان تجدید نظر گردد

و معیار های هنری در نظر گرفته شود و آنگاه لقب استادی بیک آواز خوان یا هنر مند تیا تر اعطا گردد ... از اینرو در این زمینه که مهوش در باب ناشناس

چه گفته است و ظاهر هویدا دیده ندارد که شهرت احمد ظاهر را ببیند و قبول کند ، میماند برای بعد ، تا اتحادیه هنرمندان در آن مورد غور و تا مل بکنند با این عذر از سوال و جواب شما با هنر مندان صرف نظر میکنیم . به پاسخگوی نامه ها که این کمتر بین شما باشد ، انتقاداتی داشتید که با جبین گشاده به پاسخ می نشینیم و شکر رنجی حاصله را بر طرف می کنیم . اگر به پاسخ مطالب فرستاده دوستان با شوخی و طنز میپردازیم ، هدفی جز شوخی دوستانه ، چیز دیگری نیست و از سوی حقایق را از چند سو و چند جهت دیدن کار دیگری نیست . و همینگونه آن اصطلاح صوفیانه که بکار برده شده است به معنای توجه نکردن زیاده مادیات و ظواهر است که آدم را از معنویات به دور می دارد و معنای بد دیگری از آن مستفاد نمی شود ، مگر آنکه اصطلاح را جدا جدا بخوانید و تعبیر های مختلف بر آن ببندید . اگر آن همکار را متلفت به کلی گوئی اش کرده ام ، هدف جز شناخت حقایق نیست و در این میان نه کار با شاعری است که چه می سراید و چه می گوید اگر شاعر فرزند زمان خود است ، نیاز جامعه را می بیند و آنگاه شعر میگوید نه اینکه تنها اسیر غرایز کور گردد و از محبوب سمین تن بگوید . عجب ! همینگونه می خواهید یا چیز دیگر .

و یکبار دیگر تقاضا میکنیم که همکاران خویش را با مجله ژوندون یا بهتر بگویم با مجله خودتان گسترش بدید و با ارسال مطالب خواننده و انتقادات و پیشنهادات سازنده ما را یاری کنید .

والسلام





دانشمندانې که در سیمینار علمی دوصدمین سال وفات ميا فقيرالله اشتراك کرده بودند عکس یادگاری گرفتند .

## دو صدمین سال ..

جواب میده :

— به صورت یقین من مقاله تحقیقی و پرمحتوای دادر زبان های رایج شوروی پیرامون ميا فقيرالله و سیمینار دو صدمین سال وفات وی به نشر خواهم رساند از او میپرسم که نظرش درباره شیوه تحقیق در سیمیناری که او در آن شرکت دارد چیست ؟ جواب میده :

— کار سیمینار از نظر من دارای ارزش فوق العاده است و دانشمندان شمار کارهای خود خیلی دقیق و جدی میباشند . دیگر سوال این است که :

— از دانشمندان افغان شرکت کننده در این سیمینار بچه گمانی آشنایی قبلی دارد ؟ میگوید :

— بیشتر دانشمندان محقق افغانی را از پیش می شناسد .

نظرش را درباره فرهنگ و ادبیات قدیم افغانستان چوینا میگردم و میپرسم که در این مورد چه مطالعاتی دارد ؟

گوتاه و فشرده جواب میده :

— فرهنگ کشور شما فرهنگی است پرغناو

بارور و دارای سوابق روشن و افتخار آمیز که

متأسفانه در باره به شناخت آوردن آن خیلی کم کار شده و این وظیفه اکادمیسین های شهابت که برنامه های منظم و سودمند برای بسط و گسترش کار های تحقیقی علمی و ادبی خود فراهم آورند .

به ارتباط سخنان وی از او میپرسم : — باتوجه به اینکه اکثر کشور های آسیای میانه و در مجموع کشور های شرقی با هم وجوه اشتراك فراوان فرهنگی دارند به نظر او چه وجوهی مشترک میان فرهنگ کشور های آسیای میانه شوروی با افغانستان وجود دارد ؟

پاسخ میده : — این وجوه آنقدر فراوان و زیاد است که بر شمردن همه آن مشکل به نظر میاید . میتوان گفت رسومات، علفه ها و فرهنگ مشترک و خاصا رویداد های سیاسی و اجتماعی مشابه هم در این کشور ها ادب و هنر آنان را به گونه ای جداناپذیر با هم آمیخته ساخته است . اما در این میان افغانستان همیشه نقش صادر کننده را داشته است .

از این خانم دانشمند که تاکنون سه بار

دیگر هم به کشور ماسفر کرده و در کار های علمی دیگر شرکت داشته است خدا حافظی میکنم و به سراغ (عمر زاق زاهدی) میروم که دومین مهمان از کشور شوروی است و در سیمینار ميا فقيرالله شرکت دارد .

زاهدی که دکتور علوم فلکولوژی موسسه شرق شناسی اکادمی ازبکستان شوروی است در این مورد که پیش از شرکت در این سیمینار در چه محدوده یی ميا فقيرالله جلال آبادی را میشناخته و کدام یک از آثار وی را مطالعه کرده بوده است ، میگوید :

— من درباره فرهنگ شرق آسیای میانه مطالعاتی کافی داشتم اما متأسفانه در آثاری که از این کشور صادر اکادمی های خارجی وجود دارد کمتر در باره ميا فقيرالله بحثی به میان آمده است و این به خاطر آنست که دانشمندان افغانی یاد ر باره این شخصیت مطالعه کافی نکردند و یا آثار خود را در باره وی به چاپ نرسانیدند که خویش بختانه جمهوری دموکراتیک افغانستان به این نقیصه عطف توجه کرد و با دایر شدن سیمینار دو صدمین سال وفات این دانشمند نه تنها برای عالمان کشور خردشما بلکه برای محققان خارجی هم زمینه شناخت یکی از بزرگترین متصوفان قرن هجده میلادی فراهم آمد که امیدوارم در آینده از گونه این

تعلیقات بیشتر صوت گیرد و دانشمندان شوروی هم با دوستان افغانی خود در روشن ساختن باب های فرهنگ و هنر سهم ارزنده گیرند .

از او میپرسم : — از متصوفین افغانستان با کدام شخصیت ها بیشتر آشنایی دارد ؟ جواب میده :

— در مجموع تصوف شناسی بخشی از رشته علمی مرا تشکیل میده و دکتورای خود را هم به خاطر نگارش رساله یی پیرامون آثار کاظم خان شیدا گرفته ام که از معاصرین ميا فقيرالله جلال آبادی است و آثارش را تا از تصوف نقشبندی هم چنین با متصوفان دیگر از هاند خواجه عبدالله انصاری ، و شاگردانش حمید ماشوخیل پیر محمد کاکي وعده دیگر آشنایی کامل دارم .

دیگر سوال این است :

— شما عقاید تصوفی ميا فقيرالله را با مطالعه با متصوفان پیش از وی و یا هم دوره وی چگونه ارزیابی می کنید ؟

— در این زمینه بسیار باید کار شود که متأسفانه تاکنون نشده است . ميا فقيرالله یکی از پیروان طریقه نقشبندی است که اساس



## طالب آوازه گمنام...

همسایگی برای صفا فراهم بود و او چندی در خانه نرسد خلیفه میر پادشاه و بعد از نرسد هواوی عبدالکریم که از علمای دینی بود به شاگردی پرداخت و بعد از مراد فوق شاهل کورس تخصص تلگراف و زوایات مغایرات شد مدتی نیز در مکتب عصری خان آباد درس خواند و این مصداق بازمائی بود که پدرش به حیث نایب اشکوفه (نقش و بند خدشان) ایفای خدمت میکرد، دربار گشت به کابل چندی در مکتب حبیبیه بود و بعد در شمار بیست نفری قرار گرفت که برای آموزش تخصص رشته تلگرام اعزام گراچی شدند مصفا در همین دوره از تحصیل خوش موفق شد که زبانهای انگلیسی، اردو، عربی و سنده است.



مرحوم استاد صفا تا آخر عمر از گاههای نرسنگی اش دست نکشید.

فرانسوی و این فرا گیرد.

در جوانی به خاطر آشنایی ناپذیری اش با جریان های سیاسی روز به زندان رفت و تقریباً در هرز پیری دوباره آزاد شد، مدت چهارده سال زندانی بودن در سلول های تنگ و تاریک در چار دیواری که انسانیت و ادب خود گشته بود هرگز نتوانست روحش رکنش و عاصی او را آرام سازد و از او مردی اهل سازش بسازد همانطور که احراز مقام های مهم دولتی هم هرگز تغییرش نداد و فریفته اش نساخت و هر چند گوشتید ند که از او شاعری درباری بسازند و مدحیه پردازان ممکن نشد و این شاعر گرانقدر تا آخر عمر همان ماند که بود.

صفا شعری سلیس و روان دارد و با آنکه کمتر اتفاق افتاده است که وزن در سروده های او سستی گیرد محتوی هرگز ثربانی خرم نمیگردد، او در شعر خود عاشق طبیعت و به نرسد ها و رنج های مردمی دویک دید انتقادی اصلاحی، گاه شعرش به گونه میگردد.

صفا با آنکه سال های مدیدی در زندان ماند و بعد از آزادی هم عهده دار مشاغل مهم بود

## بلبل گر قنار

باز بوی چمن آید به دماغ ای صیاد  
سبزه تازه دیده است به راغ ای صیاد  
شسته شبنم رخ صد برگ به باغ ای صیاد  
لاله برگرفته به کف بازا باغ ای صیاد  
من و یک مشت پروکنج نفس ناکی و چید؟  
ناله از درد به این نیم نفس تا بی و چید؟  
هموا یان به چمن پال کشایند همه  
به هوا داری گل نغمه سرایند همه  
مست از بوی سمن سر به هوا یند همه  
زنده از نغمه چای نبخش صیایند همه  
من افسرده به قید ستم افتاده اسیر  
بسکه جان بی تب و تاب است از آن هم  
شده سیر  
ای خدا ز چمدل شوق شمعارم دادی؟  
طبع سر شار و لب نغمه شمعارم دادی؟  
با گل و لاله و نسرين سرو کارم دادی؟  
آشیانی به چمن فصل بهارم دادی؟  
که فلک باز چنین آتش بیداد افروخت  
مشت خاشاک مرا سعله زود پاک بسوخت  
دی سبا مرده گل از چمن آورده چرا؟  
فرود دین بوی گل یاسمن آورد چرا؟  
خبر تازه نسیم از دهن آورد چرا؟  
باز باید خبر خوش به من آورد چرا؟  
که مرا وشته بیداد و ستم بر بسته است  
به قفس کرده مرا بخت بد و بر بسته است  
سرو گویند به گلزار نادان فراخته است  
نوبت هستی و کوکو زدن فراخته است  
سایه بر آب روان نارون انداخته است  
آشیان، ساز خوش الحان به برش ساخته است

است

## دو صدمین سال

خود را از بغارا گرفته و خاستگاه آن عاشقان  
بغارا شهرده میشود نام موسس طریقه  
نقشبندی، نقشبند است که در قرن چهارم  
میلادی میزیست و در اندک مدت تمام کشور  
های شرقی زیر تاثیر تصوف او رفت.  
این طریقه اختلاف هایی چند با طرق دیگر  
فلسفه و تصوف دارد که در این کوتاه مدت  
بجای بحث روی آن نیست و از سوی دیگر تحقق  
کافی هم در این مورد صورت نگرفته و کاری  
است که باید بعد از این به آن توجه گردد. از او  
میخواهم که خصوصیت های تصوف طریقه نقشبندی  
را به صورت فشرده بیان کند:

جواب میدهد:

نقشبندی در واقع یکی از مهم ترین شاخه  
های تصوف شرق به شمار میاید که بیشتر به  
وحدت وجود اتکا میکند.  
تعلیمات این طریقه در مجموع سی بخش  
میرسد که ما برای فشرده ساختن آن را در چهار  
مورد خلاصه میسازیم:

- ۱- خلوت در انجمن.
- ۲- سفر در وطن.
- ۳- نظر در قدم.
- ۴- خوش در دم.

آه، گل! بلبل خوشگوی تو افتاده به بند  
ورنه شاخ توبه باغ از همه می ساخت بلند  
گل نورسته، به باغ است همان جلوه فروش  
عندلیب است و همان نغمه که می زدره هوش  
آشبار است و همان ناله و فریاد و خروش  
هوج آب است و همان لغزش و بی تاب و جوش  
من ماتم زده از نغمه ندانم انری  
نتوانم که به هم بر زنم از شوق پری  
آهو آزاد و به کبکسار خرامان یارب  
کبک در دشت گهی، گاه به دامان یارب  
کوه و دشت و دمن و راغ گل افشان یارب  
هر طرف صحنه گلگشت به سامان، یارب  
در گرفتیم من گلپاز، به قید بیداد  
یارب آهم بزند سعله به جان صیاد  
مردمان! چند کشتن به تقافل زیرم؟  
من همان بلبل گویند، خوش بال و پر  
که شما را همه حظ بود ز آواز نرم  
گرتوانید به رخ باز نما بید درم  
رحمت آوید درین دم که گرفتارم من  
نشته حیل صیاد دل آزارم من  
آه، یارب، غمی مهری دورانم سوخت  
دردی دردی اینی زمان جانم سوخت  
حسرت زود فراهوشی انسام سوخت  
قدر نشناسی یاران کلسانم سوخت  
نه یکی از قسم آید و آزاد کند  
نه یکی فصل گل از ناله من یاد کند  
هموایان چمن، عشرت گل مفت شما  
بریم برده از شوق، بر آوید صفا  
برسانید هلا، غلغل مستی به سما  
هان بگیرید کزین در بر گلبن ماوا  
که مرا خاطر معزونی ز طرب میجوید است  
فکرت عیش و صفا زین دل پر غم دور است

که این معنی آن این طور خلاصه میگردد که  
انسان لحظات زندگی را گرامی می شمارد و از  
آن کسب لذت کند و این لذت جویی را همگانی  
سازد، یعنی به گونه بی بزد که هم خودش  
شاد باشد و هم دیگران را با هم روزگاری به هم  
و غصه نگیرد که در این زمینه من در شماره های  
۱۲ و ۱۳ دلو روز نامه هیواد مقاله مفصلی  
زیر عنوان: (تصوف او کاظم خان شیدا و  
نقشبندی دپلوشور) مقاله بی نوشته ام که برای  
کسانی که طالب معلومات بیشتر در این زمینه  
میشناسند مطالعه آن مفید است

از استاد زاهد خدا حافظی میکنم تا به  
سراغ چندتن از دانشمندان افغان بروم و با آنان  
صحبتی داشته باشم

مدیر مسؤول: راحله راسخ خرمی  
معاون: محمد زمان نیکبای  
آهر چاپ: علی محمد عثمان زاده  
آدرس: انصاری واپ- جوار ریاست  
مطابع دولتی - کابل  
تلفون مدیر مسؤول: ۳۶۸۴۹  
تلفون ارتباطی دفتر: ۲۱  
تلفون توزیع و شکایات: ۳۶۸۵۹

دولتی مطبعه



